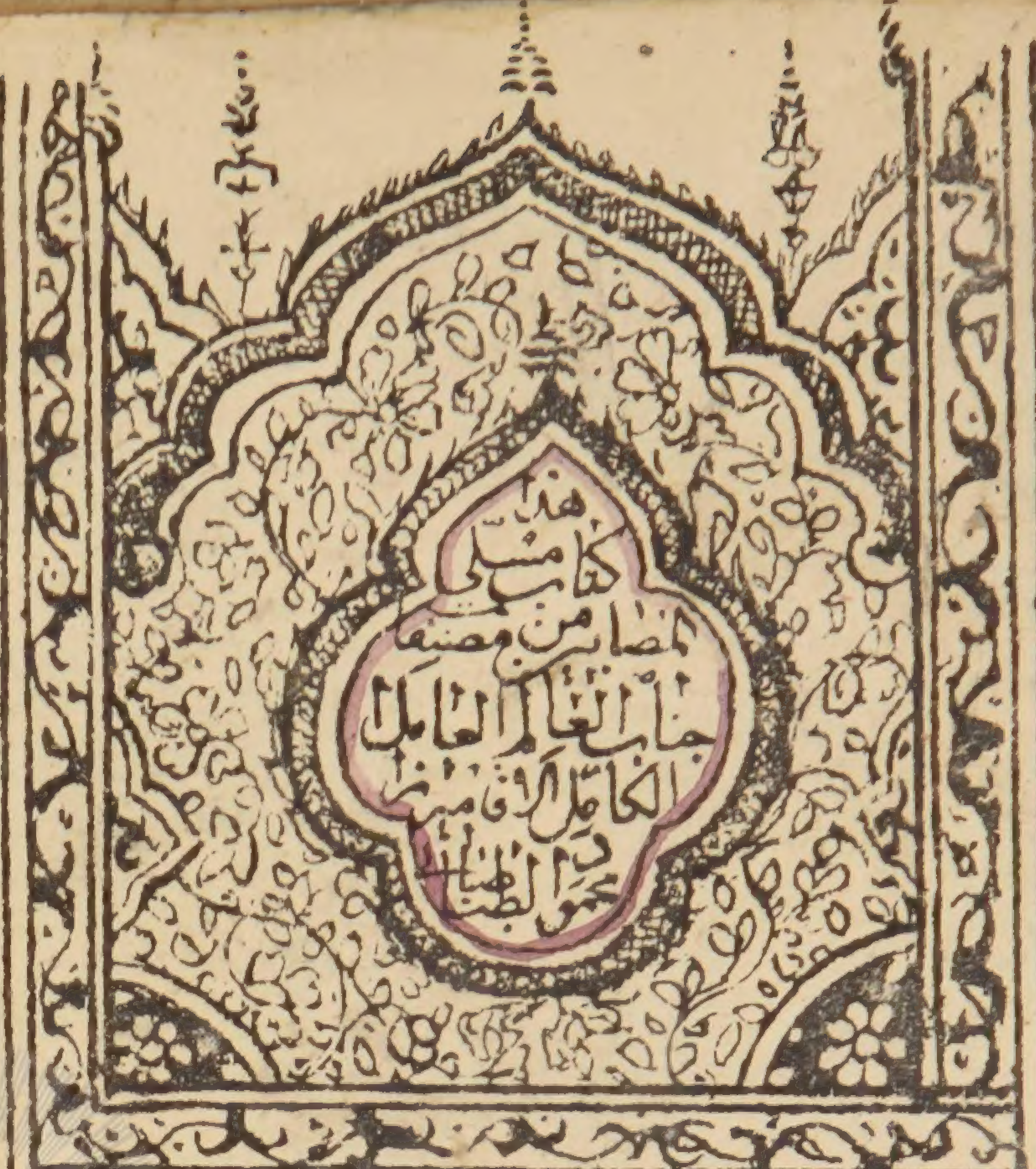


باسمه تعالی

**فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات**

| | |
|---|---|
| شماره ثبت: | ۸۱۹۹ |
| رده‌بندی دیویی: | ۱۲۸۰ م ۳۸۳ ط ۲۹۷/۶۳۲ |
| سرشناسه: | طباطبائی بروجردی، محمود بن علینقی، - ۱۳۰۰ق |
| عنوان قراردادی: | |
| عنوان: | مسلّی المصابین |
| کاتب: | محمد صادق حسینی خوانساری — تاریخ کتابت: |
| محل نشر: | تهران — ناشر: [بی نا] — تاریخ نشر: ۱۲۸۰ ق |
| صفحه شمار: | ۳۰۷ ص — مصور□ درسی□ گراور یا افست□ |
| زبان: | فارسی — ابعاد: ۹×۱۴٫۵ — نوع خط: نسخ |
| | وقف□ اهدایی□ خریداری☑ ارسالی□ |
| توضیحات: | خریداری از آقای اسمعی — تاریخ ثبت: مهر ۱۳۸۰ |
| یادداشتها: | |
| موضوع(ها): | ۱. صبر ۲. اخلاق اسلامی. |
| شناسه(های) افزوده: | الف. حسینی خوانساری، محمد صادق، کاتب. ب. عنوان. |
| فهرستنگار: | شیبانی — تاریخ فهرستنگاری: مهر ۸ |




بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده علی ما منحنا من المصائب والبلایا کما نحمده علی الائه ونشکره
علی ان جعل الصبر عند نزول بلائه موجبا لتضاعف الحسنات
ومزید نعمائه وفضل الصابرین بمحبته والراضین بقضائه
فخصهم بالمزایا الزاهرة وارفعهم الرتب العالیة الباهرة من بین
عبیده وامائه واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له وان
محمدا عبده ورسوله احب خلقه الیه وارضاهم لرضائه صلی الله
علیه وآله الاطهار الطیبین الطاهرین الراضین المرضیین صلوة
کثیرة دائمة بدوام ارضه وسمائه وبعد بنده ضعیف ذلیل ملتجی

بعفو



بعفو وکرم رب جلیل اقل العباد عملا واکثرهم زللا محمود بن علی النقی
الجواد العلوی الفاطمی نسبا عفی الله عنهم وحشرهم فی زمرة اجدادهم
الطاهرین لعرض برادران ایمانی واخلاء روحانی میرساند که
بر صاحب شعوری مخفی و پوشیده نماند که این عبرتخانه بنیانی جای
راحت و سرور و نه مقام آرام وحبور بلکه بمقتضای حکم بالغه
خداوند علی اعلی محل رنج و فراق و عنا و مصیبت کده و رزیت و محن
و بلاست سیما نسبت باهل ولا و لذت انبساطش فی الحقیقة دفع الالام
و مشوب بانواع کدورات و حلاوتش فانی و سرایش بعین بصیرت مبتنی
بصنوف خرابیهاست پس حق سعادت بلند همتی که در نزد او دولت
بلیه بثبوتها ثابت و استوار بصبر جمیل واجر جزیل را طالب و مرحبا
بقسمت صاحب سعادتی که در وقت سنوح هر سانحه و قضیه بقضیها
رضا و تسلیم اختیار بواسطه انقیاد تام از انوار اکمام ذوی لب
ثمر راغب تر آنکه فوز دست رسی بآن مقام بلند بذل جهد
و اهتمام نه کار هر کس یا ناکسی و فیض وصول بآن مرام خالی
قطع علایق دار فنا بالتمام نه مطلب هر خار و خسی یا مقصد
هر بوالهوسی بلکه تا تفکر و اعتبار در اناء اللیل و اطراف النهار
در فاتحه و خاتمه امر خود در این دار زوال دار نشود و شعار نکرد

و تا مصقل مطالعهٔ آیات قرآنیه و مراجعهٔ اخبار معتبره معصومین زنگ
ملال از مرآت قلوب مکدره تا زدوده نشود کی بمسالک صبر و سلوک و تعزی
و تجلد و اقتدا بمقام انبیا و رضا توان نمود لهذا این ضعیف قلیل
الاستطاعة عدیم البضاعة بمقتضای کریمهٔ و ذکر فان الذکری
تنفع المؤمنین خواست که بتوفیق خدا و برکات سید رسل و ائمهٔ
هدی رسالهٔ معتبر بلغت فارسیه نظر باتمیهٔ فایده و تعمیم
عایده در این ابواب تذکره و ذکری لاولی الالباب تالیف نموده
هم طالب عموم ثواب باقیات صالحات و امتثال امر خداوند رب
الارباب و هم راغب خصوص اجر عظیم تسلیت دهندهٔ مصاب
زده باین بنا که مطبوع طباع و مسموع اسماع گردیده مصیبت
کشان انیس و جلیس مجالس مصیبت و افسرده دلان از بیت
مقام وحدت و خلوت باشد و اگرچه این تمنا مدتها در مکمن
خواطر مخطور لکن عوایق دهر معوق و موجب کسل و فتور بود تا این
اوان ملال اقتران مثیر الاحزان که از جمله بواعث مشیّدهٔ ذیل
همت و دواعی مشیّده ارکان اهتمام و عزیمت آنکه چون حضرت
سپهر رفعت فروزندهٔ اختر برج سلطنت و شهریاری و درخشنده
گوهر درج حشمت و کامکاری نور حدقهٔ عزت و اجلال و نور

حدیقهٔ

حدیقهٔ شرافت و اقبال غرهٔ ناصیهٔ فخامت و قرهٔ باصرهٔ نبالت مشید
ارکان مبانی عدل و مروت و انصاف مخرب مبانی مراسم جور و ظلم
و اعتساف رافع آیات شریعت غرای خیر البشر ناصب رایات مآثر
سنیهٔ بیضای ائمهٔ اثنی عشر باسط بساط فضل و احسان
ماهد مهاد امن و امان هادم اساس فساد و طغیان حامی
اهل شرع و دین ماحی آثار بغات و مفسدین ناظم منثور
مشتت امور عباد ناثر منظوم مؤتلف شرور و اصحاب فساد
شایق خیر و صلاح داد اولیا با توفیق فوز و نجاح موقف مصیبت
کبرای نواب مستطاب معدلت مآب سپهر جناب قمر رکاب
فخر القیاصره زین الاکاسره ملک زادهٔ اعظم اکرم افخم
کنار علی علم منبر بلاد العجم صفوة سلالهٔ دودمان قاجار
ابو النصر و الفتح و العز و الوقار شاهزاده بهمن میرزا
لازال مؤیدا من الله العلی المتعال بالنصر و التایید و
الاقبال مفاضا علیه وابل من العز و الاجلال بواسطهٔ
اصابت مصیبت اعز اولاد نور بصر و ثمرهٔ فؤاد اسبغ الله علیه
من نعمته فی جوار نبیه و عترته اسباغا و جعله سلفا و فرطا
و اجرا و ذخرا و بلاغا بفوز عظیم عنایات بانیه فایز و از فیض

جسیم نکرده سبحانه شطری وافر برآن جابر اعدا اند و در این
چنین وقت هایل مما للتخت اختیار اقسام بوظایف مراسم
مناسبه مقتضای حال کل علی حسب شاکلته و سزاوار
خصوصا از عساکر دعا آنکه در ایام دخاید و نسبویت دعا
مورد انواع احسان و صنوف تفقدات ملوکانه سرکار دعوی لطف
آثار گردیده و چون بمضمون صدق مشحون کریمه هل جزاء الاحسان
الا الاحسان این التفاتات ابنرها بازای ضرور و از این
ضعیف چیزیکه قابل تحفه درگاه و لایق نثار این بارگاه تواند
بود بعد از عرایت دعا جز اهداء تحفه علمیه دینیه منظور نظر
نیفتاد بنابر آنکه طبع شریف همیشه مایل بمطالعه علوم و آثار
دینیه و راغب در مراجعه آیات و اخبار فهمیده لهذا در تنا
تراکم افواج غموم و نوایب و اوان تلاطم امواج هموم و مصایب
تحریر این عجاله روزنبیل این رساله را از خصوص صرف لیالی
و ایام و ان ده هفت فیها کؤس المحن و الالام غنیمت شمرده
از برای هر سطری فرصتی دیده شطری از زمان از ذخیره نمود
امید که مطبوع طبع شریف گردیده سلیمان وار بعز قبول تشریف
مفروض فرمایند لیس الهدیة قدر من اهدی له ان الهدایا علی

مقدار

مقدار من یهدی و رجا عبد واثق مستمطر از مزید جود و کرم
خداوند فیاض واهب العطیات آنکه این مجموعه را در عداد
باقیات صالحات و مثبت در صحیفه حسنات و موجب اجر جزیل
در حیات و ممات و باعث نجات از شداید اهوال روز ندامت
و حسرات و عفو از هفوات و زلات گرداند بمحمد و آله سادات
السادات علیهم اطیب الصلوات و ازکی التحیات و ما توفیقی
الا بالله علیه توکلت و الیه انیب و مرتب نمود این رساله
بر فاتحه و سه فایده و خاتمه فاتحه در فضیلت تفکر و
اعتبار است فایده اولی در صبر و فواید و بعض متعلقات
و مناسبات آنست و در آن چند عایده است عایده اولی
در حقیقت صبر و اقسام آنست عایده ثانیه در ذکر شطری
از آیات قرآنیه متعلقه بصبر است عایده ثالثه در بعضی
از احادیث معصومین عامه وارده در علو مقام صبر است عایده
رابعه در برخی از احادیث وارده در خصوص موت اولاد
عایده خامسه در ذکر بعضی از منامات که مناسب مقام
و مؤید مرام است عایده سادسه در بیان مجملی از احوال بعض
پیشینیان در نزد فقد احبه و اولاد ایشان است عایده

سابعة در بیان بعضی از احوال بعضی از دیگر صابرات است
عائده ثامنه در آنچه سزاوار است که از مصاب در نزد مصیبت
قولاً و فعلاً صادر شود و در آن دو فایده است فایده اولی
در آنچه مناسب او است قولاً فایده ثانیة در آنچه او را
سزاوار است فعلاً عائده تاسعه در آنچه لازم است بر او
که ترک کند عائده عاشرة در بیان آنکه گریستن فی حد ذاته در
مصیبت منافات با صبر و رضا ندارد عائده حادیة عشر
در بیان بعضی از احوال اطفال است بعد از مردن و اشارة
اجمالیه بحسب بعضی خبر که مفرج هم و مؤکد صبر است عائدة
ثانیة عشر در بیان آنکه رنج و عنا در غالب مخفف اهل بلا است
فایده ثانیة در بیان محبت و شمة از احوال بعضی دوستان خدا است
فائدة ثالثة در فضل رضا و تسلیم که از ثمرات محبت است
خاتمه کتاب در اجر تسلیه مصاب است و در این رساله
غالباً تصحیح و تتمیم اخبار نیز از اختصار عاماً و ایجاز آنها نمود
موسوم بمسلّی المصابین گردانید امید که پیوسته مسمی از
اسمش غیر مفارق و معنی با لفظش مطابق و موافق باد و هو
ولی الارشاد فاتحه در فضل تفکر و اعتبار است بدانکه انسان

باوجود

باوجود نفس اماره و شیطان تا در مقام تفکر در دنیا بد و فاتحه
و خاتمه خود و فناء دنیا و ثواب و عقاب و بقاء دار آخرت
نکند و هوا و هوس ابن بشر بی وجوب و آب و علف مشغول باشد و
و عمر او را از سر بیرون نکند در هیچ مقامی بمرتبات مقصوده
نخواهد رسید و از لذات معنویه و تحصیل رضای حضرت معبود
شربتی نخواهد چشید و هیچ کمالی علماً و عملاً او را میسر نخواهد
گردید و از اینجهة است که در تفکر در کتاب و سنت مبالغهای
ترغیب شده در سورهٔ آل عمران فرموده انّ فی خلق السموات
والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب الذین
یذکرون الله قیاماً وقعوداً وعلی جنوبهم ویتفکرون فی خلق
السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلاً سبحانک فقنا
عذاب النار ظاهر ترجمه آنکه بدرستیکه در آفرینش آسمانها
و زمین و اختلاف شب و روز هر آینه دلایلی است از برای صاحبان عقول
در کار است آنانیکه خدا را یاد میکنند در هر حال ایستاده
و نشسته و بر پهلو خوابیده و تفکر میکنند در آفرینش آسمانها
و زمین ملتفت با متکلم باینکه ای پروردگار ما نیافریدی
این خلق را بیهوده تنزیه میکنیم ترا از ارتکاب امر باطل پس حفظ

۱۰

کن ما را از عذاب آتش پس نیک تامل کن در مفاد آیهٔ مبارکه
که تفکر در خلقت محکمهٔ آسمان و زمین و عجایب موجوده در آنها
چگونه موجب اعتقاد بجنت و نار میشود تا آنکه متفکر در مقام
استدعای تخلص از آتش در آید و در سورهٔ روم بعد از مذمت
و لوم نسبت بجهالی که بجز ظاهر زندگانی دنیا با شطری از آن
التفات ندارند و از آخرت غافلند فرموده اولم یتفکروا فی انفسهم
ما خلق الله السموات والارض وما بینهما الا بالحق واجل مسمی
وان کثیرا من الناس بلقاء ربهم لکافرون چرا تفکر نکنند
در نفسهای خود اینکه نیافریده است خداوند آسمانها و زمین
و آنچه در میان آنها است مگر بحق و تا زمان معینی برقرار و بدرستی
که بسیاری از مردم بملاقات در جزای پروردگار خود هر آینه
کافر شده اند و نیز در سورهٔ روم میفرماید ومن آیاته ان خلق لکم
من انفسکم ازواجا وجعل بینکم مودة ورحمة لتسکنوا الیها
ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون یعنی از جملهٔ ادلهٔ وحدانیت
خدا آنکه آفریده است از برای نفع شما از صنف خود شما زنها
و جفتهای شما را و قرار داده است در میان شما مهربانی و رقت دلها
بر یکدیگر بجهت اینکه آرام و ثباتی با آنها داشته باشید بدرستیکه

دراین

۱۱

در این خلقت آیات و براهین چندیست از برای جماعتی که تفکر
میکنند از جناب امیرالمؤمنین ع منقولست که فرموده من الزم قلبه
الفکر ولسانه الذکر ملاء الله قلبه ایمانا ورحمة ونورا وحکمة
ان الفکر والاعتبار یخرجان من قلب المؤمن عجایب المنطق فی الحکمة
فتسمع له اقوال یرضاها العلماء ویخشع لها العقلاء ویعجب
منها الحکماء یعنی کسیکه ملتزم شود دل او بتفکر و زبان او بذکر
باشد پر میکند خدا دل او را از ایمان و رحمت و نور و حکمت
پس شنیده میشود بجهت او کلماتی که میپسندند آنها را اهل علم
و خاشع میشوند از برای آنها صاحبان عقل و تعجب میکنند از آنها
اهل حکمت و دیگر منقولست که در جملهٔ حدیثی فرموده لا عبادة
کالتفکر یعنی عبادتی مثل تفکر نمیباشد از جناب امام جعفر صادق ع
مرویست که فرموده افضل العبادة ادمان التفکر فی الله وفی قدرته
یعنی بهترین عبادت پیوسته تفکر کردنست در افعال و در قدرت
خدا و دیگر فرموده کان اکثر عبادة ابی ذر التفکر والاعتبار
یعنی تفکر و پند گرفتن بیشتر عبادت ابی ذر رحمه بود منقول است
که هرون خلیفه از جناب امام موسی ع نوشت عظنی واوجز یعنی نصیحت
کن و پند ده مرا و مختصر کن آنحضرت در جواب نوشتند ما من

[illegible] تفکر [illegible]

ملازمت [illegible] کردن
[illegible]
[illegible] و حکمت
[illegible] ص

شیئا تراه عینیك الا وفیه موعظة یعنی نیست چیزی که چشم تو
او را ببیند مگر اینکه در او پندی است و اینچنین چشم ناظر بعنوان
تفکر است و از حضرت امام رضا ع منقول است که فرمودند لیس العبادة
کثرة الصلوة والصوم انما العبادة التفکر فی امر الله عز و جل
یعنی نیست عبادت مجرد بسیاری نماز و روزه این است و جز این نیست
که عبادت تفکر در امر خداوند عز و جل است و بدانکه باختلاف
مراتب تفکر فضیلت متفاوت میشود و لهذا در حدیث نبوی ص
وارد شده که تفکر ساعة خیر من عبادة سنة یعنی فکر کردن
یکساعت بهتر است از عبادت یکسال و در حدیث دیگر امده که
تفکر یکساعت بهتر است از عبادت شصت سال و در حدیث دیگر
بهتر است از بیدار داشتن یکشب بعبادت پس این اختلاف مبنی بر اختلاف
تفکرات در رشد و ضعف اثار مترتبه بر انها تواند بود مثلا
یکبار تفکر یکساعت باعث میشود که عمری بطاعت صرف کند
و علوم و کمالات تحصیل کند و با خود بر اعتقادات شهادت رساند
و از اموال خود باقیات صالحات مثل مساجد و نحو انها بنا کند یا حج و
محاویج شیعه را روا کند که اگر این تفکر نبود بهمین نماز و روزه
ظاهری اکتفا میکرد پس باید که یکی از این امور مترتبه بر تفکر





ثمرات بیحد و نفع او ابقی و اکثر باشد از ان عبادت مجرده سالیان
و از اعظم تفکرات و انفع تذکرات تذکر موت و تفکر در فنا و
زوال دنیا و نعیم انست سید عالم و فخر بنی ادم منقول است که فرمودند
اکثروا ذکر هادم اللذات یعنی بسیار یاد کنید در هم شکننده لذتها را
عرض شد که چیست ان یا رسول الله فرمودند الموت فما ذکره عبد علی
الحقیقة فی سعة الا ضاقت علیه الدنیا ولا فی شدة الا اتسعت علیه
یعنی انرا هر کس بسیار یاد میکند انرا در حقیقت هیچ بنده در حال
وسعت مگر انکه دنیا بر او تنگ میشود و نه در حال شدت مگر انکه
وسعت بر او پیدا میکند و در حدیث نبوی نیز وارد است که فرمودند
کفی بالموت واعظا و بالعقل دلیلا یعنی کفایت میکند در پند
دادن مرگ و در رهنما بودن عقل منقول است که شخصی بجناب امام محمد
باقر ع عرض کرد خبر ده مرا بچیزی که بان منتفع شوم فرمودند اکثر
ذکر الموت فانه لم یکثر ذکره انسان الا زهد فی الدنیا یعنی بسیار
یاد کن مرگ را بدرستی که بسیار یاد نمیکند انرا انسانی مگر انکه زاهد
در دنیا و معرض از ان میشود منقول است که از حضرت صادق ع
سؤال شد چگونه تفکر کنیم فرمودند تمر بالخربة او بالدار فتقول
این ساکنوك این بانوك ما لك لا تتکلمین یعنی که در خرابها و بخانها

میکنی مسکوئی بکجا رفتند ساکنین در تو بکجا رفتند بنا کنندگان
تو چرا تکلم نمیکنی و از اسرار و منقول است که فرمود اذا حملت جنازة فکن
کانک المحمول او کانک سئلت ربک الرجوع الی الدنیا ففعل فانظر
ماذا تستانف یعنی اگر جنازه را برداری چنان تصور کن که تو را
برداشته‌اند و گویا از خدای خود سؤال کرده باز گشتن بدنیا را و اجابت
فرموده پس ببین چه از تو تازه سر میزند بعد فرمود عجبا لقوم حبس
اولهم عن اخرهم ثم نودی فیهم بالرحیل یعنی عجب است از قومی که اول (وهم یلعبون)
ایشان از آخر ایشان بریده شد فریاد بار بستن در میان ایشان مشهور شد
و ایشان مشغول بازیچه اند دیگر فرمود ما خلق الله یقینا لا شک فیه
اشبه بشک لا یقین فیه من الموت یعنی نیافریده خدا یقین خالی از
شکی را شبیه تر بشکی که یقین نداشته باشد از مرگ واضح تر آنکه
چیزی مثل مرگ نیست که امریست یقینی که هیچ کس را در آن شک
و شبهه نیست و با وجود این از رفتار اکثر مردم چنان شد که گویا
شکی است که هیچ یقین بآن راه نیافته پس از اهم مهام آنکه تفکر را
سپاه دمقام ابتلا و محل عزاء تکاب گناه از خاطر نداده تا رفته
رفته توشه دار بین را از برای خود مهیا کند محروم اسوه که تن جان
خواب غفلت برادر مشوش شده که تجرا ابر با خدمت او نرسید از توان





[illegible]

نمود و مرحوم از ازده که علم همت افراشته خود را بکاسه لیسی مطاعم
زهر آلوده دنیای فانی آلوده نداشته از غسلین و زقوم و ضریع
دور و مردود عنا وسقیهم ربهم شرابا طهورا گرداند و در دنیا با
حسرت و ندامت خویش شو نفس اماره را در مهالک مطلق العنان
جهنم و علف بنموده زمام مستحکم بسمت جنات تجری من تحتها
الانهار کشانید و لذت فانیه مشوبه خورد و خواب را رها نموده
خود را بلذت حقیقیه معنویه روحانیه و رضوان من الله اکبر
رسانید چنانچه حر بن یزید ریاحی با آنکه در مبدأ امر بظاهر بعزم
حرب امام عصر خود راه بنابان بیموده باند که تفکری با فرط شجاعت
خود را لوزان مشاهده نموده عاقبت بسا غنی تفکر همت بلندش
خود را از عذاب ابدی آتش انهم رسانید و در سلک اصحاب آنجناب
سبط رسول منسلک داشت و از طرف عمر بخش تا ابر خیر آن النعل
بالنعل بحسن و کاکبر غاضب محراب و منبر شقیق و حسین و سایر
اتباع رعاع حمقا دیگر همت خسیسه خیال ریاست جنود ری و نیز
بعکس حر نتیجه اش داد با آنکه خود گفت فوالله ما ادری و انی لواجل
انکر فی امری علی خطرین ءاترک ملک الری و الری منیتی ام اصبح
ماثوما بقتل حسین وفی قتله النار التی لیس دونها حجاب و

في أكري قرة عين يعني قسم بجدا نميدانم چكنم فبدا مستبكر من
بسيار متحيرم فكر ميكنم در امر خود بره وخطر بزرگ مانده ام آيا
ملك ري را ترك كنم وحال آنكه آرزوي آن دارم يا آنكه صنيع كنم
گناه كار بسبب كشتن امام حسين ع و در كشتن او آتشي مهياست
كه حجاب و مانعي نزديك آن نيست و در ملك ري فرح وشادي و سرور
چشم من است در بعض كتب سير چنين بنظر رسيده كه سبب نزول معوية
ابن يزيد از سرير خلافت آن بود كه دو جاريه با يكديگر در منازعت
بودند و يكي از آنها مقام بلندي از حسن و جمال داشت شنيد معويه
كه آن ديگري باو گفت كه اين حسن تو تكبر پادشاهان را نبوده
صاحب حسن گفت كدام پادشاهي شاهنشاهي حسن برابر ميرسد
كه حسن حكم كننده بر پادشاهان است و حسن پادشاهي بر حق است آن ديگر
گفت چه خير در پادشاهي است كه اگر بعدالت و بحقوق سلطنت
قيام كند و شكر او را ادا نمايد لذت و فرحي ندارد و زندگاني
او تيره و مكدر است و اگر از پي شهوات خود رود و احيا كنند لذت
خود را بر راحت رعيت و حقوق را ضايع نموده شكر نكند بازگشت
او با آتش جهنم است اينكلمه را در نفس معويه موقعي پيدا و در او
اثر نمود و باعث شد كه از دعوي خلافت باز ايستاد اهل او گفتند





ايا با كسي عهد كرده كه جانشين تو شود گفت چگونه من كام خود را
تلخ كنم و گاه از تكاليف بگويم ابد دش كشتم اگر كسي را احيا كنم خود را
اخيا خواهم كرد پس از مردم مخفي شده در را بروي ايشان بست و كسي را
اذن دخول نداد و بيست و پنج شب ديگر بيش در حيات نماند مادرش
باو گفت كاش حيضه بودي گفت كاش بودم و ميدانستم كه از براي
مردم جنت و ناري هست و از براي نار مردمي هستند تو انجا
جائي كه يزيد زاده بقول جاريه دنيائي از چنان سلطنت عظيمه را
شرم باد ادمي زاده را كه مواعظ خدا و پيغمبر از جنس هوي نفس و
منصرف نگرداند مجمل اين فكر چه ثمرات عظيمه كه مترتب شده و ميشود
بلكه جميع خيرات و مبرات و باقيات صالحات از علوم مؤلفه و صدقات
جاريات براي هر يك از اموات كه باقي مانده از آثار تفكر وتدبر
ايشانست چنانچه هر طعن و لعن و عذابي كه در ملعونين و اهل دنيا
علي مر الدهور بوده و هست ناشي از غفلت و بي تدبري ايشان در
عواقب بوده عاقبت هردو فريق را جز اين آثار نام و نشاني نمانده
ونيست ايقظنا الله من رقدة الغفلة واعاذنا الله من سوء المآل
وشر الخاتمة فائده اولي در صبر و فوايد بعض متعلقات و مناسبات
آنست و در آن چند فايده است فايده اولي در حقيقت صبر و اقسام

انست بدانکه صبر در لغت بمعنی حبس است و از این است که هر قتیلی که صبرا
ان ملزم بان میشود از ا بهمین صبر نامند چون محبوس در ان شده است و این
معنی یافته میشود مگر بعد از نزاعی و صبر مطلوب در شرع حبس نفس است
بر مکروه اگر چه ترک محبوب باشد بجهة امتثال امر خدا و تحمل آن
که بمقتضاء مر تو بود و تلخی از اصبر نامیده باشند برا که دوای
تلخ و مر معروف را صبر گویند الا انکه صبر باین معنی بنا بر مشهور بکسر
باء است اگر چه بسکون هم در لغت نادره بتخفیف امده و این حبس
نفس را که بعضی از ان تعبیر بثبات باعث دین در مقابل باعث هوی
نموده اند بسا باشد که از او در بعض مقامات باسامی دیگر یاد کنند
مثلا تحمل امرار از شهوت فرج و شکم عفت نامند چنانچه ضد آن
شره نامند و در حرب و مقاتله شجاعت گویند و ضد آن را جبن خوانند
و در غنی ضبط نفس و ضد آن را بطر گویند و در مقام کظم غیظ حلم
و ضد آن را غضب گویند و در نوایب زمان سعه صدر و ضد آن را
ضیق صدر و ضجر و تبرم خوانند و در فضول عیش زهد و ضد آن را حرص
نامند و در اخفاء امر کتمان و ضد آن را اذاعه گویند الی غیر ذلک
و باین اعتبار است که محامد اخلاق را اکثر بصبر راجع کرده اند و از
رسول خدا صلعم منقول است که فرمود الصبر ثلثة صبر عند المصیبة





و صبر علی الطاعة و صبر عن المعصیة فمن صبر عند المصیبة
حتی یردها بحسن عزائها کتب الله له ثلثمائة درجة ما بین الدرجة
الی الدرجة کما بین السماء و الارض و من صبر علی الطاعة کتب الله له
ستمائة درجة ما بین الدرجة الی الدرجة کما بین تخوم الارض الی
العرش و من صبر عن المعصیة کتب الله له تسعمائة درجة ما بین
الدرجة الی الدرجة کما بین تخوم الارض الی منتهی العرش یعنی
صبر بر سه قسم است یکی صبر در نزد مصیبت و دیگری صبر بر طاعت
کردن و یکی دیگر صبر از معصیت نکردن پس کسیکه صبر کند در
نزد مصیبت تا اینکه بتسلی نیکو از رد کند مقرر میکند خدا
از برای او سیصد درجه که میان درجه بدرجه مثل میان اسمان و زمین
باشد و کسیکه صبر بر طاعت کند نوشته است برای او ششصد
درجه که ما بین هر درجه بدرجه دیگر مثل میان ماتحت و منتهای
زمین است تا عرش و کسیکه از معصیت صبر کند نوشته است برای
او نهصد درجه که میان هر یک مثل میان ماتحت و منتهای زمین است
تا منتهای عرش و در کافی از جناب امام محمد باقر ع منقول است
که فرمود الصبر صبران صبر علی البلاء حسن جمیل و افضل الصبرین
الورع عن محارم الله یعنی صبر دو صبر است صبر بر بلا که نیکو و جمیل است و بهتر

دو صبر بهتر از محارم خداست و نحو این دو قسم کمال بشد در روایت صحیح
از جناب امیر المؤمنین علیه السلام منقول و در ذیل این حدیث فی الذکر دو کران ذکر الله
عز و جل عند المصیبة و افضل من ذلک ذکر الله عند ما حرم الله
علیک و این خبر با سابق منافات ندارد زیرا که قسم اخیر این که ورع از
محارم است و قسم اخیر آن راجح است و هم چنین منافات ندارد با حدیث
دیگر نقل شده که الصبر صبران صبر علی ما تکره و صبر عما تحب یعنی صبر دو
صبر است یکی صبر بر چیزی که ناخوش داری آن را و دیگری صبر از چیزی که
میل بآن داری زیرا که هر سه قسم حدیث اول را میتوان در قسم اول این
حدیث مندرج نمود و بعضی را در قسم اخر و در مصباح الشریعه که
بعد از این مذکور میشود اشاره به تثنیه بر وجه دیگر شده و عبارات آن
مختلف است عایده ثانیه در بنا سطری از آیات قرآنیه متعلقه
بصبر است بدانکه خداوند تبارک و تعالی در زیاده از هفتاد
موضع از قرآن صبر را ذکر فرموده و اکثر خیرات و درجات عالیه را
اضافه بصبر و از ثمرات آن گردانیده و در مقامی تصریح بتضاعف
اجر صابرین فرموده و ما در این رساله بایراد پانزده آیه اکتفا
میکنیم آیه اولی در سوره اعراف میفرماید وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِینَ
کَانُوا یُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِی بَارَکْنَا فِیهَا

وتمت



وَتَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ الْحُسْنَی عَلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا کَانَ
یَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا کَانُوا یَعْرِشُونَ ظاهر ترجمه آنکه
عطا کردیم ما قوم ایشان را که بنی اسرائیل باشند که ضعیف شمرده
میشدند یعنی از فرعون و قوم او مشارق و مغارب مصر اگر بر
دادیم ما در آن بارزانی و نعمتی که زمین مصر و شام باشد که بعد از
فراعنه و عمالقه بنو اسرائیل مالک شدند و در نواحی آن متمکن
شدند و قریب باتحاد و وفا شد وعده نیکوئی که پروردگار تو
ببنی اسرائیل کرده بود که بر ایشان منت گذاشته نصرت دهد و در زمین
متمکن نماید بسبب صبر کردن ایشان بر شداید و محنتها و خراب کردیم
آنچه فرعون و قوم او کرده بودند از بناء عمارات و قصور و آنچه بالا برده
بودند از بناها یا آنچه بنا کرده بودند و غرسها آیه دوم در سوره
سجده فرموده وَلَقَدْ آتَیْنَا مُوسَی الْکِتَابَ فَلَا تَکُنْ فِی مِرْیَةٍ مِنْ لِقَائِهِ
وَجَعَلْنَاهُ هُدًی لِبَنِی إِسْرَائِیلَ وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا
لَمَّا صَبَرُوا وَکَانُوا بِآیَاتِنَا یُوقِنُونَ یعنی هر آینه بتحقیق که عطا کردیم
بموسی کتاب را پس مباش تو ای محمد در شک از ملاقات کردن موسی
پروردگار خود را در آخرت چنانچه در حدیث نبوی است یعنی ملاقات
ثواب و رضوان خدا را الا لقاء و رویت مطلقا محال است یا از لقا خود

کتاب را

تو کتاب را از برای که انحصاری ندارد و تازه باشد که موجب شك شود
وَإِنَّكَ لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ یا از لقاء موسی کتاب را یا از لقاء
تو موسی را در روز قیامت یا در شب معراج چنانچه در خبر است که در
آن شب او را ملاقات فرموده و کردانیدیم ما موسی را هدایت کننده
از برای بنی اسرائیل و کردانیدیم از بنی اسرائیل پیشوایان و امامانی
چند که هدایت مردم می کنند بامر ما نه بامر مردم که مردم تراشیده باشند
چونکه این طایفه صبر کنند و بودند با آیات ما یقین داشتند علی بن ابرهیم قمی روه
پیغمبر ما یعنی خدا تعالی بتو که ایشان صبر میکنند بر آنچه با ایشان میرسد پس
پیشوا کردانید ایشان را آیه دیگر در سوره قصص میفرماید الَّذِينَ
آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ وَإِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ
إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ
بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ
آیات مشهور را بعضی کفته اند که نازل شده در سلمان فارسی و جارود
عبدی و تمیم داری و عبد الله بن سلم بعد از آنکه اسلام را اختیار نمودند
و بعضی کفته اند که در حق چهل نفر از اهل انجیل که با جعفر از حبشه
آمدند و هشت نفر از اهل شام نازل شد و بعضی بمطلق مؤمنین
از اهل کتاب کفته اند و ظاهر ترجمه آنکه آنچنان کسانی که کتاب از برای

ایشان



مرجع مراد از ایمان مطلق مرتب حجب

ایشان فرستادیم پیش از قرآن که عبارتست از انجیل باشد ایشان بآن
قرآن هم ایمان آورده اند و چون خوانده شود قرآن بر ایشان کویند
ایمان آورده ایم بآن و اینکه کلام خدا است بدرستیکه این قرآن
ثابت و واقعی است از پروردکار ما بدرستیکه ما پیش از نزول قرآن
اسلام آورده بودیم بآن یعنی چون ذکر آن را در کتب سماوی سابقه دیده
بودیم اینجماعت داده میشود اجر ایشان دو مرتبه بسبب صبری که کردند
و ثباتی که بر تقیه چنانچه در خبر جعفری ع وارد شده یا ایمان بکتابین
یا بقرآن در زمانین یا با دین باقی مانده از اهل کتاب یا بهمه داشتند
و دفع میکنند بنیکی بدی را و موافق حدیث نبوی ص أَتْبِعِ الْحَسَنَةَ السَّيِّئَةَ
تَمْحُهَا بطاعت معصیت را و در خبر جعفری ع بتقیه اذاعه سر را و منافی
نیست و از آنچه ما بایشان عطا کرده ایم انفاق و صرف در راه خیر میکنند
آیه دیگر یا امر در سوره بقره میفرماید یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا
بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ظاهر ترجمه ای آنچنان کسانی
که ایمان آورده اید طلب یاری و نصرت کنید بواسطه صبر و رعایت
نماز بدرستیکه خدا با صبر کنندکان است بنصرت و اجابت دعا و این
تشریف چنانچه در مقام دیگر از همین سوره باز تصریح شده که وَاللَّهُ
مَعَ الصَّابِرِينَ از اعظم عنایات و جنت اهل بلا و محنت است و نیز بنحو

نیز در ضمن سوره میفرماید ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع و
نقص من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرین الذین اذا
اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون اولئک
علیهم صلوات من ربهم ورحمة واولئک هم المهتدون ظاهر
ترجمه آنکه هرآینه امتحان میکنیم البته شما را بچیزی از ترس و گرسنگی
و کمی و نقصانی از مالها و جانها و ثمرها از زرعها و میوه‌ها و بشارت ده
یعنی ای محمد با خطاب شامل باشد هر بشارت دهنده را صبر کننده کان را
آنچنان کسانی که وقتی که برسد ایشان را مصیبتی بگویند انا لله وانا
الیه راجعون یعنی ما از برای خدا و بندهٔ خدا هستیم و ما بسوی خدا
بدار جزا بازگشت کننده کانیم آن جماعت برای ایشانست صلوات از پروردگار
ایشان و رحمت و آن جماعت ایشان هم ایشان کرده شده کانند مخفی
نماند که ابتلا و امتحان از برای اتمام حجت بر بنده است و اینکه مقام صبر خود
در بلا و رضا بقضا را بداند و الا خداوند جل و علا اسرار و ضمایر
برا و مخفی نیست و باین ابتلا ایمان فراینده دیگر ناطق است چنانچه
میفرماید در سوره عنکبوت الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا
وهم لا یفتنون ولقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین
صدقوا ولیعلمن الکاذبین و اخبار در این باب بسیار است و دیگر پوشیده

نماند



[illegible]

نماند که از این آیهٔ شریفه که بر ابتلاء بقلیلی از این امور دلالت دارد مراد الله
که در زمان ابتلا اهم معظم تفضلات خداوندی و رحمت او در کار است
و هم نعمت را سلب نمیفرماید و محتمل است که این تقلیل ناظر باشد بانچه باهل
بمعاندین اهل ایمان در آخر میرسد یعنی البته بشما در دار دنیا میرسد
بسبب رجب عقوبت مخالفین شما و اما این امور بکیر مورد ابتلا شده اند
پس بدانکه شافعی خوف را بخوف از خدا و جوع را بگرسنگی ماه رمضان
و نقص از اموال را بزکوات و صدقات و از انفس را بامراض و از ثمرات را بموت
اولاد تفسیر کرده و از اخبار اهل البیت علیهم السلام همان معنی ظاهر که گذشت
مستفاد میشود و جمع هم ممکن است و شیخ طبرسی ره سبب خوف را ابتلا و عدوات
مشرکین و سبب جوع را اشتغال بامر جهاد از امر معاش گرفته و از بعضی نقل
کرده که مراد قحط و جدب است که بایشان رسید و نقص اموال را باز بستن
از عمارت بجهت جهاد و نقص انفس را قتل در حرب با رسول الله گرفته
و از بعضی تفسیر این دو را بهلاک مواشی و موت نقل کرده و در نقص ثمرات
بعضی ذهاب حمل اشجار را بسبب جوایح و قلت نبات و ارتفاع برکات را
و مرگ اولاد را از بعض دیگر نقل کرده و از کمال الصدوق ره از حضرت
امام همام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام منقول حدیثی است که محصلش این است
که اینها علامات پیش از ظهور قائم علیه السلام است که از خدا دند از برای مومنین

میباشند فرمود بجیری از خوف از ملوک بنی امیه در اخر سلطنت
ایشان و گرسنگی بگرانی نرخهای ایشان و نقص از اموال بکساد
تجارات و کمی فضل و زیادتی و نقص از انفس بمردن سریع و نقص
از ثمرات بقلت ریع زراعات و بشارت ده صابرین را در ان روز
بتعجیل خروج قائم علیه السلام بعد فرمود این تاویل ایه است ان الله عز و جل
یقول و ما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم مؤلف گوید این از باب اخذ
مصباح الشریعه که از ... نقل شده و خواهد امد که در بشارت
بهشت منافاتی نیست و در نهج البلاغه از جناب امیر المؤمنین علیه السلام
منقول کلامی که ترجمه اش اینست که بدرستیکه خدا مبتلا میکند بندهای
خود را در نزد اعمال بد بنقص ثمرات و حبس برکات و بستن خزاین
خیرات از برای اینکه توبه کند توبه کننده و قلع و کف کند قلع کننده
و متذکر شود متذکر شونده و مزدجر و ممنوع شود ممنوع شونده
و مخفی نماند که مصیبات در ایه شریفه اگرچه بظاهر سوق راجع ببعض ماسبق است
اما بعض مفسرین تصریح بتعمیم کرده اند نظر بحدیثی که دلالت کرد
هرچه مؤمن را اذیت کند از برای او مصیبت است و در روایتی وارد شده
که چراغ رسول خدا خاموش شد فرمود انا لله و انا الیه راجعون پس از حضرت
عرض شد که ایا این مصیبت است فرمود نعم کل شیء یؤذی المؤمن فهو مصیبة



نه و ممکن است که جمیع مضامین ببعض تقریبات در ماسبق داخل شود
بنابراین منافاتی نیست و باید دانست که انا لله و انا الیه راجعون که
در مقام مصیبت گفته میشود نه همین مجرد قول لسانی است در نهج
البلاغه از جناب امیر المؤمنین علیه السلام منقول که فرمود بدرستیکه قول ما انا
لله اقرار است بر نفسهای ما باهلاک شدن پس باید مضمون بقلب متذکر
مقام بندگی و لا شیئیت و ذلت خود شود و اینکه اصل نعمت وجود او
و سایر نعم ظاهره و باطنه لا تعد و لا تحصی همه از سید و مولای او است
و دیگر ملتفت شود خود بعث و نشور و بقا بنعیم اخرت شده تا تسلی
حاصل شود و از بعض اینکه کلمه جامعه تعزیه از مصیبتها شده که
بفهمد که این مصیبت اگر از خداوند فیاض واهب العطایا است
بعوض خوب باز تلافی و جبران خواهد فرمود و اگر از دیگری ظلما
واقع شده بعث و نشوری در کار و بعدل و حکمت خود جزا خواهد داد
و انتقام از ظالم خواهد کشید و اما فضیلت استرجاع پس در
عایده ... اشاره بان خواهد شد انشاء الله تعالی و اما اینکه در ایه
شریفه از برای اینجماعت جمع اوده پس صلوات از خدا را بعضی
بتزکیه و مغفرت و رحمت را بلطف و احسان تفسیر کرده اند و هدایت را
بعضی باصابه راه حق در استرجاع و بعضی باهتداء بجنت و ثواب

تفسیر کرده اند و میتواند بود که حذف متعلق ناظر بهمه باشد
از شیخ صدوق ره در خصال و عیاشی ره از رسول خدا صلعم منقولست
که فرموده قال الله تعالی انی جعلت الدنیا بین عبادی قیضا فمن اقرضنی
منها قرضا اعطیته بکل واحدة منها عشرا الی سبعمائة ضعف
وما شئت من ذلک و من لم یقرضنی منها قرضا فاخذت منه قسرا اعطیته
ثلث خصال لو اعطیت واحدة منهن ملئکتی لرضوا الصلوة و
الهدایة والرحمة ان الله یقول الذین اذا اصابتهم مصیبة الایة
ظاهر ترجمه انکه خداوند تبارک و تعالی میفرماید بدرستی که من
گردانیده ام دنیا را در میان بندگان خود قبض و عطا پس کسیکه
خود بقرض بدهد مرا از دنیا قرضی عطا میکنم او را عوض هر یک
از انچه داده ده برابر تا هفتصد برابر و انچه خواهم از عطا و کسی که
قرض ندهد و خود از او بگیرم باکراه عطا میکنم او را سه خصلت
که اگر عطا کنم یکی از انها را بملئکه خود هر اینه راضی میشوند
که ان سه صلوة و هدایت و رحمتست بعد حضرت ایه شریفه را
تلاوت فرمود و ایه تتمه ایه ایست که بان در سوره بقره نیز صابرین
در باسا و ضرا و حین الباس را مدح فرموده و این ایه حاوی این
جمله مشتمله بر فواید بسیار و جامعه کمالات انسانیه است حتی انکه

از کلا



از رسول خدا صلعم منقولست که هر که عمل کند باین ایه بتحقیق که
ایمان را کامل کرده و ایه شریفه اینست لیس البر ان تولوا وجوهکم
قبل المشرق والمغرب ولکن البر من امن بالله والیوم الاخر و
الملئکة والکتاب والنبیین واتی المال علی حبه ذوی القربی و
الیتامی والمساکین وابن السبیل والسائلین وفی الرقاب واقام
الصلوة واتی الزکوة والموفون بعهدهم اذا عاهدوا والصابرین
فی الباساء والضراء وحین الباس اولئک الذین صدقوا واولئک
هم المتقون ظاهر ترجمه اینکه نیکی پسندیده نیست نیکی بر گردانیدن
روهای خود را بجانب مشرق بجماعت نصاری و بجانب مغرب بجماعت
یهود یا انکه خطاب عام باشد نسبت بهر کس و اول موافق است
با انچه در تفسیر امام ع است و لکن فعل حسن نیک نیکی کسی است
که ایمان اورده باشد بخدا و روز قیامت و ملئکه و کتاب خدا
و پیغمبرهای خدا و عطا کند مال را با اینکه از او دوست میدارد
یا بدوستی خدا بصاحبان قرابت و خویشی خود یا خویشان پیغمبر صلعم
یا هر دو و چنانچه بعضی گفته اند و لکن انچه بنظر اقرب است سول
میدهد بعنوان بر و هدیه میدهد بجهت انکه خدا اهتمام تمام
بلندتر از صدقه زکوة او ساخ اموالست که ربانیده و بدهد بیتامی

از بنی هاشم را هد بنو برابد هد و بد هد تا اکنون مردم کسیکه
در سفر خود از راه مانده و نفقه ندارند و سؤال کنند و کسان
محتاجین سؤال چنانچه بعضی قید کرده اند و هم چنین در تخلیص
بنده کان یعنی که کاتب شده اند تا آنکه اداء خود نموده آزاد شوند
و نیکی کسیست که بپا بدارد نماز را با حدود آن و زکوة را بدهد
و وفا کنندگان بعهد خود در وقتیکه عهد کنند چه با خدا تعالی
و چه با مردم و صبر کنندگان در مصیبت یا بجای آوردن اعدا و در فقر
و شدت و در زد و خورد قتال اینجماعت آنچنان اشخاصی که
راستگو میباشند در ایمان خود و اینجماعت ایشانند پرهیزکاران
و این آیه شریفه صدق است بر صحت اعتقاد و وسطات بر حسن معاشرت
و دفع شح نفس و ذیل آن بر تهذیب نفس دلالت دارد آیه هفتم
در سوره آل عمران میفرماید لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ
وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ
أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ
ظاهر مراد و ترجمه آنکه هر اینه آزمایش کرده میشوید البته در مالهای
خود و نفسهای خود و هر اینه میشنوید البته از اشخاصیکه کتاب
برای ایشان نازل کردیم پیش از شما و از آنهائیکه شرک آورده اند

اذیتهای



اذیتهای بسیار و اگر صبر کنید و پرهیز نمائید از مخالفت خدا پس
بدرستی که این صبر و تقوی از امور یست معزوم که عزم بر آنها
واجبست یا از امور یست که خدا عزم بان یعنی امر و مبالغه
فرموده و اصل عزم ثبات رای بر امریست بجانب امضا آن مخفی نماند
که این اختبار بنحو اختیار نیست که در آیه سابقه بیان شد و از جناب
امام رضا در اینمقام منقول است که اختبار در اموال با خراج زکوة است
و در انفس بتوطین بر صبر است و این منافاتی ندارد با آنچه بعضی
گفته اند که اختبار در اموال بتکلیف انفاق است و آنچه از آفات
با آنها میرسد و در انفس بجهاد و قتل و اسر و جراحت و آنچه بنفوس
وارد شود از خوف آنها و مرضها و تعبها است و اعلام اهل ایمان
باین بلاها و اذی از اهل کتاب و مشرکین از برای اینست که خود را
قبل از نزول بلا مستعد نموده تا بعد از وقوع آن چندان اشاق
نباشد و غیر از این فواید بنظر میرسد آیه هشتم در آخر همین
سوره میفرماید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا
وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ترجمه آیه شریفه بنا بتفسیر بعضی از
مفسرین آنکه ای آنچنان کسانیکه ایمان آورده اید صبر کنید بر
سختیهای طاعات و آنچه میرسد بشما از شدائد دنیا و مغالبه

[illegible marginal note]

باد شمنان خدا در صبر کردن بر سختیهای جنگ و با هوای نفس که
اعدا عدو دین اند و صبر بر مخالفت آن و وجه تخصیص این بعد از امر
بصبر مطلق بجهت تشدید تا اهتمام باین مقام نمایند و حبس کنند بدنهای
خود و اسبهای خود را در جاهای خوف از اطراف بلاد اسلام بانتظار
جهاد کفار و هم چنین نفسهای خود را بر طاعت و پرهیز دادن از خلل
بر بیزاری از غیر او تا اینکه رستگار شوید رستگاری
با آنکه پرهیز داده از قبایح تا اینکه رستگار شوید بر بهشت
همین سه مقام که مرتبه اند در فضل که باصطلاح اول را شریعت
و ثانی را طریقت و ثالث را حقیقت گویند و موافق بعضی از اخبار
صبر کنید بر فرایض و مصابره کنید بر مصائب و رابطه شوید بر ائمه
و در بعض اخبار جمله اولی بعکس این تفسیر شده و اخری موافق
و در بعض دیگر ثانی مثل همین تفسیر بفرایض شده و اول بصبر از
معاصی در روایتی و در تعبد بن و ثانی بدشمن مخالف در اعتقاد
و ثالث باز با امام عم متعلق شده و در حدیث دیگر وسط متعلق
بتقیه شده و در اخیر دیگر اول بعضا و دوم بغفله و سیم بکسیکه
اقتدا باو میکنند متعلق شده و در حدیث دیگر از فخر بنی آدم
منقول است که فرمود از جمله رباط انتظار نماز بعد از نماز است و از سید





اوصیا مرویست که فرمود رابطوا الصلوات و طبرسی در تفسیر کلام الله
کرده بانتظار کشیدن نمازها یکی بعد از دیگری بجهت اینکه رباط در لغت
نبوی و از سید سجاد منقول است که فرمود این آیه در عباس و در ما نازل
شده و نبود از رباطی که مامور شده ایم و زود که میباشد از نسل
ما مرابطه از نسل او و مرابطه آیه که در سوره رعد میفرماید
والذین صبروا ابتغاء وجه ربهم واقاموا الصلوة وانفقوا
مما رزقناهم سرا وعلانیة ویدرؤن بالحسنة السیئة اولئک
لهم عقبی الدار جنات عدن یدخلونها ومن صلح من آبائهم و
ازواجهم وذریاتهم والملائکة یدخلون علیهم من کل باب
سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار ظاهر ترجمه آنکه آنچنان
کسانی که صبر میکنند بجهت طلب رضای پروردگار خود و بپا
میدارند نماز را و صرف میکنند در راه خیر از آنچه با ایشان عطا
کرده ایم در پنهان و آشکار و دفع میکنند به نیکی بدی را آن جماعت
از برای ایشان است عاقبت در دنیا یعنی آنچه سزاوار است که مآل اهل
دنیا باشد که آن بهشتهای اقامت است که داخل میشوند ایشان از آن
و کسیکه صالح است باشد از پدران ایشان و زنهای ایشان
و ذریات و اولاد ایشان و ملائکه داخل میشوند بر ایشان از هر دری از درها

غرفها و قصرهای ایشان و میگویند سلام علیکم سلام و رحمت خدا
بر شما باد بواسطهٔ صبری که کردید یا این جزای صبر شما است پس چه خوبست
عاقبت حسنهٔ این دار دنیا و بنا بر اینکه جملهٔ والذین صبروا ابتدا
کلام نباشد و عطف بود و جملهٔ سابقه باشد و هم صفت اولوا
الالباب باشند چنانکه اظهر احتمالات است جزاء مذکور راجع بهم
خواهد بود و اگر آیهٔ سابقهٔ ثانیه مبتدا باشد و اولی صفت اولی
الالباب یا اولی مبتدا بدون توصیف باشد جزاء راجع بجملهٔ
ابتدائیه و ما بعد است فی بدانکه صبر یا طاعات در اینجا شامل اقسام
گذشته هست و اما داخل شدن زنهای صالحات با ازواج اگر شوهر
یکی باشد خفائی ندارد و اما با تعدد پس در بعض اخبار است که اختیار
خیر و بهتر را میکند چنانکه از صدوق ره در خصال از رسول خدا
منقول است که ام سلمه خدمت آنحضرت عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد
زنی که از برای او دو شوهر بوده پس هر دو میمیرند و داخل بهشت میشوند
این زن از شوهر اول یا آخر فرمود ای ام سلمه اختیار میکند آنکه
خلقش نیکوتر و سلوکش با اهل خود بهتر بوده ای ام سلمه بدرستیکه
حسن خلق جمع میکند خیر دنیا و آخرت را و از تنبیها حکایت شده
که بهشتیان هر زاده میشوند و اما کیفیت دخول ایشان بهشت گفتن





ایشان پس چنانچه مدلول احادیث نبویست این است که چون مؤمن منازل
خود را در بهشت داخل شود و تاج ملک و کرامت بر سر گذارد و
از حلل طلا و نقره و یاقوت و در بکیفیت منظومه پوشد و هفتاد حله
حریر برنگهای مختلفه که بافته شده اند از طلا و نقره و لؤلؤ و
زبرجد مصبوغ بمشک و عنبر در بر کند و حوراء از برای او و نزد که
بر سر او تاج کرامت باشد و در پای او دو نعل از طلا هر دو مکلل
بیاقوت و لؤلؤ بندهای آنها از یاقوت سرخ بنحوی که چون زن ولی
خدا شوقی از روی شوق خواهد که از برای او برخیزد نگذارد و گوید
یا ولی الله امروز روز تعب و نصب نیست بنشین یا او مفارقت کند مقدار
پانصد سال از سالهای دنیا که نصف روز آخرت است و او را
از این و نیز ابرار او کلالی وود و گردن آن حوراء قلادهٔ از قصب
یاقوت سرخ ملاحظه کند در وسط آن لوحی که در آن نوشته شده
انت یا ولی الله حبیبی و انا الحوراء حبیبتک الیک تناهت نفسی
والی تناهت نفسک بعد از این خدا بنعم هزار ملک بسوی او فرستد
که او را ببهشت تهنیت مبارکباد گویند و او را بحور تزویج کنند
پس میرسند باولی دری از بهشت و بملکی که موکل درهای بهشت است
گویند اذن دخول ما را از ولی خدا بگیر بدرستی که خدا ما را از برای

تهنيت فرستاده ملك كويد تا من حاجب خبر كنم واو را اعلام كند
پس ملك داخل بر حاجب ميشود وميان او و حاجب سه بهشت است تا انكه
باول در رسد حاجب ميكويد كه بر در عرصه هزار ملك كنند كه رب
العالمين بتهنيت او فرستاده بتهنيت ولى خدا امده اند وسؤال
كرده اند كه من از براى ايشان اذن دخول بكيرم حاجب كويد بملك
هراينه كران است بر من كه اذن دخول از براى كسى بر ولى خدا بكيرم و
انكه با زوجه خود خلوت كرده وميان حاجب وولى خدا دو بهشت
پس حاجب دويم داخل ميشود وخبر ميكند او را كه بر در عرصه هزار
ملك هستند كه رب العالمين براى مباركباد ولى خدا فرستاده
اذن دخول بكير پس قيم نزد خدام ميرود بايشان كويد كه رسل خدا بر
عرصه اند وايشان هزار ملكند كه خدا از براى تهنيت ولى خود فرستاده
پس او را اعلام كنيد خدام او را اعلام ميكنند اذن دخول ميدهد
پس داخل ميشوند وولى خدا در غرفه است و از براى غرفه هزار در است
و بر هر درى از درهاى ان ملكى موكل است بعد از انكه ملائكه را اذن
دخول ميدهد هر ملكى در خود را كه بان موكل است مفتوح
ميكند پس هر ملكى از درى از درهاى غرفه داخل ميشود وتبليغ رسالت
خداوند را ميكند انست كه فرموده وذلك قول الله عز وجل والملائكة

بعنوان



يدخلون عليهم من كل باب يعنى من ابواب الغرفة سلام عليكم بما
صبرتم فنعم عقبى الدار ولهم الدرجات در سوره نحل ميفرمايد وان عاقبتم
فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به ولئن صبرتم لهو خير للصابرين واصبر
وما صبرك الا بالله ولا تحزن عليهم ولا تك في ضيق مما يمكرون
ان الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون ابان شر تفسير
در اخبار رسيده بعد از غزوه احد وشهادت جمعى از اصحاب
رسول خدا كه ايشان را تمثيل كرده بودند ودر ميان ايشان
عم بزركوار انحضرت حمزه هم بود نازل شده ودر بعض روايات
هست كه بعد از انكه سيد انام واقف بر حمزه شدند وديدند
انچه باو شده كريستند وفرمودند وقوف در هيچ موقفى نكرده ام
كه خشم اكثر باشد بر من از اين مكان هر اينه اكر خدا تمكين
كرد مرا از قريش البته تمثيل ميكنم از ايشان هفتاد مرد را و
حضرت ابو بكر بعد از اطلاع بانچه بحمزه شده كفتند اللهم لك
الحمد واليك المشتكى وانت المستعان على ما ارى بعد فرمود
لئن ظفرت لامثلن وامثلن پس جبرئيل اين ايات را اورد كه ظاهر
ترجمه انها اين است كه اكر عقاب كنيد پس عقاب كنيد
بمثل انچه عقاب كرده شده ايد يعنى با عقاب شهداء خود و

وهر اینه اگر صبر کنید تحقیق که صبر بهتر است از برای صبر کنندگان و
گروهی نیست صبر تو مگر بتوفیق و تثبیت خدا و محزون مشو بر
اصحاب خود که بدار کرامت نقل شده اند و سینه تو تنگ نشود از مکر و حیله
اینقوم بدرستیکه خدا با پرهیزکاران از شرك و معاصی و نیکوکاران است
در خبر است که سید رسل صلعم بعد از این فرمود اصبر یعنی صبر میکنم
صبر میکنم آیه ثانی در سوره مؤمنین میفرماید انی جزیتهم الیوم
بما صبروا انهم هم الفائزون ظاهر ترجمه اینکه بدرستیکه من جزا
میدهم ایشانرا امروز بسبب صبری که کردند بدرستیکه اینجماعت
ایشانند رستکاران و آیات سابقه بر این در ذم جماعتی است که منزلت
ایشان سلك و نحله در جهنم و معذب بعذاب آتشند تا اینکه با ایشان
گفته میشود که آیا آیات بر شما خوانده نشد پس با آنها تکذیب کردید
و خود اعتراف بغلبه شقوت و ضلالت میکنند و در مقام استدعا
برآمده گویند ای پروردگار بیرون آر ما را از آتش پس اگر عود
کردیم پس بتکذیب ظلم بخود کرده ایم قال اخسئوا فیها ولا تکلمون
فرماید سکوت کنید سکوت با مذلت چنانچه سگ را که زجر کنند منزجر
شود و تکلم مکنید با من انه کان فریق من عبادی یقولون ربنا آمنا
فاغفر لنا وارحمنا وانت خیر الراحمین فاتخذتموهم سخریا حتی

انسوکم



انسوکم ذکری وکنتم منهم تضحکون بعلت آنکه بودند طایفه از
بندگان من که میگفتند ای پروردگار ما ایمان
آورده ایم پس بیامرز ما را و رحم کن ما را بدرستیکه تو بهتر رحم
کننده گانی شما اینجماعت را استهزاء و سخریه میکردید بجدی که
اشتغال شما باستهزا از یاد شما برد یاد مرا تا آنکه از من خوف
نکردید و خود و بایشان میخندیدید پس بجهت صبر ایشان بایشان جزا
وفا نداده آیه رابع در سوره شعراء میفرماید درباره بندگان
که بسوی ذکر یافته و صفات ایشان را با آن چند ذکر فرموده اولئك
یجزون الغرفة بما صبروا ویلقون فیها تحیة وسلاما خالدین
فیها حسنت مستقرا ومقاما ظاهر ترجمه آنکه اینجماعت جزا داده
میشوند غرفه را از اعلی موضع بهشت و بیان کرده میشود در آنجا
بتحیت و سلام از ملائکه بنحویکه در آیه دیگر اشاره شد با تحیت و تسلیم
بعضی ببعضی او در این خلود دارند نعیم و منزل بهترین منازل است و بهتر
نیکوتر جایگاهی و مقامی است آیه خامس در سوره عنکبوت میفرماید والذین
آمنوا وعملوا الصالحات لنبوئنهم من الجنة غرفا تجری من تحتها الانهار
خالدین فیها نعم اجر العاملین الذین صبروا وعلی ربهم یتوکلون
ظاهر ترجمه آنکه آنجماعتی که ایمان آورده اند و اعمال صالحه

کرده اند هر اینه جا میدهیم البته ایشان را از بهشت در غرفهائی که
جاری میشود از زیر آنها نهرها و همیشه در آن غرفها هستند و نیکو است
اجر عمل کنندگان آن آنانکه صبر بر محنتها و مشقتها کرده و توکل
نکرده اند مگر بر پروردگار خود و آیه چهارم در سوره زمر میفرماید
قل یا عبادی الذین آمنوا اتقوا ربکم للذین احسنوا فی هذه
الدنیا حسنة و ارض الله واسعة انما یوفی الصابرون اجرهم
بغیر حساب ترجمه ظاهر آنکه بگو ای بندگان من آنکه ایمان آورده اید بترسید
از پروردگار خود از برای نیکی کنندگان در این دار دنیا حسنه
در کار است و زمین خدا وسعت دارد یعنی هر که را در وطن نتوان
بر احسان میسر نشود هجرت کند بمکانی که تواند این است و جز این نیست
که عطا کرده میشوند صبر کنندگان بر مشاق طاعت و هجرت اجر
خود را بدون آنکه از ایشان حساب باز گیرند چنانچه از اخبار اینها
ظاهر میشود یا بدون آنکه حساب کنندگان با و راه یابند بجهت حسابها
بعض مفسرین گفته اند مخفی نماند که باعتبار صحت تعلق رجحان دارد لفظه
بهذه الدنیا بسابق و لاحق میتوان چنین ترجمه کرد که آنانکه در این
دار دنیا نیکی میکنند از برای ایشان حسنه هست و این حسنه
میتواند بود که در دنیا با ایشان رسد یا در آخرت یا در هر دو و میسر





ترجمه کرد که آنانکه نیکی میکنند از برای ایشان حسنه در این دار
دنیا هست مثل صحت و عافیت و طول عمر و ولد و سایر نعمتها
اگر چه منافاتی ندارد که در دار اخری هم باشد و حدیثی که
از امالی از جناب امیر المؤمنین ع ناظر بمعنی ثانی است زیرا که بعد از آنکه
فرمودند که خدا اجر و ثواب میدهد بعمل او در دنیا او این آیه را
تلاوت فرمودند پس فرمودند فمن اعطاهم الله فی الدنیا لم یحاسبهم فی
الآخرة در کافی از جناب امام جعفر صادق ع منقول است که روز قیامت
که میشود طایفه از مردم بر میخیزند بدر بهشت میروند و در میزنند
از ایشان استفسار میشود که کیستید شما گویند ما اهل صبر هستیم گفته
میشود بر چه صبر کردید گویند بودیم ما که صبر میکردیم بر طاعت خدا
و صبر میکردیم از معصیتهای خدا پس خدای عز و جل میفرماید راست گفتند
ادخلوهم الجنة را تا گفتند داخل کنید ایشان را در بهشت حضرت
فرموده این است قول خدا انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب
و عیاشی از انس روایت کرده که فرمود قال رسول الله ص لا تنشر
الدواوین و نصبت الموازین لم ینصب لاهل البلاء میزان و لم ینشر لهم
دیوان ثم تلا هذه الآیه یعنی وقتیکه نشر شود دیوانها و نصب شود میزانها
نصب نمیشود از برای اهل بلا میزان و نشر نمیشود دیوانی پس این آیه را خواندند

[illegible]

وازجناب امام حسن ع از پدر بزرگوارش سید کاینات ص منقولست
که فرمودند ان في الجنة شجرة يقال لها شجرة البلوى يؤتى باهل البلاء
يوم القيمة فلا يرفع لهم ديوان ولا ينصب لهم ميزان يصب عليهم الاجر
صبا وقرء انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب يعني بدرستی که در
بهشت درختی هست که اورا شجرة البلوى گویند واورده میشوند
اهل بلا روز قیامت پس رفع نمیشود برای ایشان دیوانی و نصب
نمیشود میزانی وفرو ریخته میشود برایشان اجر فرو ریختنی وخواند انسرور
انما یوفی الخ ایه باهره هیبتهم ایه شریفه والعصر ان الانسان لفي خسر
الا الذين امنوا وعملوا الصالحات وتواصوا بالحق وتواصوا
بالصبر يعني قسم بزمانه يا بعصر خروج قائم ع يا بهترين عصر که عصر
لمعان افتاب ظهور باشد يا بنماز عصر يا وقت ان بدرستی که انسا
ن در خسران وزیانست در سعیها وصرف نمایی عمر در بطالت مگر آن
چنان کسانیکه ایمان اورده اند واعمال صالحه میکنند ووصیت
میکنند یکدیگر را بملازمت حق ووصیت میکنند بصبر وتحمل بر
مشقات ومشاق تکالیف یعنی اینجا قسم یاد کرده اند در صرف نمایی عمر
که دار باقی را بدنیای فانی خریده اند کافی ابدی ونعیم جاودانی را
خود تحصیل کرده اند مخفی نماند که خصومت ثابت واقعی نیست چه اعتقاد وچه عمل





[illegible]

وصبر در حق مندرج بجهة اهتمام امت مزید عطف خاص بعام داده شد
وازجناب امام جعفر صادق ع منقولست در ترجمه ایه شریفه که خداوند
استثنا برگزیدگان از خلق خود را فرموده یعنی انها که ایمان اورده اند
بولایت امیر المؤمنین ع وذریات باز ماندگان خود را وصیت بولایت
وصبر ازان میکنند ودر خبر دیگر منقولست که انسرور عصر را بخروج
قائم ع وانسان را بدشمنان خودشان ومؤمنین را باهل ایمان
بایمان خدا وصالحات عمل را بمواسات اخوان وحق را بامامت
وصبر را بعترت تفسیر فرموده اند وطریق جمع واضح است غایت
ثابت در طایفه از اخبار معصومین عام وارده در علو مقام
صبر است از رسول خدا ص منقولست که فرمودند الصبر نصف الایمان
ودر خبر دیگر سؤال کرده شد از ایمان جواب فرمودند که ایمان صبر است
ودر حدیث جابر فرمود که صبر سماحت است وسماحت یعنی جود وکرامت
ودر حدیث ابن مسعود فرمود الصبر نصف الایمان والیقین الایمان
کله ودر خبر دیگر فرمود الصبر من الایمان بمنزلة الراس من الجسد
ولا جسد لمن لا راس له ولا ایمان لمن لا صبر له یعنی صبر نسبت بایمان
بمنزله سر است از جسد کسیکه سر ندارد جسد ندارد وکسی هم
که صبر ندارد ایمان ندارد وهمین مضمون را در کتاب مستطاب

کافی از جناب سید الساجدین علیه السلام روایت کرده و از جناب صادق علیه السلام هم
بدو سند یکی بسند متصل بعلاء بن الفضیل و دیگری بفضیل بن
یسار روایت فرموده و در خبر دیگر از عبد الله بن ابی یعفور از همین جناب
منقولست که فرمود الصبر رأس الایمان و در حدیث سجادی و جعفری
علیهما السلام مذکور در فایده ثالثه خواهد آمد که صبر بر قضا از طاعت خدا
شده اند و در کافی از جابر از جناب امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که فرمود سئل امیر المؤمنین علیه السلام عن الایمان فقال ان الله عز و جل
جعل الایمان علی اربع دعائم علی الصبر و الیقین و العدل و
الجهاد فالصبر من ذلک علی اربع شعب علی الشوق و الاشفاق
و الزهد و الترقب فمن اشتاق الی الجنة سلا عن الشهوات و من
اشفق من النار رجع عن المحرمات و من زهد فی الدنیا هانت
علیه المصیبات و من راقب الموت سارع الی الخیرات و این حدیث
طویل است و مشتمل است بر تشعب هر یک از یقین و عدل و جهاد
هم بچهار شعبه و محل حاجت و مناسب مقام را نقل کردیم یعنی از جناب امیر
المؤمنین علیه السلام سؤال شد از ایمان فرمود بدرستی که خدا مقرر کرده است ایمان را بر چهار
دعامه و ستون بر صبر و یقین و عدل و جهاد و صبر را چهار شعبه هست
شوق و خوف و اعراض از دنیا و انتظار پس کسیکه مشتاق به بهشت

باشد



باشد شهوات دنیا را فراموش میکند و کسیکه بترسد از آتش بر
میگردد از محرمات و کسیکه در دنیا زاهد باشد سهل میشود
برو مصیبتها و کسیکه انتظار کشد مرگرا سعی میکند بسوی
خیرات مؤلف عفی عنه گوید که اختلاف ظواهر این اخبار در منزلت
مرتبه صبر باختلاف اعتبارات جاریست و بعضی
گفته اند که صبر را نصف ایمان قرار داده چنین گفته اند که
ایمان عبارتست از اعتقاد و عمل است و عمل منحصر میشود بصبر و تحمل
مشاق و مطلوب یکی صبر شد چنانچه دیگری یقین است که تحقیق تا
کرانچه در تحقیق این مسئله گفته شد یقین تمام ایمانست با این توجیه
مناسب نیست و دیگری گفته که ایمان از اعتقاد بمنافع و مضار در
دارین است و انسان در این دو حال است نسبت بانچه مضر است حال صبر دارد
و نسبت بمنافع حال شکر دارد و بین صبر یکی است چنانچه با
اعتبار شکر دیگری است و از اینجا است که بعض صحابه ایمانرا
نصف صبر و نصف شکر گفته اند بجمله اعتبارات مختلفه در کار است
و هر یک از این اخبار ناظر باعتباریست و از جمله اخبار حدیثی
نبویست که فرمود یؤتی الرجل فی قبره بالعذاب فاذا اتی من قبل
رأسه دفعه تلاوة القرآن و اذا اتی من قبل یدیه دفعه الصدقة

وإذا أتى من قبل رجليه دفعته مشيه إلى المسجد والصبر حجزة أما لو رأيت
خللا لكنت صاحبه يعني عذاب در قبر بر مرد وارد ميشود پس اگر
از جانب سر در آيد نماز و قرآن از او دفع ميكند و اگر از جانب دستها
آيد صدقه از او دفع ميكند و اگر از جانب پاها آيد دفع ميكند از او
رفتن بمسجد و صبر ملتجا و حايلي است گويد اگر من خللي ميديدم
من دفع ميكنم و ديگر از انس رض مرويست كه فرمود عجبا لامر
المؤمن ان امره كله له خير وليس ذلك لاحد الا للمؤمن ان اصابته
سراء شكر وان اصابته ضراء صبر فكان خيرا له يعني عجب و
خوش است امر مؤمن بدرستي كه امر او همه خير است و نيست اين براي
كسي مگر مؤمن اگر برسد باو خير و نيكي شكر ميكند پس اين خير است
از براي او و اگر برسد او را شدتي صبر ميكند پس اين خير او است
و خبر ديگر همين نحو از انس رض مرويست كه مؤمن خير باو ميرسد
حمد خدا و شكر ميكند و مصيبت كه ميرسد حمد و صبر ميكند پس در
هر چيز در خير است حتي لقمه كه بدهن ميبرد و در خبر ديگر حتي لقمه
كه بدهن زن خود ميگذارد و ديگر مرويست كه آنجناب فرمود الصبر
خير كله ما رزق الله عبدا خيرا له ولا اوسع من الصبر يعني صبر خوب
با همه مركبست عطائي كه از خدا به بنده ميرسد خيري اگر بهتر و وسيع تر

از براي



از براي او از صبر باشد و ديگر منقولست كه از انس رض سؤال كرده شد
كه آيا مردي هست كه داخل بهشت شود بحساب فرمود نعم كل رحيم صبور
يعني بلي هر بسيار رحم كننده بسيار صبر كننده و ديگر از انس رض
مرويست كه فرمود في الصبر على ما يكره خير كثير يعني در صبر بر مكروه
خير بسيار است و نحو آن از حضرت عيسى ع منقولست كه فرمود انكم
لا تدركون ما تحبون الا بصبركم على ما تكرهون يعني بدرستيكه
شما بآنچه دوست داريد نميرسيد مگر بصبر كردن بر آنچه از آن كراه
داريد چنانچه نيز از عيسى ع مرويست كه فرمود لو كان الصبر رجلا كان
كريما يعني اگر صبر مردي بود هر آينه كريم بود و ديگر سيد ثقلين صلى
روايتي از احد السبطين ع فرمود ما من جرعة احب الى الله من جرعة غيظ
كظمها رجل او جرعة صبر على مصيبة وما من قطرة احب الى الله تعالى
من قطرة دمع من خشية الله او قطرة دم اهريقت في سبيل الله يعني
جرعه نيست كه دوست تر باشد بسوي من از جرعه غيظي كه فرو برد
آن را مردي يا جرعه صبر بر مصيبتي و نيست قطره كه محبوبتر عند الله تعالى
باشد از قطره اشكي از خوف خدا يا قطره خوني كه ريخته شده باشد
در راه رضاي خدا از ابن مسعود مرويست كه رسول خدا ص فرمود ثلث
من رزقهن فقد رزق خير الدارين الرضا بالقضا والصبر على البلا

والدعا فی الرخا یعنی بسر خیر اینست که هر کس را نصیب شده پس تحقیق که
عطا شده باو خیر دنیا و اخرت رضا بقضا و صبر بر بلا و دعا
کردن در حال عافیت و روایت هست از ابن عباس منقولست که گفت من خدمت
رسول خدا ص بودم پس فرمود یا غلام او یا غلیم الا اعلمک کلمات
ینفعک الله بهن قلت بلی فقال احفظ الله یحفظک احفظ الله تجده امامک
تعرف الله فی الرخا یعرفک فی الشدة واذا سالت فاسئل الله واذا
استعنت فاستعن بالله واعلم ان فی الصبر علی ما تکره خیرا کثیرا وان
النصر مع الصبر وان الفرج مع الکرب وان مع العسر یسرا یعنی ای
پسر یا فرمود ای پسرک میخواهی یاد دهم ترا کلماتی که خدا ترا نفع
دهد بواسطه انها گفتم بلی فرمود حفظ کن ترا حفظ میکند حفظ
کن همیشه او را پیش روی خود با خداوند در حال پیری و عافیت اشنا
شو با خدا سلوک اشنا با تو کند در حال شدت واگر سوال میکنی
از خدا بکن واگر طلب یاری میکنی از خدا کن وبدانکه در صبر بر چیزی که
کراهت داری خیر بسیار هست و بدرستی که یاری و نصرت با صبر است
و بدرستی که فرج با کرب است و بدرستی که با عسرت شدت یسر و اسانی است
دیگر از ابن عباس مرویست که چون رسول خدا ص بر انصار داخل شد فرمود
اءمؤمنون انتم یعنی ایا مؤمن هستید شما پس سکوت کردند پس مردی

گفت



گفت بلی یا رسول الله فرمود چیست علامت ایمان شما گفتند شکر میکنیم
بر رخا و صبر میکنیم بر بلا و راضی میباشیم بقضا انسرور فرمود مؤمنون
ورب الکعبه یعنی ایمان اورده اند قسم بپروردگار کعبه دیگر از انسرور
منقولست که فرمود الصبر کنز من کنوز الجنة یعنی صبر گنجی از گنجهای بهشت است
ودیگر مرویست که فرمود من اقل ما اوتیتم الیقین وعزیمة الصبر
ومن اعطی حظه منهما لم یبال ما فاته من قیام اللیل وصیام
النهار ولئن تصبروا علی مثل ما انتم علیه احب الی من ان یوافینی
کل امرء منکم مثل عمل جمیعکم ولکنی اخاف ان یفتح علیکم الدنیا
بعدی فینکر بعضکم بعضا وینکرهم اهل السماء عند ذلک فمن
صبر واحتسب ظفر بکمال ثوابه ثم قرا ما عندکم ینفد وما عند الله
باق ولنجزین الذین صبروا الایة یعنی از کمتر چیزیکه اورده و عطا
کرده شده اید یقین وعزیمت صبر است و کسیکه نصیب خود از این
دو داشته باشد باکی ندارد از انچه از او فوت شود از احیا و عبادت
در شب و روزه روز و هر اینه اگر صبر کنید بر مثل انچه بر ان هستید
دوست ترا است پیش من از اینکه یکی از شما مثل عمل همه شما اورد بکند
ولکن من میترسم از اینکه مفتوح شود بر شما دنیا بعد از من پس بعضی
انکار کنید بعضی را و مورد انکار اهل اسمان شوید در اینوقت

وان احتسبه و کفایه قرار دهد ظفر می‌یابد بکمال ثواب صبر یا فرمود
بکمال ثواب خود هم پس این را خواند که مضمون آن این است که آنچه
نزد شما است فانی میشود و آنچه عند الله است باقی است و هر آینه جزا میدهیم
البته صبر کننده‌کان را اجر ایشان از نیکوتر از آنچه عمل کرده‌اند و از جناب
امیر المؤمنین ع روایت است که فرمود دوام الصبر عنوان الظفر و من کنوز
الایمان الصبر علی المصائب یعنی دوام صبر دیباچه ظفر و نصرت است
و از گنجهای ایمان صبر است در مصیبتها و دیگر منقول است که فرمود لا یعدم
الصبور الظفر و ان طال به الزمان یعنی بسیار صبر کننده فاقد ظفر
و نصرت نیست اگر چه زمان با او طول کشد دیگر مرویست که فرمود
علیکم بالصبر فانه به یاخذ الحازم و الیه یعود الجازع یعنی بر شما باد بصبر
کردن پس بدرستیکه بصبر اخذ میکنند محتاط و بصبر عود میکند جزع کننده
یعنی عاقبت غیر از صبر چاره ندارد از سید سجاد زین العابدین ع مرویست
که فرمود اذا جمع الله الاولین و الآخرین ینادی منادی این الصابرون لیدخلوا
الجنة بغیر حساب قال فیقوم عنق من الناس فتتلقاهم الملائکة فیقولون
الی این یا بنی آدم فیقولون الی الجنة فیقولون و قبل الحساب
قالوا نعم قالوا و من انتم قالوا الصابرون قالوا و ما کان صبرکم
قالوا صبرنا علی طاعة الله و صبرنا عن معصیة الله حتی توفانا الله





[illegible]

عز و جل قالوا انتم کما قلتم ادخلوا الجنة فنعم اجر العاملین یعنی وقتی
که جمع میکند خدا خلق اولین و آخرین را ندا میکند ندا کننده
که کجایند صبر کننده‌کان تا داخل بهشت شوند بی‌حساب فرمود
پس برپا میشوند فوجی از مردم پس ملائکه ملاقات با ایشان میکنند و
میگویند بکجا میروید ای اولاد آدم گویند به بهشت ملائکه گویند پیش از حساب
گویند بلی ملائکه پرسند که شما کیستید گویند صبر کننده‌کان
ملائکه گویند صبر شما چه بود جواب دهند که صبر کردیم بر طاعت خدا
و صبر کردیم از معصیت خدا تا وقتیکه خدای عز و جل قبض روح ما را
کرد ملائکه گویند چنانست که گفتید داخل بهشت شوید که خوشست
اجر عمل کننده‌کان در کافی بسند متصل از جناب امام جعفر صادق ع
روایت کرده که فرمود دخل امیر المؤمنین ع المسجد فاذا هو برجل علی باب
المسجد کئیب حزین فقال له امیر المؤمنین ع ما لك قال یا امیر المؤمنین
اصبت بابی و اخی و اخشی ان اکون قد وجلت فقال له امیر المؤمنین ع
علیك بتقوی الله و الصبر تقدم علیه غدا و الصبر فی الامور
بمنزلة الراس من الجسد فاذا فارق الراس الجسد فسد الجسد
و اذا فارق الصبر الامور فسدت الامور یعنی داخل شد جناب امیر
المؤمنین ع در مسجد ناگاه مردی برابر در مسجد دلتنگ و اندوهناک

دید فرمودند را چه میشود گفت پدر و برادرم وفات یافته اند و میترسم
که فزع عارض من شود حضرت فرمودند بر تو باد به پرهیزکاری از خدا
و صبر کردن تا آنکه وارد شوی بثواب خدا در فردای قیامت و زجر و صبر در
امور بمنزله سر است از جسد و چنانکه سر نباشد جسد فاسد میشود
صبر هم که نباشد امور فاسد میشوند و ایضا در کافی بسند خود از حمزة بن
حمران از جناب امام محمد باقر ع روایت کرده که فرمودند الجنة محفوفة
بالمكاره والصبر فمن صبر على المكاره في الدنيا دخل الجنة وجهنم
محفوفة باللذات والشهوات فمن اعطى نفسه لذتها وشهوتها
دخل النار یعنی بهشت احاطه کرده شده است بناخوشیها و صبر
پس کسیکه صبر کند بر مکاره در دار دنیا داخل بهشت میشود و جهنم
در اطراف آن لذات و شهوات است پس کسیکه بنفس خود عطا کند لذتهای
او میل داشته باشد داخل آتش میشود مجمل آنکه در آن راه است
و در این راه این هر که هر راهی طی کند با نظر و راه صبر و زبر از ابی حمزه
روایت کرده که گفت قال ابو جعفر ع لما حضر علی بن الحسین ع
الوفاة ضمني الى صدره وقال يا بني اوصيك بما اوصاني به ابي حين حضره
الوفاة وبما ذكر ان اباه اوصاه به يا بني اصبر على الحق وان كان مرا
یعنی جناب باقر ع فرمودند که پدرم در وقت وفات در سینه اش چسبانید





و فرمودند ای فرزند من وصیت میکنم ترا بچیزیکه وصیت کرد مرا پدر
من در وقتیکه وفات او در رسید و از آنچه ذکر کرد که جناب پدر او را
وصیت فرموده با او این بود که ای فرزند صبر کن بر حق اگر چه تلخ باشد
منقول است که جناب امام محمد باقر ع فرمودند انی لاصبر من غلامی هذا
ومن اهلي على ما هو امر من الحنظل انه من صبر نال بصبره درجة الصائم القائم
ودرجة الشهيد الذي ضرب بسيفه قدام محمد ص یعنی بدرستیکه
من هر آینه صبر میکنم از غلام خود این غلام و از اهل خود بر چیزیکه
آن تلخ تر از حنظل است بدرستیکه کسیکه صبر کند میرسد بصبر خود درجه
روزه دار در روز و بپا دارنده بعبادت در شب و درجه شهیدیکه
شمشیر زند پیش روی پیغمبر ص و در ثواب الاعمال بسند متصل از ابی
حمزه ثمالی از انس روایت کرده که فرمود من صبر على مصيبة زاده
الله عزا الى عزه وادخله الله الجنة مع محمد واهل بيته کسیکه صبر کند
بر مصیبتی خدا عزت بر عزت او میافزاید و او را داخل بهشت میکند
با محمد و اهل بیتش و کلینی ره در کافی از جناب امام جعفر
صادق ع روایت کرده که فرمودند لا يعد الصبر لنوائب الدهر يعجز يعني
کسیکه آماده نکند صبر را از برای مصیبتهای زمانه عاجز میشود در
مصیبتها الخ و از جناب امام جعفر صادق ع روایت کرده که فرمودند الصبر

[illegible]

يظهر ما في بواطن العباد من النور والصفا والجزع يظهر ما في بواطنهم
من الظلمة والوحشة والصبر يدعيه كل احد وما يثبت عنده الا المخبتون
والجزع ينكره كل احد وهو ابين على المنافقين لان نزول المحنة و
المصيبة يخبر عن الصادق والكاذب وتفسير الصبر ما يستمر مذاقه وما كان
عن اضطراب لا يسمى صبرا وتفسير الجزع اضطراب القلب وتحزن الشخص
وتغير اللون وتغير الحال وكل نازلة خلت اوايلها عن الاخبات والانابة
والتضرع الى الله فصاحبها جزوع غير صابر والصبر اوله مر وآخره حلو
لقوم ولقوم مر اوله وآخره حلو فمن دخله من اواخره فقد دخل ومن
دخله من اوايله فقد خرج ومن عرف قدر الصبر لا يصبر عما منه الصبر
قال الله عز وجل في قصة موسى والخضر ع وكيف تصبر على ما لم تحط
به خبرا فمن صبر كرها ولم يشك الى الخلق ولم يجزع بهتك ستره
فهو من العام ونصيبه مما قال الله عز وجل ان الله مع الصابرين
يعني صبر ظاهر ميكند انچه در باطنهاى بنده كانست از نور و صفا
وجزع ظاهر ميكند انچه در بواطن ايشانست از ظلمت و وحشت
وصبر را همه كس ادعا ميكند و ثابت نميماند نزد صبر مگر اهل اخبات
وانابه و جزع را همه كس انكار ميكند وان ظاهرتر است بر اهل
نفاق بجهة اينكه نزول محنت و مصيبت خبر ميدهد از راستى

ودروغ



ودروغ گو و تفسير صبر انچيزيست كه استمرار داشته باشد
مذاق ان وانچه از اضطراب باشد صبر نيست و تفسير جزع اضطراب
دل و تحزن شخص و تغير رنگ و حالاتست و هر مصيبتى كه خالى باشد
اوايل او از اخبات و انابه و تضرع بخدا پس صاحب ان بسيار جزع كننده
وبى صبر است و صبر اول ان تلخ و اخر ان شيرين است براى قومى و از براى
قومى از اول و اخر شيرين است پس كسيكه داخل شود از اواخر ان
پس بتحقيق كه داخل شده و كسيكه داخل شود از اوايل ان
پس بتحقيق كه خارج شده و هر كه قدر صبر را بشناسد صبر نميكند
از انچه صبر از ان و در انست خداى عز وجل در قصه موسى و خضر ع فرموده
وچگونه صبر ميكنى بر چيزيكه علم بان ندارى پس كسيكه صبر كند
باكراه و شكوه بمخلوق نكند و جزع نكند بهتك ستر خود پس او از عوام
اهل صبر است و بهره او انست كه خداى عز وجل فرموده بشارت ده
صابرين را يعنى ببهشت و امرزش و كسيكه استقبال كند بلاها را بر
وسعت صبر كند با ثبات باطن و ظاهر پس او از خواص است و حظ
و بهره او انست كه خدا عز وجل فرموده ان الله مع الصابرين و اين
تشريح چيزيست كه گذشت چون اهل عرفانست و در كافى از جناب امام
جعفر صادق ع روايت كرده كه فرموده قال رسول الله ص سياتى على

الناس زمان لا ینال الملک فیه الا بالقتل والتجبر ولا الغنی الا بالغصب والبخل ولا المحبة الا باستخراج الدین واتباع الهوی فمن ادرک ذلک الزمان فصبر علی الفقر وهو یقدر علی الغنا وصبر علی البغضة وهو یقدر علی المحبة وصبر علی الذل وهو یقدر علی العز اتاه الله ثواب خمسین صدیقا ممن صدق بی یعنی رسول خدا فرمود که زود باشد که بیاید بر مردم زمانی که ملک و عزت بکسی نمیرسد مگر بقتل و تجبر یعنی تکبر و سرکشی و کسی بی نیاز و غنی نمیشود مگر بغصب کردن اموال غیر و بخیل بودن و دوستی با کسی نمیشود مگر اینکه دین از دست بدهد و موافق هوای نفس رفتار کند پس کسیکه آن زمان را ادراک نماید پس صبر کند بر فقر و حال آنکه قادر بر غنی باشد یعنی بآن نحو و صبر کند بر عداوت و توانائی محبت داشته باشد و صبر کند بر ذلت و توانائی عزت و سلطنت را داشته باشد عطا میفرماید خدا او را ثواب پنجاه صدیق از آنهائی که تصدیق مرا کرده اند و نیز کلینی ره از ابی حمزه ثمالی از جناب صادق ع روایت کرده که فرمود من ابتلی من المؤمنین ببلاء فصبر علیه کان له مثل اجر الف شهید یعنی کسیکه مبتلا شود از مؤمنین ببلائی و صبر کند بران از برای او مثل اجر هزار شهید هست





ودر عیون الاخبار مسندا از محمد بن فضیل از جناب امام رضا ع روایت کرده که فرمود قال ابو جعفر ع من بلی من شیعتنا ببلاء فصبر کتب له اجر الف شهید و موافق این خبر است خبر باسانید و از خصال از آن حضرت ع مرویست که فرمود ان الصبر والبر والحلم وحسن الخلق من اخلاق الانبیاء و در کافی از سماعه از جناب صادق ع روایت کرده که فرمود ان الله عز وجل انعم علی قوم فلم یشکروا فصارت علیهم نقمة یعنی بدرستیکه خدای عز وجل نعمت داد قومی را پس شکر نمیکنند آن نعمت را پس وبال بر ایشان میشود و مبتلی میکند قومی را بمصیبتها پس صبر میکنند و این مصائب برای ایشان نعمت میشود و از ابی سیار از همین بزرگوار ع روایت کرده که فرمود اذا دخل المؤمن قبره کانت الصلوة عن یمینه والزکوة عن یساره والبر مطل علیه ویتنحی الصبر ناحیة فاذا دخل علیه الملکان اللذان یلیان مسائلته قال الصبر للصلوة والزکوة والبر دونکم صاحبکم فان عجزتم عنه فانا دونه یعنی وقتیکه مؤمن داخل قبر میشود نماز از سمت راست او و زکوة از چپ و نیکی که کرده مشرف میشود بالای سر او و صبر دور میرود در گوشه و ناحیه پس چون دو ملکی که مباشر سؤال اند بر او

داخل شوند صبر نماز و ذکر و بر تو باد شما را به یک صاحب خود
بوده معین او شوید اگر عاجز شد بدانید من نزد یا او سیا بیم و نیز
از حفص غیاث از هما ملحا و مفاتیح روایت فرموده که فرمود
یا حفص ان من صبر صبر قلیلا وان من جزع جزع قلیلا ثم قال علیک
بالصبر فی جمیع امورک فان الله عز وجل بعث محمدا صلی الله علیه و آله فامره بالصبر
والرفق یعنی ای حفص بدرستیکه کسیکه صبر کند صبر کمی کرده و آنکه
جزع کند جزع کمی کرده بعد فرمود بر تو باد بصبر در همه امور خود
بدرستیکه خدای عز وجل فرستاد محمد ص را پس او را امر فرمود بصبر و مدارا
پس آنحضرت بعضی با بزرگان او فرمودند و از مقامات صبر آنحضرت
متعاقبا ذکر فرموده آیه قرانیه که در مقام تسلی نازل شده خواندند
بعد اشاره بتوصیف ائمه علیهم السلام بصبر و بعد بتبشارت و انتقام
از برای آنحضرت بامر بقتل مشرکین فرمودند و در آخر حدیث فرمود
فمن صبر واحتسب لم یخرج من الدنیا حتی یقر له عینه فی اعدائه مع ما
یدخر له فی الآخرة یعنی پس هر که صبر کند و پیشه کرد طلب اجر
بیرون نمیرود از دنیا تا آنکه چشم او روشن شود در باره دشمنان
او با آنچه از برای او ذخیره شده در آخرت و نیز از ابی بصیر از هما
سلام الله علیهما روایت فرموده که فرمود ان الحر حر علی جمیع احواله ان نابته





نائبة صبر لها وان تداکت علیه المصائب لم تکسره وان اسر وقهر
واستبدل بالیسر عسرا کما کان یوسف الصدیق الامین لم یضر
حریته ان استعبد وقهر واسر ولم یضره ظلمة الجب ووحشته وما
ناله ان من الله علیه فجعل الجبار العاتی له عبدا بعد اذ کان مالکا
فارسله ورحم به امة وکذلک الصبر یعقب خیرا فاصبروا ووطنوا
انفسکم علی الصبر توجروا یعنی بدرستیکه آزاد آزاد است در همه
احوال خود اگر برسد او را نازله و مصیبتی صبر میکند و اگر
تواتر کنند و هجوم آورند بر او مصیبتها که او را بکوبند
شکسته نمیشود اگرچه اسیر و مغلوب و از یسر در مشقت
و عسر افتد چنانکه حضرت یوسف صدیق امین بود ضرر بآزادی
او نرسانید اینکه او را بنده کردند مغلوب و اسیر
کردند و ضرر نکرد با و ظلمت و وحشت چاه و آنچه با و رسید
تا آنکه خدا منت بر او گذاشت پس پادشاه سرکش را از برای
او بنده کردانید بعد از آنکه در ظاهر مالک بود پس فرستاد
او را و رحم کرد با و امتی را و همچنین صبر در عقب دارد خیر را
پس صبر کنید و تمکین کنید نفسهای خود را بر صبر تا آنکه اجر داده
شوید و با ابن ناظر است قول قائل اما فی رسول الله

یوسف اسوة لمثلک محبوسا علی الظلم والافک اقام جمیل الصبر فی
السجن برهة فآل به الصبر الجمیل الی الملک و دیگر گفته شده
وراء مضیق الخوف متسع الامن واول مفروح به آخر الحزن
فلا تیأسن فان الله ملک یوسفا خزائنه بعد الخروج من السجن
و در دیوان علوی است تردّ رداء الصبر عند النوائب تنل
من جمیل الصبر حسن العواقب وکن صاحبا للحلم فی کل مشهد
وما الحلم الا خیر خدن وصاحب و دیگر مناسب مقام ولا تجزع
اذا اعسرت یوما فقد ایسرت فی الزمن الطویل ولا تظنن بربک
ظن سوء فان الله اولی بالجمیل فان العسر یتبعه یسار وقول
الله اصدق کل قیل و دیگر در دیوان علوی است انی وجدت وفی
الایام تجربة للصبر عاقبة محمودة الاثر وقل من جد فی امر یطالبه
فاستصحب الصبر الا فاز بالظفر از بحار الانوار از جناب صادق ع
منقولست کلامی که محصل ترجمه اش اینست که وحی فرمود خدا بداود
که خلاده دختر اوس را بشارت بهشت بده و اعلام کن او را
که او قرین تست در بهشت داود رفت در را کوبید خلاده
بیرون آمد و گفت آیا درباره من چیزی نازل شده گفت بلی گفت چیست
گفت خدای تعالی وحی بمن فرموده و خبر داده مرا
که تو

که تو قرین منی در بهشت و اینکه بشارت دهم ترا به بهشت گفت آیا
اسمی موافق اسم من هست داود گفت همان مقصود توئی گفت ای پیغمبر
خدا تکذیب ترا نمیکنم قسم بخدا که از خود نمیشناسم چیزی را که وصف کردی
باز داود ع فرمود خبر ده مرا از ضمیر و سریره خود گفت هرگز دردی
نرسید هر دردی که باشد و هیچ ضرری و حاجتی و گرسنگی هر چه باشد
نازل بمن نشده مگر اینکه صبر بر آن کرده ام و سؤال کشف و دفع آنرا
نکرده ام تا آنکه خدا از آن بعافیت و سعت برگرداند و بدل آنرا طلب
نکرده ام و شکر خدا و حمد او را بر آن کرده ام داود ع گفت یا بتو رسیده
تو با اینجا رسیده پس جناب صادق ع فرمود وهذا دین الله الذی
ارتضاه للصالحین این دین خدا است که پسندیده است از برای
صالحین در عدة الداعی از شعیب انصاری و هرون بن خارجه روایت
کرده که آنها از جناب امام جعفر صادق ع روایت کرده اند حدیثی که
محصل مضمون آن اینست که حضرت موسی ع سیر میکرد که نظر در اعمال
بندگان کند وارد شد بر مردی که از اعبد مردم بود چون شام شد مرد
درخت اناری حرکت داد بجنب خود و دو انار داد زان بود بموسی ع گفت ای
بنده خدا کیستی تو بدرستیکه بنده صالحی هستی من در اینجا هستم از زمانی
که خدا خواسته نیافتم مگر این یک انار را اگر تو بنده صالحی نباشی نمیافتم

دران دوا نار موسی ع فرمود من مردی هستم ساکن در زمین موسی بن
عمران چون صبح کرد فرمود عابد را از خود کسی را امید انی گفت بلی
فلان فلانی حضرت سیر بسمت او کرد او را بسیار عابد تر دید
چون شام شد و قرص نان وابی نزد او حاضر شد بموسی گفت
ای بندهٔ خدا بدرستیکه تو بندهٔ صالحی هستی من در اینجا
از وقتیکه خدا خواسته نیامده مگر یک قرص نان واکر تو
بندهٔ صالحی نباشی مرا دو قرص نمیامد کیستی تو حضرت فرمود
من مردی هستم ساکن در زمین موسی بن عمران پس فرمود با عابد
تر از خود کسی را امید انی گفت بلی فلان حداد در شهری چنین و چنین
حضرت پیش او رفت مردی را دید که صاحب عبادت نیست
بلکه همین ذکر کننده از برای خدا است و چون وقت نماز
میرسد بپا میشود و نماز میکند پس چون شام کرد نظر
بغله و مداخلش کرد دید مضاعف شده گفت ای بندهٔ خدا
کیستی تو بدرستیکه تو بندهٔ صالحی هستی من در اینجا هم از
وقتیکه خدا خواسته غله و مداخل من بعضی نزدیک بعضی است و امشب
مضاعف شده پس تو کیستی فرمود من مردی هستم ساکن شده ام در زمین
موسی بن عمران پس آن مرد ثلث غله خود را صدقه داد و ثلث را با فای خود





پس تبسم کرد موسی گفت از چه تبسم میکنی فرمود دلالت کرد مرا
مردی از بنی اسرائیل بر فلان پس او را عابد تر خلق یافتم و هدایت
کرد او مرا بر فلان او را عابد تر از او یافتم و دلالت کرد فلان مرا
بر تو و گمان کردم که تو عابد تر از او میباشی و من ترا شبیه قوم نمی بینم
گفت من مردی بنده و مملوکم ایا نمی بینی که ذکر خدا میکنم و نمی بینی
مرا که بوقت نماز میکنم و اگر اقبال بر نماز کنم ضرر بمداخل و غله
مولای خود میرسانم و ضرر میرسانم بعمل مردم ایا میخواهی که ببلاد خود
بروی فرمود بلی پس قطعهٔ ابری بر او مرور کرد حداد گفت ای ابر
بیا امد گفت بکجا اراده رفتن داری گفت بزمین کذا و کذا گفت
برگرد برو و قطعهٔ دیگر بر او گذشت گفت ای ابر بیا امد گفت اراده
کجا داری گفت اراده زمین موسی بن عمران گفت بیا این مرد را
بردار بر داشتن ملایمی و بگذار او را در زمین موسی بن عمران گذاشتن
بملایمی حضرت فرمود پس چون موسی ببلاد خود رسید با فرمود چون
او را رسانیده موسی گفت یا رب بچه بلغت هذا ما اری قال ان عبدی
هذا یصبر علی بلائی و یرضی بقضائی و یشکر نعمائی یعنی ای پروردگار
من بچه رسانیده این بنده را با نچه من دیدم وحی شد که
بدرستیکه این بندهٔ من صبر میکند بر بلاء من و راضی است بقضا

۴۵

من ناکرده و نزد من تا بشد ملک گفت و را تطهیر کن قاضی ...

و گفت ملک امر کرده که تا بسنگسار کنم اگر اجابت میکنی و الا ...

یونمیلای که من بنو چیز کرده م زن او را از قصه خبر ...

## تنبیهات

وبه نستعین و نتوکل

... الاحقر محمد ... عفی الله عنه ... ۱۳۴۱

الف صفر

۴۶

من شکر میکنند نعمتهای او را و از جمله کسانیکه صبر جمیل و تقوی او را ...

بمقام بلند ...

الاسلم محمد ...

جعفر صادق ع ...

و او را قاضی ...

داشت که پیغمبر ...

حاجی ...

از برادرم ...

بوی قاضی گفت ...

قاضی بر او خشم کرد ...

ای برادر من ...

من باشد ...

شو قاضی قبول ...

رفتن او داشت ...

میاورد ...

قسم یاد کرد که اگر ...

بکن من اجابت نمی‌کنم قاضی نزد ملک رفت گفت زن برادر من

من

٤٤

من شکر میکند نعمتهای مرا و از جملهٔ کسانیکه صبر جمیل و تقوی او را
بمقام بلند ...
الاسلم محمد ...
جعفر صادق ...
واو را قاضی ...
داشت که پیغ ...
قاضی بقریه ...
از برادرم ...
بود بقاضی کفت ...
قاضی براو ...
ای برادر من ...
من باشد ...
شو قاضی ...
رفتن او ...
میاورد ...
قسم یاد کرد که ...
بکن من اجابت او را نمیکنم قاضی نزد ملک رفت کفت زن برادر من

من

٤٥

من ویرا نا کرده و نزد من تا بیشه ملک کفت او را تطهیر کن قاضی آمد
وکفت ملک امر کرده که ترا سنکسار کنم اکر اجابت میکنی والا ترا رجم
... ایرون برد
... ن باو کرد
... دم تو بود خود را
... ا بیرون رفت
... بد برای چون
... زن او زخم
... تیر بود که
... دا او اکرد
... ابن راهرمانی
... واند زن با
... مکی البته سعی
... مرطان کرده
... رده و بسر
... کفت چیست اینها
نو مبتلا بی که من بتو چه کرده ام زن او را از قصه خبر داد دختر اکفت ما

من شکر میکنند نعمتهای مرا و از جملهٔ کسانیکه صبر جمیل و تقوی او را بمقام بلند رسانید زن صالحه ایست که در بنی اسرائیل بود ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی ره در کافی از اسحق بن عمار از جناب امام جعفر صادق ع روایت کرده که فرمود در بنی اسرائیل پادشاهی بود و او را قاضی بود و قاضی برادری بود راست گو برادر قاضی زنی داشت که پیغمبر زاده بود سلطان خواست مردی را بجهت کاری بجائی بفرستند بقاضی گفت مرد ثقهٔ طلب کن قاضی گفت کسی از برادرم بهتر نمیدانم پس او را خواند که بفرستند آن مرد را اکراه از رفتن بود بقاضی گفت مرا ناخوش میآید که زوجهٔ خود را ضایع بگذارم قاضی بر او حتم کرد پس چاره ندید از بیرون رفتن قاضی را گفت ای برادر من چیزی را بجا نگذاشته‌ام که در نزد من اهم از زن من باشد پس خلیفهٔ من در حق او باش و متکفل قضای حوائج او شو قاضی قبول کرد آن مرد بیرون رفت و زن کراهت از بیرون رفتن او داشت پس قاضی میآمد و از حوائج او سؤال میکرد و بعمل میاورد پس از زن قاضی خوش آمده او را بخود خواند زن ابا کرد قاضی قسم یاد کرد که اگر نکند ملک را خبر کند که زنا کرده زن گفت هر چه بخواهی بکن من اجابت نمیکنم قاضی نزد ملک رفت گفت زن برادر من





زنا کرده و نزد من ثابت شده ملک گفت او را تطهیر کن قاضی آمد و گفت ملک امر کرده که ترا سنگسار کنم اگر اجابت میکنی و الا امر را میکنم زن گفت نمیکنم هر چه میخواهی بکن پس قاضی او را بیرون برد گودالی کنده او را در حضور مردم رجم کرد و چون گمان کرد مرده است او را گذاشته برگردید شب برای زن رمق آمد و در او رمقی بود خود را حرکت داده از گودال بیرون آمد و بر روی راه رفت تا از شهر بیرون رفت تا آنکه رسید به دیری که در آن دیرانی بود بر در دیر خوابید دیرانی چون صبح کرد در را گشود او را دید از قصهٔ او سؤال کرد زن او را خبر داد دیرانی بر او رحم کرده داخل دیرش کرد و دیرانی را پسر صغیری بود که غیر از او ولدی دیگر نداشت و او نیکو حال بود پس زن آمد او اکرام کرد و پسر خود را با و داده از زن او را تربیت میکرد و دیرانی را قهرمانی بود که متوجه خدمات او بود از زن او را خوش آمده بخود خواند زن ابا کرد و قهرمان مبالغه کرد باز ابا کرد قهرمان گفت اگر نکنی البته سعی در کشتن تو خواهم کرد زن گفت هر چه خواهی بکن قهرمان کرده پسر را شکسته نزد دیرانی رفت گفت زانیه را آورده و پسر خود را باو داده او را کشته دیرانی آمد چون نزد او دید گفت این چیست تو میدانی که من بتو چه کرده‌ام زن او را از قصه خبر کرد زن را گفت مرا

کو اینست اینکه تو نزد من باشی بیرون رو و او را در شب بیرون کرده
و بیست درهم باو داد و گفت این را توشه خود کن خدا ترا کفایت میکند
زن شب بیرون رفت صبح کرد در قریه ناگاه دید کسی را بدار کشیده اند
و او زنده است از قصه او پرسید گفتند بیست درهم قرض دارد
و کسی که مدیون باشد در نزد ما صاحب دین میتواند او را بدار کشد
تا دین او را بدهد زن بیست درهم را داد او را به طلبخواه او داد
و گفت او را نکشید پس او را از دار پایین آوردند مصلوب با زن
گفت کسی نیست که منت او بر من بزرگتر باشد از تو نجات دادی مرا
از دار و از مرگ پس من با تو هستم هر جا بروی پس با او رفت تا آنکه
رسیدند بکنار دریا جماعتی را دید با کشتیها بزن گفت بنشین
تا من بروم از برای اینها عملی بکنم و طعامی طلب کنم و نزد تو آورم نزد
ایشان رفت پرسید چیست در این کشتیها گفتند در اینها تجارات
و جواهر و عنبر و چیزهای چند از تجارات است و ما این کشتی پس خود ما
در آن هستیم گفت چه قدر میرسد آنچه در این کشتی شما است گفتند
بسیار که از آن نتوان شمرد آنرا گفت بدرستیکه با من چیز خطیری هست
که بهتر است از آنچه در کشتی شما است گفتند چیست گفت کنیزی که مثل
او را هرگز ندیده اید گفتند بفروش بما او را گفت میفروشم با این





شرط که بعض شما برود و او را ببیند پس بر گردد نزد من و او را بخرند
و جاریه را اعلام نکنند و ثمن را بتاجر او بمن بدهند تا من بروم
گفتند امر با تو است پس کسی را فرستادند و او را دید باز آمد و گفت
ندیده ام مثل او هرگز پس او را بده هزار درهم خریدند و ثمن را
باو داده و رفت چون دور شد نزد آن زن آمدند و با او گفتند برخیز
داخل کشتی شو گفت چرا گفتند ترا از مولای تو خریده ایم گفت
مولای من نیست گفتند بیا شو و اگر نه البته ترا برداشته سوار
میکنیم زن برخواست و با ایشان براه افتاد چون بساحل رسیدند
اینجماعت از یکدیگر ایمن نبودند در باره آن زن پس او را در آن
کشتی که در آن جواهر و تجارت بود داخل کردند و خود در کشتی دیگر
سوار شدند پس او را دفع کردند پس خدای عز و جل بر ایشان بادها
فرستاد پس غرق کرد ایشان را و کشتی ایشان را و آن کشتی که زن در آن
بود نجات یافت تا آنکه آن زن رسید بجزیره از جزایر دریا و کشتی را
بست و در میان جزیره میگردید پس دید که در آن آب و درخت با ثمر
هست با خود گفت این آب که بیاشامم و این ثمر که بخورم و عبادت
میکنم خدا را در اینموضع پس خدای عز و جل وحی فرمود بر پیغمبری
از پیغمبرهای بنی اسرائیل که برو در نزد ملک و او را بگو بدرستیکه

در جزیره از جزایر دریا مخلوقی از مخلوقات من هستند مرد و زن
تو و هر که در مملکت تو است تا آنکه بهمین مخلوق من برسید و اقرار
کنید از برای او بگناهان خود پس از این مخلوق سؤال کنید که شما را
بیامرزد اگر او امر نماید شما را هم بیامرزم پس ملک با اهل مملکت
رو بهمان جزیره بیرون رفتند زن زاهد را دیدند سلطان نزد او رفت
و با او گفت این قاضی نزد من آمد و مرا خبر داد که زن برادر او زنا کرده
من امر کردم برجم او و در نزد من اقامه بینه نکرد و من میترسم که اقدام کرده
باشم برجم زنیکه از برای من حلال نبوده پس دوست میدارم که طلب مغفرت
کنی از برای من زن گفت غفر الله لک خدا ترا بیامرزد بنشین پس شوهر
او آمد و زن او را نشناخت گفت من زنی داشتم با فضل و صلاح و از
پیش او رفتم و او اکراه داشت از بیرون رفتن من برادرم من خبر داد
که او زنا کرده و او را رجم کرده و من میترسم که تضییع او کرده باشم
پس از برای من استغفار کن خدا مرا بیامرزد گفت غفر الله لک
بنشین پس او را پهلوی پادشاه نشانیدند پس قاضی آمد و گفت برادر
مرا زنی بود و او مرا خوش آمد او را بزنا خواندم ابا کرد ملک را اعلام کردم
که زنا کرده و مرا امر برجم او کرد و من بر او دروغ گفتم از برای من طلب
مغفرت کن گفت غفر الله لک پس زن رو بشوهر خود کرد و گفت بشنو

پس

پس دیگری آمد قصه خود را بیان کرد و گفت من او را در شب بیرون
کردم و میترسم که درنده باو برخورده باشد و او را کشته باشد
پس زن گفت غفر الله لک بنشین پس قهرمان آمد قصه را حکایت
نمود زن به پیر گفت بشنو و گفت غفر الله لک بنشین مضطرب
دار کشیده آمد قصه خود را بیان کرد زن گفت لا غفر الله لک
خدا ترا نیامرزد پس رو بشوهر کرده گفت من زن جعفر توام و
شنیدی قصه من و مراتب دردهای من بسبب من دوست میدارم
که این کشتی را واگذارد آنست بگیری و مراد های کنی در این جزیره خدا
عز و جل را عبادت کنم پس تحقیقاً که دیدی چه بمن رسید از مردها
امر را اجابت او کرد کشتی را با البحر داشت و ملک و اهل مملکت
برگردیدند مؤلف گوید ملاحظه کن ای عزیز که عاقبت تقوی و
تحمل محنت و بلا در دار دنیا از این عفیفه با حیا بکجا انجامید
خداوند جل و علا رضا و مغفرت خود را برضا و مغفرت او قرین
فرمود و حیله کنندگان با او را چگونه زیر پای او ذلیل و خوار گردانید
نمود و مقام او را چنان بلند کرد که ملک و قاضی و عابد
او را وسیله نجات و ذریعه ثواب نمودند و بنظر عبرت نگاه کن
که چگونه خداوند ودود مجید او را از این ورطه‌ها و مهالک الا

برحم وتقسیم فرمان واشرفا وتجار حفظ فرمود وما یلقیها الا
الذین صبروا وما یلقیها الا ذو حظ عظیم واز این قبیل صبر
از معصیت وجه از رجال وجه از نسوان که صاحب عاقبت محموده بوده
در دنیا در کتب سیر واخبار مذکور است طاله باشارة بلمها
مثل سایر احادیث وارده در فضایل صبر مناسب وضع این رساله
که بر اختصار است بنسبت عایدگرد وا بعد در خصوص اخبار متعلقه
بموت اولاد است شیخ صدوق بسند خود روایت کرده از عمرو بن
عبسة سلمی که گفت شنیدم رسول الله ص یقول ایما رجل قدم ثلثة اولاد
لم یبلغ الحنث او امراة قدمت ثلثة اولاد فهم حجب یستره من النار
یعنی شنیدم از رسول خدا ص که میفرمود هر مردی که پیش از او سه ولد
از او بمیرد که بگناه نرسیده باشند یعنی بسن بلوغ که گناه در آن نوشته
میشود و از زنی که پیش فرستاده باشد سه ولد پس این اطفال حجابها
میباشند که ستر میکنند او را از آتش و از جابر بن سمره از سرور
منقول است که فرمود من دفن ثلثة فصبر علیهم واحتسب وجبت له الجنة فقالت
ام ایمن واثنین فقال من دفن اثنین فصبر علیهما واحتسبهما و
جبت له الجنة فقالت ام ایمن وواحد فسکت وامسک ثم قال یا ام ایمن
من دفن واحدا فصبر علیه واحتسبه وجبت له الجنة یعنی کسیکه دفن





کند سه ولد را پس صبر کند برانها و بپیشی کیرد بطلب ثواب بهشت
از براو واجب میشود ام ایمن عرض کرد دو ولد چنین است فرمود
کسیکه دفن کند دو ولد را پس صبر کند برانها و بموت انها طالب
ثواب شود بهشت از براو واجب میشود پس سؤال از یک ولد کرد حضرت
سکوت فرمود و بعد فرمود مثل اینجر در دو ولد فرمودند یعنی تمام
که در این خبر اگر چه تصریح بذکر ولد نشده و میتواند بود که بغیر ولد
از اقارب متعلق شود الا انکه ظاهر سیما بملاحظه اخبار دیگر همان است
که تفسیر شد از ابی سعید خدری ره منقول است که زنان خدمت حضرت فخر کاینات
عرض کردند که قرار ده از براما روزیرا که در ان ما را موعظه فرمائی
انحضرت فرمود ایما امراة مات لها ثلثة من الولد کانوا لها حجابا من النار
قالت امراة واثنان قال واثنان یعنی هر زنی که بمیرد از او سه ولد میباشند
از براو حجابی از آتش زنی گفت دو ولد هم فرمود دو ولد هم چنین است
از بریده منقول است که رسول خدا ص نشنید که زنان اهل مدینه میفرمود از
احوال ایشان خبر میگرفت خبر بان سرور رسید که زنی از بهر او مرده است و
جزع میکند آن بزرگوار بر او داخل شدند و او را امر بپرهیزکاری
وصبر فرمودند آن زن عرض کرد یا رسول الله من زنی هستم رقوب ولد
از برام نمی ماند وغیر از این هم ندارم حضرت فرمود الرقوب التی

چنین است

بیفتی لها ولدها محصل آنکه زنی که فرط وی پیش در وی نداشته
باشد دوزخ واجب است پس فرمود ما من امرء مسلم ولا امراة مسلمة یموت لهما
ثلثة من الولد الا ادخلهما الجنة فقیل له واثنان فقال واثنان
یعنی نیست مرد مسلمی و نه زن مسلمهٔ که بمیرد از ایشان سه ولد مگر آنکه
خدا ایشان را داخل بهشت میکند عرض شد دو ولد هم چنین است فرمود
دو ولد هم چنین است و در حدیث دیگر با زن فرمود اما تحبین ان تریه
علی باب الجنة وهو یدعوک الیها فقالت بلی قال فانه کذلک یعنی
آیا دوست نمیداری که ببینی او را بر در بهشت که بخواند تو را بسوی
ما گفت بلی دوست میدارم فرمود پس بدرستیکه این ولد چنین میکند
از نضر سلمی منقول است که از وی روایت فرمود لا یموت لاحد من المسلمین
ثلثة من الولد الا کانوا له حصنا من النار فقالت امراة واثنان
قال واثنان یعنی نمیرد از احدی از مسلمانان سه ولد مگر آنکه
آن اولاد میباشند از برای او حصن و حاجب از آتش زنی گفت و دو ولد
هم چنین است فرمود دو ولد هم چنین است و دیگر از آنجناب مستطاب ص
منقول است که فرمود من قدم من ولده ثلاثا صابرا محتسبا حجبوه
من النار باذن الله عز و جل یعنی کسیکه پیش از او اولادش بمیرد و او در
بمیرند و صبر کننده و طالب ثواب باشد حاجب میشوند او را از آتش باذن





خدا عز و جل و در لفظ دیگر من قدم شیئا من ولده صابرا محتسبا
حجزه باذن الله عن النار یعنی کسیکه پیش فرستد بعضی از اولاد خود را
و صبر کند و مبادرت بطلب ثواب کند سپر و منع میکند باذن خدا
او را از آتش از ام میسر انصاری منقول است که رسول خدا ص
بر او داخل شد و او طحن میکرد پس فرمود من مات له ثلثة لم یبلغوا
الحلم کانوا له حجابا من النار فقلت یا رسول الله اثنان قال
لها واثنان یا ام میسر یعنی کسیکه بمیرد از برای او سه ولد که بالغ نشده
باشند میباشند از برای او حجابها از آتش پس گفتم یا رسول الله
دو ولد هم چنین است فرمود دو ولد هم چنین است و در لفظ دیگر فقال
و فرطان قال و فرطان گفت و فرط هم چنین است فرمود بلی دو ولد که فرط
بفتح فا و راء هر دو در اصل کسیرا گویند که پیش از قافله وارد بر آب شود
از برای تهیهٔ اسباب و مراد در امثال مقام ولد نابالغ است پسر یا دختر
که وفات او بر وفات پدر و مادر یا یکی از ایشان مقدم باشد از قبیصهٔ بن
برصر منقول است که گفت کنت عند رسول الله ص جالسا اذ اتته امراة
فقالت یا رسول الله ادع الله لی فانه لیس یعیش لی ولد قال وکم مات
لک ولد قالت ثلثة قال لقد احتظرت من النار بحظار شدید یعنی
در خدمت رسول خدا ص نشسته بودم ناگاه زنی آمد و عرض کرد

یا رسول الله دعا کن از خداوند از برای من بدرستیکه ولدی
از برای من نمانده فرمود چند ولد از تو مرده گفت سه ولد فرمود
هر اینه منع شده از دخول آتش بحظره مبنی و حظار بکسر حاء مهمله
و ظاء مشاله و حظیره مکانیست که از برای شتران اشجار برای حفظ
ایشان از سرما و باد فراهم میکنند و از اینجا است که حراما محظورا منع
چون ممنوع است از دخول در آن از ابی بن کعب منقولست که رسول خدا
بزنی فرمود هل لک فرط ثلثة قالت لها جنة حصینة یعنی آیا برای تو
ولد نابالغ مبنی هست گفت سه ولد فرمود سپر حفظ کننده است
و در خبر که انس روایت فرمود من دفن ثلثة من الولد حرم الله علیه النار
یعنی کسیکه سه ولد دفن کند حرام میکند خدا بر او آتش را و در خبر
دیگر انحضرت فرمود قال الله تع حقت محبتی للذین یتصافون من اجلی
و حقت محبتی للذین یتناصرون من اجلی و لا من مؤمن و لا مؤمنة
یقدم الله ثلثة اولاد من صلبه لم یبلغوا الحنث الا ادخله الله الجنة
بفضل رحمته ایاهم یعنی خدا تعالی فرمود ثابت است محبت من از برای
کسانیکه طلب دوستی میکنند بجهة من و ثابت است دوستی من از برای
آنانیکه تعاون و طلب یاری میکنند بجهة من و نیست مرد مؤمن و زن مؤمنی
مؤمنه که پیش از او سه ولد نابالغ از صلب او که بدار بقا انتقال

نموده



نموده باشند مگر اینکه خدا داخل میکند او را در بهشت بفضل رحمت
خود بر ایشان و در خبر دیگر از انس روایت ماثور است که فرمود ما من
مسلمین یفقد منهما ثلثة لم یبلغوا الحنث الا ادخله الله الجنة بفضل
رحمته فقالوا یا رسول الله و ذو الاثنین قال و ذو الاثنین ان من
امتی من یدخل الجنة بشفاعته اکثر من مضر و ربیعة و ان من امتی
من یستعظم النار حتی یکون احد زوایاها ترجمه صدر حدیث
از سابق ظاهر و ترجمه ذیل آنکه بدرستیکه از امت من کسی هست
که داخل بهشت میشود بسبب شفاعت او بیش از قبیله مضر و ربیعة
و بدرستیکه از امت من کسی هست که بزرگ میکند آتش را یا بزرگ
میشود در آتش تا آنکه میباشد یکی از زاویهای آتش و از جمله خبریکه
صعصعة بن معویه از ابی ذر غفاری رض روایت کرده در وقتیکه در ربذه
با او ملاقات کرده دید شتری با او بار کرده و مزاد آنها پرسید که فرمود
سمعت رسول الله صلعم یقول ما من مسلمین یموت بینهما ثلثة اولاد لم یبلغوا
الا غفر الله لهما بفضل رحمته ایاهم و ترجمه از سابق ظاهر است از ابن
مالک منقولست که گفت رسول خدا صلعم واقف شد بر مجالسی از بنی سلمة
پس فرمود یا بنی سلمة ما الرقوب فیکم قالوا الذی لا یولد له قال
بل هو الذی لا فرط له قال ما المعدم فیکم قالوا الذی لا مال له قال بل

دیدم و حدیث طویلی ذکر نمود و از جملهٔ او این بود رأیت رجلا من امتی
قد خف میزانه فجاء افراطه فثقلوا میزانه یعنی دیدم مردی را از امت
خود را که میزان او سبک بود پس فرطهای او آمدند و سنگین کردند
میزان او را و ترجمه بسند خود از آنحضرت روایت کرده که فرمود ما نزل
البلاء بالمؤمن والمؤمنة فی نفسه وماله وولده حتی یلقی الله
ما علیه خطیئة یعنی نازل نمیشود بلا بمرد مؤمن و زن مؤمنه در نفس
او و مال و ولد او تا آنکه ملاقات کند ثواب خدا را و بر او گناهی
نباشد از محمد بن خالد سلمی از پدرش از جدش منقولست که گفت از
رسول خدا صلعم شنیدم که میفرمود ان العبد اذا سبقت له من الله تعالی
منزلة فلم یبلغها بعمل ابتلاه الله فی جسده او فی ماله او فی ولده ثم
صبر علی ذلک حتی یبلغ المنزلة التی سبقت من الله عز وجل یعنی بدرستیکه
بنده وقتیکه پیشی گرفته باشد از برای او از خدای تعالی منزلتی و بعمل
بآن منزله نرسد مبتلا میفرماید خدا او را در جسد او یا در مال
او یا در ولد او و پس توفیق صبر با او عطا میفرماید تا آنکه برساند او را
بهمان منزله و انس از آنسرور صلعم روایت کرده که فرمود قال الله عز وجل اذا
وجهت الی عبد من عبادی مصیبة فی بدنه او ماله او ولده ثم استقبل ذلک
بصبر جمیل استحییت منه یوم القیمة ان انصب له میزانا او انشر له دیوانا





یعنی خداوند عز وجل فرموده وقتیکه توجه میکنم به بندهٔ از بندگان
خود مصیبتی را در بدن او یا مال او یا ولد او و آن بنده هم با صبر
نیکو رو بمصیبت کند حیا میکنم از او در روز قیامت اینکه نصب
کنم از برای او میزانی یا نشر و بلند کنم از برای او دیوانی یعنی با او سلوک
کسی کنم که از ذنب کسی حیا کند خواهم کرد از ثوبان آزاد کردهٔ رسول
خدا صلعم منقولست که گفت شنیدم از آنحضرت که فرمود بخ بخ لخمس ما اثقلهن
فی المیزان لا اله الا الله وسبحان الله والله اکبر والحمد لله والولد
الصالح یتوفی للمرء المسلم فیحتسبه بخ مخفف بس باشد که مشدد
میشود کلمه ایست که در نزد مدح چیزی و رضا بان گفته میشود
و تکرار آن در مبالغه است و معنی آن تفخیم و تعظیم امر است یعنی بسیار
بسیار خوب است پنج چیزهائی که چه بسیار سنگین اند در میزان این چهار
ذکر شریف و ولد صالحی که بمیرد از مرد مسلم پس او را حسبة کفاره
قرار دهد یعنی بصبر و رضا طالب ثواب شود از عمرو بن شعیب از پدرش
از جدش از رسول خدا صلعم منقولست که فرمود من قدم من صلبه ولدا لم
یبلغ الحنث کان افضل من ان یخلف من بعده مائة کلهم یجاهد
فی سبیل الله لا تسکن روعتهم الی یوم القیمة یعنی کسیکه پیش فرستد
از صلب خود پسری نابالغ را فضیلتش و بهتر است از اینکه بجا بگذارد

بعد از نود و صد نیز که همه جهاد کنند در راه خدا و ساکن نشوند خون
الها تا روز قیامت و در حدیث دیگر منقولست که فرمود لئن اقدم
سقطا احب الی من ان اخلف مائة فارس کلهم یقاتلون فی سبیل الله
یعنی هر اینه اگر پیش فرستم ولدی را که از شکم مادر افتد پیش از تمام
دوست تر است در من از اینکه بجا بگذارم صد سوار که همه قتال
کنند در راه خدا و در خبر ایوب بن موسی الحضرمی بن نمیر فرمود یا ابن نمیر
انک ان تقدم سقطا من تدع بعدک من ولدک مائة کلهم علی
فرس مجاهدون فی سبیل الله و از عبادة بن صامت منقول است
که آنحضرت فرمود النفساء یجرها ولدها یوم القیمة بسررها الی الجنة
نفسا بضم نون و فتح فا زنی را گویند که ولد گذارده و سرر بفتح سین
و کسر این چیزی را گویند که قابله از ناف مولود قطع کند و باقی مانده
بعد از قطع را سر گویند ظاهر مقصود آنکه نفسا را میکشاند اورا
ولد ناف بریده او به بهشت یعنی اگرچه این قدر نماند که ناف او را
ببرند از سهل بن حنیف رض منقول است که آن سرور صلعم فرمود تزوجوا فانی
مکاثر بکم الامم حتی ان السقط لیظل محبنطا علی باب الجنة یقول له
ادخل یقول لا حتی یدخل ابوای محبنطی بضم میم و سکون حاء مهمله
و فتح با و سکون نون با همزه و بی همزه کسی است که در خشم باشد و درنگی

در آم

من بادنی صحیح هم بشما بر امتهای دیگر حتی آنکه سقط محبنطا
در بهشت اگر فته باو گفته میشود داخل شو میگوید نه تا پدر و مادر
من داخل شوند از معویة بن حیده منقولست که آن سرور صلعم فرمود
سوداء ولود خیر من حسناء لا تلد انی مکاثر بکم الامم حتی ان السقط
لیظل محبنطا علی باب الجنة فیقال له ادخل الجنة فیقول انا و
ابوای فیقال انت و ابواک یعنی زن سیاهی که بسیار فرزند آورد بهتر است
از زن جمیله که ولد نیاورد بدرستیکه طلب کثرت میکنم بشما
بر امتهای دیگر حتی آنکه سقط محبنطا بر در بهشت قرار گرفته
باو گفته میشود داخل بهشت شو میگوید من با پدر و مادرم باو
گفته میشود تو با پدر و مادرت در مرسل عبد الملک بن عمیر از آن
سرور صلعم منقولست که مردی بعرض آنجناب رسانید که با فلانه زن
تزویج کنم حضرت نهی فرمود باز عرض کرد از تزویج فلانه نیز نهی فرمود
دفعه سیم آمد حضرت فرمود سوداء ولودا احب الی من عاقر حسناء ثم
فرمود اما علمت انی مکاثر بکم الامم حتی ان السقط لیظل محبنطا
علی باب الجنة فیقال له ادخل فیقول لا حتی یدخل ابوای فیشفع فیهما
فیدخلان الجنة و ترجمه از سابق ظاهر است دیگر منقولست که فرمود

يقال للولدان يوم القيمة ادخلوا الجنة فيقولون يا رب حتى يدخل
ابوانا وامهاتنا قال فيابون فيقول الله عز وجل ما لي اراهم
محبنطئين ادخلوا الجنة فيقولون يا رب اباءنا فيقول تعالى
ادخلوا الجنة انتم واباؤكم ومضمون خبر ترتيب با بچه گذشت اگر
چه ولد در اینجا اعم از سقط است دیگر منقول است که فرمود اذا كان
يوم القيمة خرج ولدان المسلمين من الجنة بايديهم الشراب فيقول
لهم الناس اسقونا اسقونا فيقولون ابوينا ابوينا يعني چون روز
قیامت شود اولاد مسلمانان از بهشت بیرون می آیند بدستهای
ایشان شراب است پس مردم بایشان گویند سیراب کنید ما را سیراب کنید
ما را ایشان گویند پدر و مادر ما پدر و مادر ما از انس رضی الله
منقول است که رسول خدا صلعم فرمود اذا كان يوم القيمة نودي في اطفال
المؤمنين والمسلمين ان اخرجوا من قبوركم فيخرجون من قبورهم ثم
ينادي فيهم ان امضوا الى الجنة زمرا فيقولون ربنا ووالدينا
معنا ثم ينادي فيهم الثانية ان امضوا الى الجنة زمرا فيقولون ربنا
ووالدينا معنا فينادي في الثالثة ان امضوا الى الجنة زمرا فيقولون ربنا
ووالدينا معنا فيقول في الرابعة ووالديكم معكم فيثب كل طفل
الى ابويه فيأخذون بايديهم فيدخلون بهم الجنة فهم اعرف بابائهم





وامهاتهم يومئذ من اولادكم الذين في بيوتكم حاصل آنکه چون
روز قیامت شود ندا کرده شوند اطفال اهل ایمان و اسلام
که بیرون آئید از قبرهای خود پس بیرون آیند پس ندا شود در میان
ایشان که داخل بهشت شوید فوج فوج بعضی در عقب بعضی
یا در زمرهٔ متقین از سایر طبقات پس میگویند ای پروردگار
ما پدر و مادر ما با ما باشد یا با ما است بعد ندا دیگر همان کیفیت
میشود اطفال همین نحو گویند پس سیم همین ندا و همین کلام صادر
شود در چهارم مرتبه اذن یابند که والدین را با خود برند داده میشود
پس بر جست میکنند هر طفلی بسوی پدر و مادر خود و دستهای ایشان را
گرفته باهم داخل بهشت میشوند پس ایشان پدرها و مادرهای
در آن روز بهتر میشناسند از اولادی که شما امروز در خانهای خود
دیگر از انس منقول است که مردی برای او طفل صبی بود که او را خدمت رسول
خدا صلعم میآورد پس آن صبی فوت کرد پدر او از آمدن خدمت حضرت باز
ایستاد انحضرت او را از او استفسار فرمودند عرض کردند که آن صبی را
که با او دیدید فوت کرده فرمودند هلا اذنتموني فقوموا الى
اخينا نعزيه یعنی چرا بمن اعلام نکردید برخیزید بروید برادر
خود را تسلی دهیم چون بر او داخل شدند او را حزین و متغیر الحال یافتند

انس ورا و را تسلی میداد عرض کرد یا رسول الله میدانستم که در وقت
پیری و ضعف بکار من اید حضرت فرمود اما یسرک ان یکون یوم القیمة
بازائک فیقال له ادخل الجنة فیقول یا رب ابوای فلا یزال یشفع
حتی یشفعه الله عز و جل فیکم و یدخلکم جمیعا الجنة یعنی ایا خوشحال
نمیکند ترا اینکه روز قیامت در برابر تو باشد و با او گفته شود
داخل بهشت شو پس بگوید ای پروردگار من باید و مادر من نیز پیوسته
مشغول شفاعت باشد تا انکه خدای عز و جل شفاعت او را در حق
شما قبول فرماید و داخل کند همه شما را در بهشت و نیز از انس
منقولست که پسری از عثمان بن مظعون وفات کرده اندوه او بر او بحدی
سخت شد که در خانه خود مسجدی قرار داد که در انجا مشغول عبادت
میشد این واقعه بعرض فخر کاینات رسید فرمود یا عثمان ان الله
عز و جل لم یکتب علینا الرهبانیة انما رهبانیة امتی الجهاد فی
سبیل الله یا عثمان بن مظعون ان للجنة ثمانیة ابواب و للنار سبعة
ابواب افما یسرک ان لا تاتی بابا منها الا وجدت ابنک الی جنبک اخذا
بحجزتک و یستشفع لک الی ربک عز و جل رهبت در اصل لغت بمعنی
خوفست و رهبانیت که در نصاری بود این بود که خود را در گوشه
میکشیدند و از لذتها و مشاغل دنیا دست میکشیدند

انکه



انکه بعضی خود را خفی میکردند و زنجیر در گردن میماندند و خند
و گوشت نمیخوردند و مسیحها میپوشیدند و در این شریعت ممنوع
شد چنانچه در خبر است که کسی خدمت رسول خدا عرض کرد که میخواهم
مترهب شوم فرمود نکن و بدرستی که ترهب امت من نشستن در مسجدها است
و حجزه بضم حاء مهمله و زای موضع بستن شد ازار است و بجود
ازارهم گفته میشود ترجمه خبر انکه ای عثمان بدرستی که خدای عز و جل
رهبانیت را بر ما فرض نکرده یا از برای ما تشریع نکرده این امت
جز این نیست که رهبانیت امت من جهاد در راه رضای خدا است ای
عثمان بن مظعون که از برای بهشت هشت در است و از برای اتش هفت در است
پس ایا خوشحال نمیکند ترا انکه بهیچ دری از انها وارد نشوی
مگر انکه پسر خود را بجنب ان در بیابی که کمر بگیرد کمر ترا و شفاعت
کند از برای تو بسوی پروردگار تو پس بعضی عرض کردند لنا فی
افراطنا ما لعثمان قال نعم لمن صبر منکم و احتسب یعنی از برای ما هم
هست در فرطهای ما انچه از برای عثمان هست فرمود بلی از برای کسی
که صبر کند از برای شما و ولد متوفی را حسبة در ثواب قرار دهد افرط
ابن بابویه منقولست که مردی از انصار با پسر خود خدمت رسول خدا امد
مینمود روزی انسر و ره با و فرمود یا دوست میداری او را عرض

کرد بلی یا رسول الله دوست میدارم او را چنانچه او دوست میدارد مرا
بعد حضرت او را ندید از او استفسار فرمود گفتند یا رسول الله
او مرده است آنحضرت فرمود آیا راضی نمیشوی که روز قیامت نروی بسوی
هیچ دری از درهای بهشت مگر اینکه آن ولد شتابان آید تا آنکه در را
از برای تو باز کند یا دعا در حق او چنین فرمودند پس مردی گفت
یا رسول الله آیا این خبر از او است تنها یا از برای کل ما فرمود بلکه
از برای همه شما و بسند معتبر روایت کرده که رسول خدا هر وقت می نشستند
جمعی از اصحاب در دور او حلقه میزدند و از جمله آنها مردی بود
پسر کوچکی داشت که نزد او می آمد از پشت سر او و او را پیش روی
خود می نشانید تا آنکه آن طفل وفات کرد آن مرد امتناع از حضور
حلقه کرد بجهت اندوه بر آن طفل و یاد آمدن از حال خود و چون رسول
خدا او را ندیدند از او استفسار فرمودند عرض کردند فلان پسری
که با او دیدید هلاک شد یاد حضرت اندوه بر او او را مانع حضور
حلقه است آنسرور او را طلب فرمودند و از آن پسر پرسیدند خبر مرگ
او را دادند حضرت او را تسلی فرمودند و فرمودند ایما کان احب الیک ان تمتع
بعمرك او لا تاتی غدا بابا من ابواب الجنة الا وجدته قد سبقك الیه
یفتحه لك قال یا رسول الله لا بل یسبقنی الی باب الجنة احب الی فانه





لک یعنی کدام یک از این دو امر دوست تر میداری بسوی تو آنکه با تو آن ولد در
عمر خود تمتع برداری از او در زندگانی دنیا یا آنکه فردا
بهیچ دری از درهای بهشت وارد نشوی مگر آنکه آن ولد را ببینی که پیشتر
از تو آنجا حاضر شده پس آن در را از برای تو باز کند گفت یا رسول الله
نه بلکه سبقت کند بدر بهشت محبوب تر است بسوی من حضرت فرمود پس این
از برای تو هست پس مردی از انصار برخواست و عرض کرد یا نبی الله
هذا له خاصة ام من هلك له طفل من المسلمین كان له ذلك
قال بل من هلك له طفل من المسلمین كان له ذلك یعنی ای پیغمبر خدا
آیا این اختصاص بهمین مرد دارد یا هر کدام از مسلمانان طفلی از او بمیرد
همین اجر را دارد فرمود بلکه هر کس از مسلمین که طفلی از او بمیرد این
برای او هست و بسند معتبر از شیخ کلینی ره بسند خود از جابر از حضرت امام همام
ابی جعفر محمد بن علی الباقر ع روایت کرده که فرمود من قدم اولادا
یحتسبهم عند الله حجبوه من النار باذن الله عز و جل یعنی کسیکه
پیش فرستد چند فرزند را که آنها را حسبه و کفایه قرار دهد نزد خدا
مانع میشوند او را از آتش باذن خدای عز و جل و همین مضمون را
صدوق ره در فقیه مرسلا از حضرت صادق ع روایت کرده و در ثواب
الاعمال مسندا آنرا نقل فرموده و در کافی مسندا از جابر از جناب

باقیه ابن مضمون را در ولد نرینه از مسلمین روایت کرده شیخ صدوق ره
بسند خود از علی بن جعفر از پدرش از جناب امام محمد ناطق جعفر بن
محمد الصادق ع روایت کرده که فرمود ولد واحد یقدمه الرجل
افضل من سبعین یخلفونه من بعده کلهم قد رکبوا الخیل وقاتلوا
فی سبیل الله یعنی یک ولد که پیش فرستد مرد بهتر است از هفتاد ولد
که جانشین شوند او را بعد از او و همه سوار اسب شوند و قتال
کنند در راه خدا و همین مضمون را با اختلاف یسیری در لفظ در فقیه
مرسلا و در کافی مسندا از آنجناب ع روایت کرده اند و در ثواب الاعمال
بسند متصل از علی بن جعفر از برادرش ع منقول است که فرمود
ولد واحد یقدمه الرجل افضل من سبعین ولدا یبقون بعده یدرکون
القائم ع یعنی یک ولد که مرد پیش فرستد افضل است از هفتاد ولد
که باقی مانند بعد از او و دریابند جناب قائم ع را و دیگر منقول است
که آنحضرت فرمود ثواب المؤمن من ولده الجنة صبر او لم یصبر یعنی ثواب
مؤمن از ولد او بهشت است صبر کند یا نکند و همین قدر از اخبار اکتفا
میکنیم چون از اعظم مصائب و بلایا مصیبت اولاد است کفایت میکند
همین حدیث نبوی معروف که فرمود ان المؤمن لو یعلم ما اعد الله
له علی البلاء لتمنی انه فی دار الدنیا قرض بالمقاریض یعنی بدرستیکه

از جناب





[illegible]

مؤمن اگر بداند آنچه را که خدا مهیا فرموده است برای او بر بلا
هر آینه آرزو میکند اینکه در دار دنیا اعضای او را بمقراضها جدا
کرده شود و نحو اینخبر خبر عبدالله بن ابی یعفور است که گفت خدمت جناب
صادق ع شکوه کردم از آنچه میرسید بمن از دردها و گویند که او
مسقام و کثیر المرض بود فقال لی یا عبدالله لو یعلم المؤمن ما له من الاجر
فی المصائب لتمنی انه قرض بالمقاریض و از جناب صادق ع منقول است
که فرمود من اصیب بمصیبة جزع علیها او لم یجزع صبر علیها او
لم یصبر کان ثوابه من الله الجنة یعنی کسیکه برسد باو مصیبتی جزع
کند یا نکند صبر کند یا نکند ثواب او از خدا بتعالی بهشت است
و این حدیث اگرچه فی الجمله مقید است ببعض آنچه بعد خواهد آمد
یا محمول بر خروج از اختیار و عدم طاقت تحمل است لکن دلالت بر عظم
خطر مطلق مصیبت سیما مصیبت اولاد دارد و از تمام و جمله این
اخبار علو درجه ابتلاء بانیه ظاهر است و لهذا بعض صحابه چنانچه
حکایت شده گفت اگر در اسلام از برای من ولدی بشود اگرچه سقط باشد
پیش از او و احتسابش کنم کفایه قرار دهم دوست تر میدارم از آنکه همه دنیا و ما
فیها از من باشد و از زید بن اسلم منقول است که ولدی از حضرت داود ع
وفات کرد بر او بسیار اندوهناک شد خدا باو وحی فرمود که ای داود

چه چیز برای من میکنند با این ولد نزد تو گفت آری پروردگار من معاد
بود نزد من باید زمین طلا فرمود پس از برای تو نزد من است در روز
قیامت زمین ثواب بدانکه این اخبار اگر چه معظم آنها از طرق
عامه و ضعیف السند باشند لکن کثرت آنها و اعتضاد بعضی ببعضی
و باینکه از طرق ائمه رضوان الله علیهم رسیده موثقیت آنها میشود
بعلاوه در احادیث ما چنین رسیده که هر که را ثوابی بعملی برسد از رسول
خدا و از این جهة طلب آن ثواب بکند آن ثواب باو میرسد اگر چه در واقع
چنان نباشد پس اینکه در مصیبت صبر و احتساب عموما یا خصوصا مطلقا
ثواب آن خواهد رسید انشاء الله تعالی فایده مشتمل است در ذکر بعض منامات

فایده در بعض منامات

که مناسب مقام و مؤید مرام است از داود بن ابی هند منقولست که گفت
در خواب دیدم که گویا قیامت برپا شده و مردم را بجهت حساب میبرند پس
عمل مرا نزد من حاضر شد حسنات مرا در کفه گذاشتند و سیئات را در کفه
دیگر و سیئات بر حسنات زیادتی داشت و بجهة مهموم بودم ناگاه دیدم مندیلی
مثل پارچه سفید با حسنات من گذاشته شد و حسنات ترجیح داده
شد بر سیئات پس کسی بمن گفت دانستی این چه بود گفتم نه گفت این سقطی
است که داشتی من گفتم دختری هم داشتم گفت خیر او نیست بجهة آنکه
تو او را دوست میداری از نزاع در احیا منقولست که بعضی





ازاهل صلاح مدت زمانی بود که هرچه اظهار تزویج و زن گرفتن
باو میشد قبول نمیکرد روزی از خواب بیدار شد خواستگاری نمود و طلب
نموده خواهش کرد که زنی از برای او بگیرند گرفتند و از سبب این مطلب
از او پرسیدند گفت شاید خدا مرا ولدی نصیب کند و او را بمیرد
و پیشرو من در آخرت از برای من باشد زیرا که در خواب دیدم که گویا قیامت
برپا شده و من در میان خلایق در موقف بودم و آنقدر عطش داشتم
که نزدیک بود گردن من بشکند و خلایق هم در تشنگی و عطش
بودند که ناگاه دیدم اطفالی چند جمعیت خلایق را هم میزنند و قندیلهای
نور با خود دارند و در دستهای ایشان ابریقها از نقره و کوزهای
چند از طلا هست و ایشان مردم را یک یک سیراب میکردند و جمعی را
از هم میپاشیدند و از بیشتر مردم ابا داشتند و گذر میکردند پس
دست یکی از آنها دراز کردم و گفتم مرا آب ده که عطش مرا هلاک
کرد گفت نیست در میان ما ولدی تو که ما پدران خود را آب میدهیم
گفتم شما کیستید گفتند ما اطفال مسلمانان هستیم از ابی الحسن موصلی
در کتاب نوم و رؤیا منقولست که گفت خبر داد مرا علی بن حسین بن جعفر
گفت خبر داد مرا پدر من و او گفت خبر داد مرا بعضی از اصحاب محل وثوق
و اعتماد که گفت دندان درد مبتلا شدم در بعض شبها رفتم و برکنده شده

دیدم و چهار قبر در اطراف آن بود در میان قبرها از دیدن آن قبر کهنه شده
خوابیدم در خواب دیدم چهار طفل از آن قبرها بیرون آمدند و میگویند

انعم الله بالجبينة عينا وبعمرك يا ابراهيم الينا عجبا ما عجبت
من ضغطة القبر ومغداك يا ابراهيم الينا یعنی خداوند چشمها را

گردانید و سرور بخشید چشم ما را و با آمدن تو ای ابراهیم نزد ما چشم
روشن شد عجب است که از فشار قبر عجب نیامد و غذا خوردن تو
صبحگاه ای ابراهیم نزد ما است پس با خود گفتم این ابیات را شاعری و اثر
هست و تا شدم تا آنکه آفتاب طلوع کرد پس جنازه را دیدم که میآورند
پرسیدم این کیست گفتند زنی است از اهل مدینه گفتم اسم او ابراهیم است گفتند
بلی گفتم آیا فرطی و پیش روی دارد گفتند بلی چهار ولد از او مرده
پس ایشان را از این واقعه خبر کردم از شیخ ابی‌عبدالله در کتاب مصباح
الظلام منقول است که از بعض ثقات حکایت کرده که مردی وصیت کرده
به بعض اصحاب خود که اراده حج داشتند که سلام او را بخدمت رسول خدا صلعم
رسانند و رقعه سر بمهری باو داد که نزد تربت شریف آن سرور دفن کنند
پس او نیز بمقتضای وصیت او عمل نموده بعد از مراجعت از حج مرد وصیت
کننده در مقام اکرام او در آمده گفت خدا ترا جزای خیر دهد که
بتبلیغ رسالت مرا کردی آن مرد حاجی تعجب کرده گفت این کجا دانستی

دانستی که بتبلیغ کردم پیش از آنکه من ترا خبر دهم گفت بدرستی که
وفات کردم پسر صغیری از او باقی ماند و او را تربیت نیکو کردم و بحد
بلوغ رسیده وفات کرد شبی در خواب دیدم که گویا قیامت برپا شده
و حشر واقع شده و مردم را از شدت روز عطش شدیدی عارض
شده بود در دست پسر من کوزه آبی دیدم از او طلب کردم که مرا
سیراب کند قبول نکرد و گفت پدرم سزاوارتر است باین آب از تو این معنی
بر من بسیار گران آمد و ترسناک از خواب بیدار شدم چون صبح شد چند مثقال
طلا تصدق دادم و از خدا سؤال کردم که پسری بمن عطا فرماید و
عطا فرمود چون سفر تو اتفاق افتاد نوشتم همان رقعه را و مضمون
این بود که توسل میجویم به پیغمبر خدا صلعم بسوی خداوند عز و جل
در اینکه قبول کند از من پسر مرا باین صدقه که بیابم او را در روز
فزع اکبر پس طولی نکشید که تب کرده وفات کرد و آن روز همان روز
رسیدن تو بمدینه بود دانستم که تبلیغ رسالت مرا کرده بودی از محمد بن
خلف حکایت شده که گفت ابراهیم خوئی پسر یازده ساله داشت که قرآن را
حفظ کرده بود و بیدار و تفهیم علم باو کرده بود و آن روز که فوت او بود
گفتم ای ابا اسحق تو عالم دنیا هستی چگونه در باره این طفل که قرآن را
حفظ کرده و خط و نظر او را یاد داده چنین میگویی گفت بلی

در خواب دید که گویا قیامت برپا شده و اطفالی چند در دستهای
ایشان سبوهای آب بود و ایشان مردم را استقبال میکردند و آب میدادند
و در روز هم روز گرم منحنی بود پس یکی از آنها گفتم مرا آب ده نظر
بمن انداخت و گفت پدر من نیستی گفتم شما کیستید گفت ما
اطفالی هستیم که در دار دنیا پیش از پدران مرده ایم پس ایشان را
استقبال میکنیم و آب میدهیم پس من از اینجهة آرزوی مرگ او را
نمودم از ابی شوذب نقل شده که مردی پسر نابالغی داشت قوم خود را
اعلام نمود که مرا بسوی شما حاجتی است پرسیدند چه حاجت داری گفت
میخواهم دعا کنم که خدا این پسر را بمیراند و شما آمین بگوئید از سبب
این پرسیدند خبر داد بایشان که در خواب دیده ام که مردم جمع شده اند
در محشر قیامت و عطش شدید بایشان عارض شده ناگاه دیدم
اطفالی چند از بهشت بیرون آمدند و با ایشان ابریقهای آب بود
و در میان ایشان برادرزاده من هم بود پس از او درخواست کردم
گفت ای عمو آب نمیدهیم تا مگر پدران خود را پس من دوست داشتم
که خدا این ولد را پیشتر از من کند پس دعا کرد و آمین گفتند اندک
زمانی نگذشت که طفل وفات یافت مسعودی او هرقی گوید این روایتها
که از اینجا عدد در موت اولاد واقع شده اگرچه بجهة اینکه غایت اثرا





در بعضی نسخ

نور شواب قرار داده اند بمنا بر اردی و چون لغیر اینجهة نیست چنانچه
در دنیا سابقه در تمنی موت خبر گذشت لکن از انبیا و مرسلین
و ائمه راشدین چنین بود و ما نوشته نیست بلکه بعد بعض از عمر
سجادیه استدعای بقا و طول عمر اولاد شده مثل اینکه دعا که در صحیفه است
اللهم و من علی ببقاء ولدی و باصلاحهم لی و بامتاعی بهم الهی امدد
لی فی اعمارهم و زد لی فی آجالهم و اما اختیار رسول خدا ص موت
ابراهیم ع ولد خود را پس بجهة سبق قضای ازلی بود چنانچه در خبر است که روزی
انس نشسته بود و جناب امام حسین ع که بظاهر طفل بود وارد
شد او را گرفته بر زانوی راست نشانید پس ابراهیم ع آمد او را
بزانوی چپ نشانید و آنحضرت مشعوف بایشان بود هر دو در حلق و
لب او میبوسید ناگاه جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا محمد بدرستیکه
خدا این دو ولد را برای تو جمع نخواهد گذاشت و اراده قبض روح
یکی را کرده هر یکی را خواهی اختیار کن آنحضرت فرمود که اگر حسین بمیرد
من و علی و فاطمه گریه بر او خواهیم کرد پس بجبرئیل فرمود ابراهیم
را بر امن پس بعد از سه روز وفات کرد و این بود که بعد که امام حسین ع
خدمت ایشان میامد میفرمود اهلا و سهلا و مرحبا بمن فدیته بولدی
ابراهیم و دیگر از فخر عالم و سرور بنی آدم منقول است که فرمود اذا مات

ابن آدم انقطع عمله الا من ثلثة ولد صالح یدعو له وعلم ینتفع به
بعد موته وصدقة جاریة یعنی وقتیکه پسر آدم میمیرد عمل او بریده
میشود مگر از سه چیز ولد صالحی که دعا کند از برای او و علمی که از او
باقی مانده باشد که مردم از آن منتفع شوند وصدقه جاریه مثل
بناهای خیر از مساجد و مدارس و رباط و قناطر و نحو اینها و در خبر است
که پیغمبری از پیغمبران گذشته که صاحب معجزه بود بعد از مدتی دید
که عذاب میشود اصحاب او از سبب دفع عذاب پرسید گفتند پسری
بجا گذاشته بود مادر او او را پیش معلم برده معلم بسم الله الرحمن الرحیم
او را یاد داد خدا با بچه که پسر او نام او را بر زبان راند عذاب را
از او برداشت مجملا و ولد صالح از باقیات صالحات است و عقل و نقل
از آیات و روایات بفضل آن گواه و ناطق است و حال اینکه ولد
در ثواب و عقاب منصوص باعث تکثیر امت و خیر از جمله یکی از اسباب
رجا عبد ذلیل از مواهب ربّ جواد جلیل آنکه این ضعیف اخترا را توفیق
و مفارقت لدا عزیز حبیب خدا و مدعو بجعفر اجر صابر و شاکر
بخشد و از محافظت بقیة اولاد دیده را نوری و دل را سروری و روحی
عطا فرماید جمله را تمتعی ها مقصود از مدارج عمر و علم و تقوی فی خیر
العیش و هنا العافیة برساند و ابتغی تو بحق معاصیر از خیرات و مبرات

ایشا



ایشان در حیات و ممات محفوظ و بمثل اجر صابر بمحض فضل و کرم
مثاب و منتفع گرداند فانه الفیاض الواهب للعطایا جواد کریم المنان
بالعطیات مفیض لسبب رئوف رحیم و التوسل فی ذلک بالنبی نبی الرحمة
و آله الاطایب الطاهرین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین غایة
سادسة در بیان بعضی از احوال بعض سلف امت در نزد موت احبه
و اولاد شیخ شهید ثانی ره میفرماید که طریقه عرب در زمان جاهلیت
با اینکه امید ثواب و خوف عقاب نداشتند این بود که یکدیگر را
بر صبر ترغیب میکردند و فضل آن را امید نستند و اهل جزع را سرزنش
میکردند بجهة اختیار حزم و ثبات و زینت بحلم و طلب مروت و فرار
از ذلت و استکانت حتی آنکه بسا بود مردی خویش او مفقود میشد
با همه معنی از او و دیگران مطلع نمیشدند و بعد از آنکه اسلام آمد و منتشر
شد ثواب صبر معلوم و مشتهر شد رغبت در این باب زیاده شد
و در تبر اهل بلا بالاکرفت منقول است که ابی ذر غفاری رضی الله عنه ولدی
او باقی نمانده در این باب او سخنی گفته شد که اولاد تو زنده گانی
نمیکنند گفت الحمد لله الذی یاخذهم من دار الدنیا و یدخرهم
فی دار البقا یعنی ستایش مخصوص خداوندی است که میگیرد اولاد مرا
از دار دنیا و فنا و ذخیره میفرماید ایشان را در دار هستی و بقا شیخ صدوق

در وقتی فرموده که چون ابی ذر وفات کرد ابو ذر در سر قبر او
وقوف کرد و دست بقبر او کشید پس گفت رحم کند خدا ترا ای ذر
قسم بخدا اگر تو نیکی کننده بودی و همراهی میکنی که قبض روح تو شد
و بید و سینه که مرا از تو راضیم قسم بخدا اگر نبودن تو مرا ضرر رساننده
و مدام برمن داخل نکرده و مرا باحدی غیر از خدا احتیاجی نیست و اگر
نشو شد ... مرگ تو همراهی خوش ... مرا اینکه بجای تو باشم
و بجیبنکه باز داشته مرا اندوه از برای تو از اندوه برتو و فقد
قسم بخدا اگر گریه نمیکنم از برای تو بلکه گریه میکنم برتو که بتو چه وارد
شود ... میدانستم تو چه گفتی و چه بتو گفته شد خداوندا من
بخشیدم بابی ذر آنچه را که بر او واجب کرده بودی از حق من پس ببخش برای
آنچه را واجب نموده بر او از حق خود پس تو سزاوارتری بجود و کرم از من
از دیگری منقول است که چون ذر بن عمر بن ذر وفات کرد پدر او بر قبر او وقوف
نمود و جمعی مضاهر گفت پس منصرف شد و گفت مفارقت کردیم از تو
و اگر میماندیم نفعی بتو نمیرسانیدیم از بهر دم منقول است که چون ذر بن عمر بن
ذر وفات کرد پدر او وقوف نموده در وقتی که چیزی بر او کشیده بود گفت
یا بنی ما علینا منه و باشغلنا و ما بنا الی سوی الله حاجة چون دفن
شد بر قبر او ایستاد گفت یا ذر غفر الله لك تا آخر ... مضمونش آنکه ای ذر

کفتن



کذشته از سلوک ذر با او استفسار شد که چگونه بود گفت در راه
نرفتم با او در روز و شب هرگز مگر اینکه پیش روی من راه میرفت و هرگز در
راه نرفتم مگر اینکه در عقب من بود و هرگز بالای سطحی نرفتم که من
در زیر آن سطح باشم آورده اند که عبدالله بن عامر مازنی رض
در ایام طاعون جارف هفت پسر از او در یک روز وفات کردند گفت
انی مسلم مسلم بدرستیکه من تسلیم کننده ام تسلیم کننده ام از احنف بن
قیس منقول است که گفت یاد گرفتم صبر و حلم را بدرستیکه من یاد گرفتم
از او سؤال شد که از که یاد گرفتی گفت از قیس بن عاصم از حلم قیس استفسار
شد گفت تا پیش او نشسته بودیم ناگاه پسر او مقتول و قاتل او را
بستند آوردند قیس کلام خود را قطع نکرد تا فارغ شد بعد ملتفت
بقاتل پسر خود شده گفت ای پسر برادر چه باعث شد ترا بر آنچه کردی
گفت غضبناک شدم گفت یا هر وقت تو در غضب شوی باید قتل
نفس بکنی و خود را خوار کنی و پروردگار خود را معصیت کنی و عدد
خود را کم کنی برو بدرستیکه ترا آزاد کردم بعد التفات بسایر اولاد
خود کرد و گفت ای فرزندان من برادر خود را تغسیل و تکفین کنید
چون فارغ شوید او را نزد من آورید تا بر او نماز کنم پس چون او را
دفن کردند فرزندان خود را گفت که مادر او از شما نیست ...

دیگر است عبدالله که او رضا باشد بانچه شد حسن او را از دیر انتقال
من بعد جئد منقول است که مردی از بنی سامه سه مرد را از اولاد خود دفن نمود
و با اینحال خورسند بود و درمیان قوم نشو و نما میکرد که گویا کسی از او
نمرده در این باب با او سخنی گفته شد گفت این اولاد در مردن چاره
ندارند و من هم در مصیبت فوت شدند و تنها نیستم و در جزع کردن هم فایده
نیست پس چرا مرا ملامت میکنید از کعب هندی منقول است که بعد
از آنکه پسر او عمر و در تستر وفات یافت از او مخفی کردند چون مطلع شد
گفت الحمد لله الذی جعل من صلبی من اصیب شهیدا یعنی حمد مر
خداوندی که قرار داد از صلب من کسی را که بفیض شهادت رسید بعد
دیگر او در جرجان شهید شد باز گفت الحمد لله الذی تقی منی شهید
از بیهقی حکایت شده که عبدالله بن مطرف را چون وفات در رسید پدر
او مطرف بر قوم خود بیرون آمد با لباسهای نیکو و روغن مالیده
بر قوم او در غضب شدند و گفتند که عبدالله مرده و تو در لباس
نیکو و روغن مالیده بیرون میائی گفت آیا استکانت و زلت بر خود قرار
دهم و حال آنکه پروردگار من با این مصیبت سه خصلت وعده فرموده
که آنها را از همه دنیا دوست تر میدارم قال الله تعالی الذین اذا اصابتهم
مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات

من



[illegible]

من ربهم و رحمة و اولئک هم المهتدون و ترجمه این آیات شریفه بیان خصلتهای
موعوده در غایه ثانیه گذشت منقول است که مردی از قریش برادرانی
چند بر طعام دعوت خوانده جمع نمود اسب بعضی از انها لگدی به پسر قرشی زده
پسر وفات کرد آن مرد و اثر را از قوم مخفی نمود و با اهل خود تاکید و سفارش
نمود که صیحه زننده از شما آواز او بلند نشود و گریه کننده بلند گریه
نکند و خویش مهمانها آمد تا از طعام فارغ شدند پس شروع
در تهیه طفل کرد بنحوی که مهمانها مطلع نشدند مگر بعد چنانچه
او چون جنازه را تا کفن بردند وحشت کردند از واقعه پرسیدند
چگونگی این را گفت از صبر و کرم او تعجب نمودند از عبدالرحمن بن مهدی
منقول است که گفت داخل شدیم بر معاذ و او در سر پسر خود نشسته بود
و پسر محتضر بود پس ما نتوانستیم خود را ضبط کنیم تا آنکه اشک از چشمهای
ما جاری شد و از بعضی از ما آواز گریه بلند شد پس معاذ او را منع
فرمود و گفت باز باش پس قسم بخدا که هر این علم خدا بر رضا امر
این امر را محبوب است نزد من از هر جهادی که با رسول الله صلعم کرده ام
بتحقیق که من شنیدم از آنسرور که میفرمود من کان له ابن عابر عزیز و به
ضنینا فمات فصبر علی مصیبته واحتسبه ابدل الله المیت دارا خیرا من داره
وقرارا خیرا من قراره وابدل المصاب الصلوة والرحمة والمغفرة

والراضون یعنی هر که را پسری باشد که نزد او عزیز بود و با او بخیل باشد
یعنی بخیل مکان و موقع دعت آن ولد راضی نباشد که از خود او را
جدا کند چون بخیل در مال که از خود جدا نمیکند و آن ولد بمیرد
پس صبر کند در مصیبت او و او را حسبه و کفایه خود قرار دهد
بطلب ثواب بدل میکند خدا مثل آنرا در خانه خود که از داری
داشت و قرارگاهی بهتر از قراری که او در آن بود در عوض عطا میکند
خدا بآن مصیبت رسیده صلوات و رحمت و آمرزش و رضای خود را
گویند پسر ابا ازجای خود مفارقت نکرده که آن ولد در گذشت و وقتیکه
منادی برای نماز ظهر شروع در ندا کرده بود ما بعد نماز بیرون رفتیم
و رسید بهم که وقتیکه او را غسل داده و کفن نموده و مرده بر سریر او را
برداشته انتظار حضور اخوان و جمع شدن همسایگان نکشیده بود
چون مطلع شدیم بتعاقب جنازه رفتیم و گفتیم خدا ترا بیامرزد ای ابا
عبد الرحمن یا بنی انتظار ما نکشیدی تا از نماز فارغ شویم و
در جنازه برادرزاده خود حاضر باشیم گفت ما مأمور شده ایم که امور
خود را منتظر نگذاریم هر صبحی که میبرند از شب تا روز را آوری کند
پس معاذ در قبر داخل شد و دیگری هم با او داخل شد چون اراده بر
آمدن کرد من دست خود را بسوی او کشیدم که اعانت کرده از قبر بیرون





او رحمت خود را بدست من نداد و گفت این نه بجهت قوه زیادتی بود
که در من بهم رسید لکن مرا خوش نیامد که نادان چنین گمان کند که
اینکه دست خود را بدست تو بگیرم جزعی یا سستی بالا از من در مصیبت رسید
پس مجلس خود را آمد و روغن طلبید مالید و سرمه طلبید بچشم
کشید و برده طلبید پوشید و در آن روز تبسم میکرد
بآن بینی که در خاطر او بود بعد گفت انا لله و انا الیه راجعون
فی الله خلف عن کل هالک و عزاء من کل مصیبة و درک لکل ما فات
از ابی علی رازی منقول است که گفت سی سال مصاحب فضیل بن عیاض بودم
او را خندان و متبسم ندیدم مگر روزی که پسر او علی وفات کرد در این
باب با او سخن گفتم گفت خدا امری را دوست داشت من هم دوست میدارم
آنچه را خدا عز و جل دوست داشته منقول است که پسری از حسن بن
عقبه بصری وفات کرد چون در قبرش نازل شد مردی با او گفت تسلیت
که سید و بزرگ جنس بود پس او را حسبه و کفایه خود قرار ده گفت
چه مانع میشود مرا از این و بجهت فکر بود آن [illegible] پسر تو
دنیا و او امروز از جمله باقیات صالحات است از ابی العباس مبرد
حکایت شده که او بسند خود از اوزاعی نقل کرده که گفت خبر داد مرا
بعضی از حکما گفت بیرون رفتم و اراده داشتم [illegible]

در مصر رسیدم ناگاه سایه‌ای بادیدم مردی در آن بود کور از دو چشم
و دستها و پایها او از کار افتاده و او میگفت الحمد لله سیدی
و مولای اللهم انی احمدک حمدا یوافی محامد خلقک کفضلک
علی سایر خلقک اذ فضلتنی علی کثیر ممن خلقت تفضیلا یعنی
از برای تست حمد و ستایش ای سید من و آقای من خداوندا ستایشی که
من حمد میکنم ترا حمدی که مساوی حمدهای مخلوقات تو باشد مثل
فضل تو بر همه خلق تو زیرا که فضیلت و ترجیح داده مرا بر بسیاری
از مخلوقات خود ترجیح دادنی پس گفتم قسم بخدا که البته از او سؤال
میکنم از تو از چیزی آیا خبر میدهی گفت اگر مرا اطلاعی بان باشد
خبر میدهم ترا گفتم خدا ترا رحمت کند بر کدام فضیلت این فضائل
شکر خدا را میکنی گفت آیا نمی‌بینی چه بمن کرده گفتم بلی گفت
اگر خدا تعالی فرو ریزد بر من آتشی را که بسوزاند مرا و امر فرماید
کوهها را پس هلاک کنند مرا و امر کند دریاها را پس مرا غرق کنند
و امر کند زمین را پس فرو برد مرا نمی‌افزاید در من مگر محبت خدا
و زیاد نمیکنم از برای او مگر شکر را پس گفت بحقیقت که مرا بسوی تو
حاجتی است آیا قضا حاجت مرا میکنی گفتم بلی بگو هر چه میخواهی
گفت پسری داشتم که در اوقات نمازها مرا متوجه احوال من بود و از من



خبر میگرفت و در وقت افطار مرا طعام میداد از دیروز تا بحال
او را نمی‌یابم نظر کن شاید او را از برای من پیدا کنی پس من با خود گفتم
که در قضا حاجت او تقرب بخدا عز و جل است برخواستم و بطلب او
رفتم تا آنکه رسیدم در موضعی که ریگها جمع شده بود ناگاه درنده را
دیدم که مشغول خوردن آن طفل است گفتم انا لله و انا الیه راجعون
چگونه نزد این بنده صالح بدین ولد او بروم پس آمدم و سلام بر او
و گفتم رحمت کند خدا ترا اگر سؤال کنم از چیزی مرا آیا خبر میدهی
گفت اگر نزد من علمی بان باشد گفتم تو گرامی تری بر خداوند و منزلت  خبر میدهم
تو بلندتر است یا پیغمبر خدا ایوب گفت بلکه ایوب گرامی تر است بخدا
از من و بزرگتر است منزلت او نزد خدا از من گفتم بحقیقت که خدا مبتلا
کرد او را و صبر کرد تا آنکه کسی نبود با او انس داشته باشد و وحشت کرد و
هدف خطر بود شد با آنکه آن پسری که گفتی و خواستی که از برای تو
طلب کنم دیدم درنده او را پاره کرده پس خدا عظیم فرماید اجر ترا
ایم گفت الحمد لله الذی لم یجعل فی قلبی حسرة من الدنیا پس صیحه زد
و برو در افتاد من ساعتی نشستم پس او را حرکت دادم دیدم مرده بود
گفتم انا لله و انا الیه راجعون چگونه در کار این کنم که مرا یاری میکند
بر غسل و تکفین و قبر و دفن او و در این فکر بودم ناگاه قافله دیدم

که قاصد رباط بودند اشاره بایشان کردم رو بجانب من آمدند
گفتند تو کیستی و این کیست واقعه را گفتم چون آنها خود را بستند
و مرا یاری کردند تا آنکه باب رباط و نشستیم و از توشهای که با خود
داشتند بیرون آوردند و او را کفن کردیم و من پیش ایستادم و نماز جماعت
بر او کردیم و در رهها سایه با خودتر او را دفن کردیم و بجهت انس با او
در نزد قبرش نشستم و مشغول تلاوت قرآن شدم تا آنکه چند ساعت
از شب گذشت خواب بمرا در ربود در واقعه برادر را دیدم نیکوترین
و بهترین صورتی دیدم در روضه سبز لباسهای سبز فاخر در بر داشت ایستاده
و قرآن تلاوت میکرد گفتم ایا تو صاحب من نیستی گفت بلی گفتم چه چیز
ترا باین مقام رسانید گفت بدانکه من با صبر کننده کان بجهت خدای عز
وجل وارد شدم و باین مقام رسیدند مگر بصبر در نزد بلا و شکر در نزد
رفاهیت و از خواب بیدار شدم از شعبی منقول است که گفت مردی دیدم
پسر خود دفن میکرد چون خاک بر او ریختند نزد قبر او واقف شد
و گفت یا بنی کنت هبة ماجد وعطیة واحد و ودیعة مقتدر وعاریة
منتصر فاسترك واهبك وقبضك مالكك واخذك معطيك
فاخلفني الله عليك بالصبر ولا احرمني بك الاجر يعني اى پسرك من بودی
تو بخشش از بزرگی و عطیه از یگانه و امانتی از توانائی و عاریتی از



که طلب باز پس از او می شود پس بر گرداند ترا آنکه ترا بخشید و قبض کرد
ترا مالك تو وگرفت ترا عطا کننده تو پس خدا بعوض تو صبر عطا
فرماید و محروم نگرداند مرا از اجر مصیبت تو پس گفت انی فی حل عن
والله ولی علیك بالتفضل منی یعنی ترا من حلال کردم و حلال
ترا است تفضل کردن بر تو از من منقول است که چون عبد الملك پسر
عمر بن عبد العزیز و برادر او سهل بن عبد العزیز و غلام او مزاحم در چند
روز پی در پی وفات کردند بعض اصحاب عمر بجهت تسلیه او بر او داخل شد
و در مجلس کلام گفت والله ندیده ام مثل پسر تو پسری و نه مثل برادر تو
برادری و نه مثل غلام تو غلامی پس سر خود را بزیر انداخت پس گفت
آنچه را گفتی مکرر کن مکرر کرد گفت نه بحق کسیکه ختم کرد بر ایشان مرگ را
که دوست ندارم من که چیزی از آنچه شده نشده باشد منقول است
که روزی عمر بن عبد العزیز نشسته پسر او عبد الملك بر او وارد شد و گفت
الله الله في مظلمة بني ابيك فلان وفلان پس گفت که بجد
که هر اینه دوست میدارم اینکه دیکها مرا و ترا بجوش آورند در
چیزیکه رضا خدا است این بگفت و رفت در لفظ دیگر دوست میدارم
که بعید ها من و تو غل کرده شویم در آنچه رضا خدا است عمر بچشم
او را معاتب شده و گفت من بهترین احوال او را میشناسم گفتند

جلیس هر بن احوال و کفت اینکه میمیرد و من بسبب او تقرب میجویم بسوی
خدا پس پسر مریض شد عمر بعیادت مریض او برو داخل شد کفت خود را چگونه
میبابی کفت در مرک پسر الهی پدر در مرک حسبه و کفایه قرار ده بدرستیکه
ثواب خدا بهتر است از برای تو از من عمر کفت قسم بخدا ای پسرک من هر آینه
تو اکر در میزان عمل من باشی محبوبتر است نزد من از اینکه من در میزان تو
باشم عبد الملک کفت آنچه را تو دوست داری بشود خوشتر و دوست تر است
از آنکه آنچه خود دوست دارم واقع شود پس چون وفات کرد عمر بر سر قبر او
وقوف نمود کفت رحم کند ترا خدا ای پسرک من بتحقیقکه مولد تو
باعث خوشنودی بود و نیکی کننده بودی و دوست نمیداشتم اینکه بخوانم ترا
و اجابت کنی مرا منقولست که پسری دیکر از عمر پیش از عبد الملک وفات
کرد عمر بر سر او نشست و روی او را باز کرد و باو نظر میکرد و میکریست
عبد الملک آمد و کفت ای پدر باید مشغول کند و باز دارد ترا امر کی
که رو بتو می آید از اشتغال باینکه خود نخواهی و تو مشغول هستی پس
کویا تو بر پسر خود ملحق شده و با او در زیر خاک یکسان شده
بر نه خود پس عمر کریست از ابی الاحوص منقولست که کفت داخل شدیم
بر ابن مسعود رض و سه پسر از او در نزد او بودند کویا از حسن و لطافت
دنانیر بودند پس ما از حسن آنها تعجب میکردیم کفت کویا غبطه





[illegible]

بمن میبرید باین اولاد کفتیم بلی والله بمثل اینها مرد مسلم غبطه
میبرد یعنی تمنای مثل اینها را میکند پس سر خود را بلند کرد بسوی
سقف خانه که خطاف در آنجا کرفته بیضه کرده بود و کفت محبوب
کسیکه جان من در قبضه قدرت اوست که دست را از خاک قبر اینها
بفشانم و تکانم دوست تر است نزد من از اینکه مسکن این خطاف سفید
و تخم آن بشکند یعنی بجهه حرص بر ثواب بکر نقل شده که عبد الله
ابن مسعود در مسجد بود و زانو نشسته قرائت میکرد برای مردم
که ام ولد او پسری از او که محمد مینامیدند آورد ام ولد در در مسجد
ایستاد و بسوی او اشاره نمود نزد پدر پس آن پسر آمد و مردم او را
راه دادند تا در دامن پدر نشست ابن مسعود کفت مرحبا باسم
کسیکه آنکس بهتر از او است و او را مسمی بمحمد نکرد پس بلب بوب
دهن او را فرو برد پس کفت قسم بخدا که مردن تو و مردن برادرهای
تو آسانتر است بمن با عزاء شما از اینکه شماها پس از او از سبب این
تمنا استفسار شد کفت خدا با بیامرزد امر نیکی پس کفت شما
سوال میکنید و جز اعلام چاره ندارم من آنجا اینها را برای خود
جمع میکنم و محزون بر ایشان میشوم از رسول خدا صلعم شنیدم که فرمود
یاتی علیکم زمان یغبط الرجل بخفة الحال ما یغبط الیوم بکثره

المال والولد یعنی میاید بر شما زمانی که قیامت بپا شد که اندوه میکنند
مرده سبکباری و حال آنرا چو غبطه و آرزو کند که امروز بر ایشان
مال و ولد نیست مؤلف گوید از این قبیل حکایات بسیار است
و همین قدر در این رساله وافی بمقصود است و اما مقام تحمل انبیا
و ائمه پس بلند تر از آنست که این رساله گنجایش شرح آنها
داشته باشد از سید سجاد منقول است که قومی در حضور ساطع
النور آن بزرگوار بودند خادمی از آن حضرت بتعجیل رفت گوشتی را که در تنور
داشت بسرعت بیرون آورد آمد سفود یعنی سیخی که گوشت را
کشیده بود از دستش افتاد بر سر پسری از آن حضرت و وفات کرد حضرت
فرمود انت حر انما انک لم تتعمده تو آزادی بدرستیکه تو عمدا
چنین نکردی پس شروع فرمود در تجهیز ولد خود و مراتب صبر آن بزرگوار
مشهورتر است از آنکه محتاج ببیان باشد و بالاتر از آن مراتب اصطبار
مهر سپهر تسلیم و رضا خامس اصحاب کسا سید الشهداء
روح العالمین فداه در انواع کرب و بلاء جانگداز صبر و تحمل فرمود
از اصحاب عصمت و طهارت بر هر مند زدند آثار ایشان ظاهر است
و آنچه در تسلی ادخل است بعضی اخبار از تحملات و مقامات
دیگر از رجال و نسوان است در کافی از حضرت صادق روایت کرده



که فرمود نحن صبر و شیعتنا اصبر منا یعنی ما صبر کننده گانیم و شیعه
ما صبر کننده تر از ما راوی گوید گفتم فدای تو شوم چگونه شیعه
شما صبر کننده تر از شما شده فرمود لانا نصبر علی ما نعلم و شیعتنا
یصبرون علی ما لا یعلمون یعنی بجهة اینکه ما صبر میکنیم بر آنچه
میدانیم و شیعیان ما صبر میکنند بر آنچه نمیدانند عاقبت آنرا
در نتیجه از صبر بعضی زنها است از انس بن مالک منقول است که ابی طلحه
پسری داشت مریض شد روزی ابو طلحه بیرون رفت و صبی وفات کرد
چون برگشت از ام سلیم مادر طفل پرسید که پسرم چون است گفت آرام او از
پیش بیشتر است پس غذا از برایش آورده شام خورد پس با او نزدیکی
کرد چون فارغ شد آن زن از حال طفل خبر داد چون ابو طلحه صبح کرد
خدمت رسول خدا رفت حضرت فرمود اعرستم اللیلة یعنی آیا دیشب
۳۰ عروسی کردید گفت بلی فرمود اللهم بارک لهما پس از ام سلیم پسری متولد
شد ابو طلحه او را گفت که ولد را بردار و او را نزد رسول خدا
ببر و چند دانه خرما هم با او برداشت پس حضرت فرمود آیا با او چیزی
هست گفت چند دانه خرما است پس خرما را مضغ فرموده از دهن مبارک
خود گرفت در دهن طفل گذاشت و حنک او کام او را برداشت و او را
عبد الله نام گذاشت از مردی از انصار منقول است که گفت نه ولد دیدم

که همه قاری قرآن بودند یعنی از اولاد عبدالله مولود و در روایت
دیگر بعد از آنکه پسر مرد ام سلیم اهل خود را گفت خبر نکنید ابا
طلحه را تا خود خبر کنم پس از آنکه آمد و نعشی کرد ام سلیم خود را از
سابق آراسته نزد او شد بعد از آنکه او را سیر کرد و نزدیکی هم حاصل
کردید گفت ای اباطلحه اگر قومی چیزی عاریه با اهل خانه داده باشند
اگر خواهند پس گیرند اهل خانه میتوانند منع کنند و ندهند گفت نه
گفت پس تو پسر خود را حسبه و کفایه قرار ده ابو طلحه در غضب شد
و گفت مرا گذاشتی تا آلوده شدم پس خبر مرگ پسر مرا بمن دادی و در خبر دیگر
چون آخر شب شد گفت ای اباطلحه آل فلان عاریه خواستند چون از ایشان
طلب کردم بر ایشان شاق آمد ابو طلحه گفت انصاف نداشتند گفت
پس پسر تو هم که عاریه از خدای عز و جل بود او را گرفت ابو طلحه استرجاع
نمود و صبح شرفیاب خدمت رسول خدا ص شد و آنچه روی داده بود خبر
داد فرمود بارك الله لكما في ليلتكما یعنی این شب را خدا از برای شما مبارک
کرداند راوی گوید ام سلیم حامله شد پس پسری از او تولد شد
رسول خدا ص در دهن وی آب دهان انداخت و او را عبدالله نامید و از عیون
المجالس حکایت از معوذ بن قره با ابن نحو منقول است که ابو طلحه پسری داشت که خود او را
سخت دوست میداشت پس از آنکه مریض شد و وفات او نزدیک شد ام سلیم





نرسید که ابو طلحه جزع کند او را لحد مثل رسول خدا ص فرمود وقتی
ابو طلحه بیرون رفت ولد وفات کرد ام سلیم ثوبی بر او کشید در گوشه
از خانه گذاشت و اهل خانه را سفارش کرد که ابو طلحه را خبر نکنند
و خود طعامی مهیا و قدری طیب استعمال نمود ابو طلحه که برگشت
از حال پسر پرسید گفت ساکن و آرام است ابو طلحه گفت آیا چیزی
هست بخوریم ام سلیم طعام نزدیک او برد پس بملاعبه و مطایبه مشغول
او شد تا آنکه نزدیکی کردند بعد که ام سلیم را اثبات و اطمینان
حاصل شد گفت ای اباطلحه آیا غضب میکنی از امانتی که در نزد ما
باشد و عندالمطالبه او را بگیرد ابو طلحه گفت پس من سزاوارترم
بصبر کردن از تو پس ابو طلحه از جای خود برخواست و غسل کرد و دو
رکعت نماز گذاشت و به خدمت رسول خدا ص شد و انس روایت کرد که آنچه
ام سلیم کرده بود اخبار نمود آنحضرت ص فرمودند بارك الله لكما في وقعتكما
یعنی خدا مبارک کند از شما در این مقاربت شما پس فرمودند الحمد لله
الذي جعل في امتي مثل صابرة بني اسرائيل یعنی حمد از برای خدا است که
گردانید در امت من زنی صبر کننده مثل آن زن صبر کننده از بنی اسرائیل
از انس پرسیدند که آن چگونگی حال آن زن استفسار شد فرمود که در بنی
اسرائیل زنی بود شوهری داشت و آن زن را از آن شوهر دو پسر بود و

زنرا گفت که طعامی مهیا کند که مردم را ضیافت طلبید چون آماده
کرد و مردم جمع شدند پسرها باز بکردن رفتند چاهی در
خانه بود هر دو در آن افتادند زن را خوش نیامد که ضیافت را
بر شوهر ضایع و منغص گرداند طفلها را بخانه برد و ثوبی بر ایشان
کشید چون فارغ شدند شوهر داخل شد و گفت کجا اند پسرهای
من زن گفت هر دو در خانه اند پس هر دو را ندا کرد بیرون آمدند
و میشتابیدند زن گفت سبحان الله قسم بخدا که هر اینه تحقیق که
هر دو مرده بودند ولکن خدای تعالی زنده کرد ایشان را بجهت ثواب
صبر من مؤلف گوید که قریب باین حکایت حکایتی است که از دلایل
النبوة از انس بن مالک روایت شده که گفت داخل شدیم بر مردی
از انصار و او مریض بود و ما از مکان خود مفارقت نکرده که وفات کرد
ثوبی بر او کشیدیم مادر عجوزه کبیره داشت که نزد سر او بود پس باو
گفتیم این از خداوند عز و جل طلب اجر و ثواب کن بر مصیبت خود
گفت پسر من مرد گفتیم بلی گفت حق میگوئید گفتیم بلی پس آن زن
دست خود را کشید و گفت اللهم انک تعلم انی اسلمت لک و هاجرت الی
رسولک صلعم رجاء ان تعیننی عند کل شدة و رخاء فلا تحمل علی هذه
المصیبة الیوم یعنی خداوندا تو میدانی که من اسلام آوردم از برای



[illegible]

تو و هجرت کردم بسوی پیغمبر تو باامید آنکه یاری کنی مرا نزد هر سختی
و سستی پس بار مکن بر من این مصیبت را امروز پس ید او تو بر آن
روی خود برداشت و ما از آن مکان مفارقت نکردیم تا آنکه با آن ولد
طعام خوردیم شیخ شهید ثانی ره بعد از ایراد این حکایت فرموده
که اینها از این رو اعتماد است بر قرب و نزد خدای تعالی و
استیناس او بخدا و از برای دوستان خدا از این قبیل بسیار اتفاق
میافتد پس منع ایشان از قبول نمیفرماید اگر چه دیدند که با این نحو قلت
ظاهر میشود اگر از غیر محبین واقع شود و از برای این بحث طولی و
شواهدی از کتاب و سنت هست و حکایت معروفه برخ اسود را از
لطیف آنچه در این باب اتفاق افتاده قرار داده تفصیل [illegible]
آن از موضوع رساله خارج است و مرویست که صفیه دختر عبد المطلب
چون خبر قتل و مثله برادر پدری و مادری او حمزة بن عبد المطلب باو
رسید و بلحد کرده که او را ملاحظه کند رسول خدا صلعم از برای او را
فرمودند او را ملاقات نکن و برگردان که نه ببیند آنچه برادر او شده
زبیر باو گفت ای مادر رسول خدا صلعم امر میکند ترا که برگردی گفت چرا
و حال آنکه بمن رسیده که او را مثله کرده اند و این در راه خدای عز
و جل بود پس آیا راضی نیستم بانچه باو شده پس من البته او را حسبه

وکفایه قرار عبادهم وهرابنیة البنه صبر منکم انست چون زبیر خدمت رسول
خدا آمد و او را خبر کرد بقول او در آنسرور فرمود مانع او مشو پس صفیه
نزد حمزه رفت و نظر بر او کرد و نماز بر او گذاشت یا صلوات بر او فرستاد
و استرجاع کرد یعنی انا لله وانا الیه راجعون گفت و از برای او استغفار
کرد از ابن عباس منقولست که چون حمزه در روز احد کشته شد صفیه
بطلب او آمد و نمیدانست با وی چه شده علی و زبیر را ملاقات کرد علی
بزبیر فرمود مادر خود را خبر کن عرض کرد نه بلکه تو عمه خود را خبر کن
صفیه پرسید بر حمزه چه شد علی و زبیر چنان با او نمودند که نمیدانند چه شده
صفیه خالت رسول خدا آمد حضرت فرمود که من بر عقل او میترسم
پس دست مبارک خود را بر سینه صفیه گذاشت و از برای او دعا کرد
پس صفیه استرجاع کرد و گریست الی آخر الخبر از انس بن مالک منقولست
که در روز احد اهل مدینه را شدت و اضطرابی حاصل شد که گفتند کشته شد محمد تا آنکه بسیار شد صیحه و فریاد در نواحی مدینه
زنی از انصار با حزن و اندوه بیرون آمد پدر و پسر و شوهر و برادر خود را
ملاقات کرد و ندانستم کدام یکرا پیشتر دید پس چون بر آخر ایشان مرور
کرد پرسید که اینها کیستند گفتند برادر تو و پدر تو و شوهر
تو و پسر تو گفت رسول خدا چه میکند گفتند پیش روی تست این



خدمت آنسرور رفت گوشه ثوب آنحضرت را گرفت و گفت پدر و مادرم
فدای تو باد یا رسول الله از هیچ چیز باکی ندارم چون وجود شما از
هلاک سالم است بیهقی روایت کرده که رسول خدا بزنی از بنی دینار
مرور فرمود که شوهر و پدر و برادر او در روز احد با آنحضرت شهید
شده بودند چون خبر مرگ ایشان را مردم باو دادند گفت رسول خدا چه
کرد گفتند در خیر است یا ام فلان و آنحضرت بحمد الله چنانست که تو
دوست میداری گفت او را بمن بنمایید تا نظر باو کنم پس باشاره
آنحضرت را باو نمودند تا آنکه او را دید گفت کل مصیبة بعدک جلل
یعنی هر مصیبتی بعد از تو بزرگ نیست یعنی با وجود تو عظمی ندارد
یا آنکه نسبت بمصیبت تو سهل و پست است چون لفظ جلل از اضداد است
دیگری نقل شده که سمیرا دختر قیس خواهر ابی حزام بیرون آمد و دو پسر او
شهید شده بودند رسول خدا او را تسلی فرمود آن زن گفت
کل مصیبة بعدک جلل والله لهذا النقع الذی علی وجهک اشد
من مصابیهما یعنی هر مصیبتی بعد از تو بزرگ نیست و نقع بمعنی
گرد است قسم بخدا هر آینه این غباری که بر روی تست سخت‌تر است
از مصیبت دو پسر من منقولست که جوانی از انصار شهید شد در روز
که او را غسل میگفتند مادر او نقاب از ... برداشت و گفتند

ای تم حارثه نصایب اند از شما مصیبت خالد گفت اگر چه روزی
و مصیبتی رسیده لکن مصیبت دوستان او بمن نرسید پس رسول
خدا صلعم از برای خالد دعا کرد و فرمود بدرستیکه از برای وی دو اجر است
بجهت اینکه اهل کتاب او را کشتند منقول است که اسما بنت عمیس چون
خبر باو رسید که پسر او محمد بن ابی بکر کشته شد و بآتش جیفه‌ی او
سوخته شد بمسجد خود رفته در آنجا نشست و غیظ او فرو برد تا آنکه
پستانهای او پر از خون شد منقول است که جبلة بن اشیم در معرکه جهاد
پسر او با او بود به پسر گفت ای پسر تو پیش رو و قتال کن تا آنکه ترا
حسبه کنم فردا بهم پس پسر مقاتله کرد و کشته شد پس پدر او
پیش رفت مقاتله کرد پس کشته شد پس زنان در نزد
زوجه جبله که او را معاذه عدویه میگفتند اجتماع کردند
با ایشان گفت مرحبا بکن ان کنتن جئتن لتهنئنی وان کنتن جئتن لغیر
ذلك فارجعن یعنی مرحبا بشما اگر آمده اید که مرا تهنیت و مبارکباد
گویید و اگر بغیر اینجهت آمده اید پس برگردید منقول است که عجوزی
از بنی بکر بن کلاب که قوم او از عقل و سداد او خبر میدادند پسری
داشت وفات کرد بعد از آنکه مرض او طول کشید و عجوز نیکو با او
توجه میکرد بعد از مردن پسر قوم او حاضر شدند عجوز رو بمردی از قوم





کرد و گفت یا فلان ما حق من اسبغت علیه النعمة واسبلت العافیة و
اغتدت له بالنظرة ان یعجز عن الوثوق لنفسه قبل حل عقدته
والحلول بعقوته نزل الموت بداره فیحول بینه وبین نفسه
یعنی نیست سزاوار و حق کسیکه نعمت برای او تمام شده باشد و
عافیت پیشی گرفته و نظره و مهلت درباره او اعتداد یافته
اینکه عاجز شود از قید کردن نفس خود پیش از حل گره او و حلول
و وقوع در عقوبت او و نازل شود مرگ در خانه او و بین حایل شود
میان او و میان نفس خود پس این شعر را خواند هو ابنی وامسی عزه
لی و عز بنی علی نفسه رب البنیه ولا لها فان احتسب اوجر وان ابکه
اکن کباکیة لن یغن شیئا بکاؤها یعنی او پسر من و انس من است
عزیز کرد او را از برای من و عزیز کرده مرا بر نفس او پروردگار که بجهت
این نفس راجع باو است پس اگر بدار بطلب اجر کنم اجر داده میشوم و اگر گریه
کنم میباشم مثل گریه کننده که گریه او را نفع نمیکند و نفع
باو نمی بخشد شیخ گفت ما میبینیم که جزع کردن اختصاص
بزنها دارد پس باید جزع نکند کسی بعد از تو و هر آینه تحقیق که
کریم است صبر تو و شباهت بزنها نداری عجوز گفت هرگز نداده
مرد میان جزع و صبر مگر آنکه یافته است میان آن دو دوری که تفاوتی

اظهار ودر استی درحالت هر دو واما صبر پس علامت آن نیکو وعاقبت
آن محمود وپسندیده است واما جزع با کناهی که دارد در معرض پاداش نیست
واگر جزع وصبر بصورت دو مرد باشند هر آینه صبر اولی است
بغالب شدن ونیکوئی صورت وکرم طبیعت در عاجل دنیا واجل
آن در ثواب وکفایت میکند با نچه حق عز وجل وعده فرموده برای
کسیکه الهام صبر با او کرده از جویریه دختر اسما منقول است که سه برادر
از او در تستر شهید شدند خبر که بمادر ایشان رسید گفت مقبلین
ام مدبرین فقیل لها بل مقبلین فقالت الحمد لله نالوا الفوز
وحاموا الذمار بنفسی هم وابی وامی یعنی آیا رو بجنگ کشته شدند
یا پشت بجنگ درحال فرار با او گفتند بلکه رو بجنگ شهید شدند
گفت حمد از برای خدا رسیدند برستکاری وحمایت کردند کسانیرا که لازم
بود حمایت وحفظ انها جان من و پدر و مادر من فدای ایشان باد وان
زن در این مصیبت آهی نکشید واشکی از چشم نریخت از ابی قدامه
شامی منقول است که گفت من امیر لشکر بودم در بعض غزوات پس شهری
داخل شدم مردم را خواندم وترغیب در جهاد نمودم وفضل شهادت را و
آنچه از برای شهدا مقرر شده بیان میکردم پس مردم متفرق شدند من سوار
اسب خود شده بمنزل میآمدم ناگاه زنی را دیدم که از همه مردم مرا ندا میکرد



ای ابا قدامه مرا کذشتی وجواب ادم کفت ما هکذا کان الصالحون
یعنی شیوه اهل صلاح چنین نبوده ایستادم تا امد نزد من وداد
رقعه وخرقه بسته شده وکریان برکشت در رقعه نظر کردم دیدم ان
نوشته شده انت دعوتنا الی الجهاد ورغبتنا فی الثواب ولا قدرة
لی علی ذلك فقطعت احسن ما فی وهما ضفیرتای وانفذتهما الیك
لتجعلهما قید فرسك لعل الله تعالی یری شعری قید فرسك فی سبیله
فیغفر لی یعنی تو خواندی ما را بجهاد وترغیب بثواب کردی من قدرتی
باین امر ندارم پس بریدم بهترین چیزیکه در من بود که گیسوهای من باشد
وبتو دادم که اسب خود را باو ببندی شاید خدا ببیند که موی مرا
قید اسب تو بیند در راه خود مرا بیامرزد ابو قدامه گوید چون صبح
قتال شد پسری را دیدم با جوانان پیش روی صفها مقاتله میکند نزدیکی
رفتم گفتم تو جوانی هستی مغرور دنیا ومن ایمن نیستم از اینکه پایمال
اسبها شوی برگرد از اینموضع گفت یا امر میکنی مرا برجوع وحال
آنکه خدای عز وجل میفرماید یا ایها الذین امنوا اذا لقیتم الذین
کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار یعنی ای جماعت کسانیکه ایمان
آورده اید وقتیکه ملاقات میکنید با کفار در جنگ پشت بانها
نکنید واین آیه شریفه بعد از این را که مشتمل بر عقاب ومذمت است

کننده کان بجهاد بدون حکمت و مصلحت است تا با خر خواهد ابو قدامه
گوید من او را بر پا بوی که با من بود سوار کردم گفت سه تیر بمن قرض
ده گفتم این وقت وقت قرض نیست اصرار کرد گفتم با این شرط که اگر خدا
تعالی منت بر تو گذاشت بفیض شهادت من در شفاعت تو باشم
گفت بلی پس سه تیر باو دادم یکی را در کمان گذاشت انداخت یکی را زد و
کشت پس دیگری را انداخت رومی دیگری را بقتل رسانید تیر
دیگر را انداخت و گفت السلام علیک یا ابا قدامة سلام مودع یعنی
بر تو ای ابا قدامة سلام کسی که وداع کننده باشد پس تیری بر او
آمد و در میان دو چشمش واقع شد سر خود را بر قربوس و کوهه زین
گذاشت پس من نزد او رفتم گفتم فراموش نکنی شفاعت را گفت بلی
ولکن مرا بتو حاجتی است چون بمدینه داخل شدی نزد والده من برو
و خرج مرا تسلیم او کن و او را خبر کن پس او همان است که موی خود را بتو
داد که قید فرس خود کنی و سلام باو برسان پس او در سال اول بمصیبت
پدرم مبتلی شد و در این سال بمصیبت من پس وفات کرد و من زمین را
کندم و او را دفن کردم چون عزم بر گشتن از قبر او کردم دیدم زمین
او را بر پشت خود بیرون انداخت اصحاب او گفتند جوان مغرور بود
شاید بی اذن مادر خود بیرون آمده باشد من گفتم زمین قبول بد...





از این امیکند برخواستم و دو رکعت نماز کردم و خدا را بدعا خواندم
آوازی شنیدم که یا ابا قدامة اترکه ولی الله یعنی بگذار دوست خدا را
پس من از آنجا مفارقت نکرده پرنده چند بر او نازل شدند و او را
خوردند چون بمدینه در آمدم بخانه والده او رفتم چون در زدم
خواهر او بیرون آمد چون مرا دید نزد مادر خود برگشت و گفت ای
مادر این ابو قدامه است و برادرم با او نیست در سال اول مصیبت پدر
بما رسید و امسال مصیبت برادر پس مادر او بیرون آمد گفت
امعزیا ام مهنیا گفتم معنی این چیست گفت اگر پسر من مرده پس مرا
تسلیت ده و اگر شهید شده است تهنیت گو گفتم نه بلکه شهید مرد
گفت این برای او علامتی بود آیا دیدی آن را گفتم بلی زمین او را قبول نکرد
و طیور فرود آمدند و گوشت او را خوردند و استخوانهای او را گذاشتند
من آنها را دفن کردم آن زن گفت الحمد لله پس خرج او را بآن زن دادم
بیرون کرد مسحی یعنی پوستینی و غلی از آهن از آن بیرون آورد و گفت تاریکی
شب که او را فرا میگرفت این مسح را میپوشید و می بست و غل میکرد بر گردن
خود را با این غل و مناجات با مولای خود میکرد و در مناجات خود میگفت
الهی احشرنی من حواصل الطیور یعنی ای خدا مرا از چینه دانهای پرنده
محشور فرما پس مستجاب کرد خداوند دعای او را منقول است

که زنی پسر او وفات کرد و او صبر کرد پس دو ابن بابا او سخنی گفته شد
گفت اختیار کردم طاعت خدا را بر طاعت شیطان از بعضی زهاد
عابدان حکایت شده که گفت رسیده است مرا مصیبتی که با آن مصیبت
از شر انجاس او دوم مگر آنکه آن مصیبت سبک میشود در چشم من
از خدا از ابان بن تغلب منقول است که فرمود داخل شدم بر زنی
که مرگ بر پسر او نازل شده بود پس برخاست چشمهای پسر را بهم آورد
و ثوب بر روی او کشید پس گفت یا بنی ما الجزع فیما لا یزول وما البکاء
فیما ینزل غدا یا بنی تذوق ما ذاق ابوک وستذوقه امک من بعدک
وان اعظم الراحة لهذا الجسد النوم والنوم اخ الموت فما علیک
ان کنت نائما علی فراشک او علی غیره وان غدا السؤال والجنة و
النار فان کنت من اهل الجنة فما ضرک الموت وان کنت من اهل النار
فما تنفعک الحیوة ولو کنت اطول الناس عمرا والله یا بنی لولا ان
الموت اشرف الاشیاء لابن آدم لما اماته الله نبیه وابقی عدوه ابلیس
یعنی ای پسر من چه نفع دارد جزع کردن در چیزی که زایل نمیشود
و چه فایده است در گریستن بسبب امری که فردا نازل میشود ای پسر من
چشید چیزی را که پدر تو چشید و زود است که میچشد آن را بعد از تو
مادر تو و بدرستیکه بزرگترین راحتی از برای این جسد خواب است





وخواب برادر مرگ است پس بر تو باکی نیست که بر فراش خود خوابیده باشی
یا بر غیر آن و بدرستیکه فردا سؤال و جنت و نار در کار است پس اگر
تو از اهل بهشتی ضرر نمیرساند بتو مرگ و اگر از اهل آتشی نفع نمیدهد
ترا زندگانی اگرچه عمر تو از همه مردم درازتر باشد قسم بخدا ای
پسرک من اگر نه مرگ اشرف و بهتر چیزها بود از برای پسر آدم هر آینه خدا
نمیمیراند پیغمبر خود را و باقی نمیگذاشت دشمن خود شیطان را منقول است
از بیهقی که ابن عباس سراج گوید که شخصی پسری از او وفات کرد
من داخل شدم بر مادر او و با او گفتم از خدا اندیشه کن و صبر کن گفت
مصیبت من با او بزرگتر از آنست که او را بجزع کردن فاسد کنم و نیز
از بیهقی منقول است که از ذی النون مصری حکایت کرده که گفت در طواف
بودم ناگاه دو زن را دیدم که میآیند و یکی از آنها میگوید صبرت
وکان الصبر خیر مطیة وهل جزع منی یجدی فاجزع صبرت علی
ما لو تحمل بعضه جبال برضوی اصبحت تتصدع ملکت دموع
العین ثم رددتها الی ناظری فالعین فی القلب تدمع یعنی صبر کردم
و صبر بهترین مرکب است و آیا جزع کردن از من نافع است پس جزع
کنم صبر کرده ام بر چیزی که اگر بعضی از آن متحمل شود کوههای رضوی
از هم پاشیده میشوند مالک شدم اشکهای چشم ایشان را گردانیدم

انهار ابگوید دیدهٔ خود ولکن چشم در دل اشک میریزد ذوالنون
گوید از سبب آن پرسیدم گفت از مصیبتی که بمن رسیده که هرگز
بلحظهٔ نرسیده گفتم چیست آن مصیبت گفت از برای من دو شیر
بچه بود که بازی میکردند پیش روی من و پدر ایشان دو گوسفند
قربانی کرد پس یکی از آن شبلها برادر خود گفت ای برادر بنمایم تو
چگونه قربانی کرد پدر ما گوسفند را پس برخواست و کارد گرفت
و در گلوی او گذاشت و ببرید و فرار کرد پدر ایشان که داخل شد
با او گفتم پسر تو برادر خود را کشت و فرار کرد پدر در طلب او
بیرون رفت دید که درندهٔ او را پاره کرده بود پس پدر هم کشته شد
و در راه از تشنگی و گرسنگی وفات کرد و از بعضی همین قصه
باندک تغییری نقل شده و ابراز یاد کرده که پس گفتم چون تو با جزع
گفت لو رأیت فیه درکا ما اخرت علیه شیئا ولو دام لی لدمته
یعنی اگر در آن میدیدم تلافی و عوضی اخیانا میکردم برای جزع برا
و اگر از برای من دوام میکرد من هم از برای او دوام میکردم از مسلم
یسار منقول است که گفت وارد بحرین شدم زنی مرا ضیافت کرد که از
برای او پسرها و غلامها و مال بسیار بود و من او را در اندوه دیدم
مدت طویله از او غایب شدم پس او وارد شدم در در خانهٔ او



هیچکس را ندیدم اذن دخول برای او گرفتم پس او را خندان و خوشحال
دیدم گفتم ترا چه شده گفت چون تو رفتی نفرستادیم چیزی برای در دریا
مگر آنکه غرق شد و نه در دریا با اینها مگر آنکه تلف شد و بنده‌ها
از دست رفتند و پسرها مردند گفتم خدا ترا رحمت کند از روز ترا در حزن
دیدم و امروز در شادی می‌بینم گفت بلی چون من بودم از سعهٔ دنیا
در آنچه بودم ترس داشتم از اینکه خدای تعالی تعجیل در ثواب حسنات
من در دار دنیا فرموده باشد بعد از آنکه مال و اولاد و رفتند
امید دارم که خدای تعالی چیزی از برای من ذخیره فرموده باشد از مبرد منقولست
که وارد یمن شد و بر زنی فرود آمد که از برای او مال بسیار و بنده‌ها
و اولاد در حال نیکو بود چند زمانی نزد او اقامت نمود چون قصد رحیل نمود
با زن گفت آیا حاجتی داری گفت بلی حاجت من آنست که هر وقت
در این بلاد نازل میشوی بر من نازل شوی پس چند سالی غایب شده بازن
بر آن زن وارد شد دید که مال و بنده‌های او تلف شده اند و اولاد او
او مرده اند و منزل خود را فروخته و او خوشحال و خندانست با او
گفت آیا میخندی با آنچه بتو رسیده زن گفت ای بندهٔ خدا من در حال
نعمت اندوهها بسیار داشتم که اینها از کمی شکر تو بود پس امروز در این پس دانستم
حال میخندم بجهت شکر خدا بر آنچه از صبر بمن عطا فرموده بر آن مبرد

منقول است که گفت نزد زنی رفتم که او را در موت پسر او تسلی دهم از آن
شروع کرد در ثنا گفتن بر او پس گفت کان والله ماله لغیر بطنه
وامره لغیر عرسه وکان رحب الذراع بالتی لا تشبه فان کانت الخنا
ضاق بها ذرعا یعنی قسم بخدا که مال او از برای غیر شکم او نبود و امر
او از برای غیر زن نبود مبسوط الید بود در باره زنی که عیب در او نباشد
پس اگر بدکار بود مقبوض الید نسبت باو بود پس با زن گفتم آیا از
تو از او خلفی هست گفت بلی بحمد الله
بسیار است و طیب و پاکیزه ثواب خدا عز و جل بر او و خوب عوض
در دنیا و آخرت از بعضی حکایت شده که گفت بیرون رفتیم من با
که راشتم بسوی بادیه پس راه را گم کردیم تا آنکه نزد زنی رسیدیم سلام بر ما کرد
و گفت کیستید شما گفتیم گم شده گانیم بسوی شما آمده ایم پس گفت ای
گفت ای جماعت بر گردانید رو ها خود را از من تا آنکه بعمل آورم
از حق شما چیزی را که شما اهل آن باشید پس ما چنان کردیم پس مسح
یعنی پلاسی از برای ما انداخت و گفت بنشینید بر آن تا آنکه پسر من
بیاید پس طرف خیمه را بالا میکرد و بر هم میکذارد تا آنکه از اینکه
بالا رود پس گفت اسئل الله برکة المقبل یعنی سؤال میکنم از خدا برکت
و خیر این شخص بنده را پس گفتا ما شتر پسر من او را ما سوار





نیست پس چون راکب بر آن زن واقف شد گفت ای مادر عقیل خدا رحمت
کند خدا اجر تو را بسبب عقیل پسر تو زن گفت و یحک پسر من وفات
کرد گفت بلی گفت سبب موت او چه بود گفت شتر مزدحم بر او شده
او را در چاه انداخت پس زن بسوار گفت فرود بیا و بگیر زمام
قوم را پس گوسفندی یعنی قوچی باو داد پس آنرا ذبح کرد و اصلاح
کرد و طعام نزد ما آورد پس ما شروع بخوردن کردیم و تعجب
از صبر آن زن میکردیم چون فارغ شدیم بسوی ما بیرون آمد گفت
ای قوم آیا در میان شما کسی هست که در کتاب خدا عز و جل نیکو
داند چیزی را من گفتم بلی گفت پس بخوان بر من آیاتی که تسلی بهم
بان از مردن پسر گفتم خدا عز و جل میفرماید و بشر الصابرین
الذین اذا اصابتهم الی المهتدون زن گفت الله بدرستیکه
این آیه در کتاب خدا چنین است گفتم قسم بخدا بدرستیکه این آیه
در کتاب خدا هم چنین است پس گفت السلام علیکم پس دو قدم را
بصف هم گذاشته و چند رکعت نماز کرد پس گفت اللهم انی قد
فعلت ما امرتنی به فانجز لی ما وعدتنی به یعنی خدا وند بدرستیکه
من کردم آنچه تو مرا امر کرده بان پس وفا کن از برای من آنچه مرا وعده
فرموده بان پس گفت اگر احدی باقی میماند من با خود گفتم که خوا

کفتم ای پسر باقی میماند از برای من بسیر من بجهة حاجت من باو پس او
کفت ای پدر باقی میماند محمد رسول الله صلعم از برای امت خود پس من
بیرون رفتم و میکفتم بتحقیق بنده ام کامل تر از این زن و زن حق بلند
یاد کرده بود که دارد با کمل خصال و اجمل جلال او پس بدرستیکه
از زن بخود باید که چیزی مکروه دفع نمیکند و مفری از آن نیست
و جزع نفع نمیبخشد و کریه هلاک کننده را برنمیکرداند پس خود را
کرد بصبر جمیل و پسر خود را در نزد خدا حسبة و ذخیرهٔ نافعه از برای روز
فقر و فاقه خود قرار داد منقول است از ابن ابی الدنیا که کفت مرد عابدی
بود که نزد من می نشست پس بمن خبر رسید که مریض شده بعیادت او رفتم
پس ناکاه مرک باو نازل شد مادر عجوز کبیره نزد او بود و مادر باو نظر
میکرد تا آنکه چشم او بسر او بسته و ثوبی بر روی او کشیده شد پس کفت
رحمت کند ترا خدا ای پسرک من بدرستیکه بود بما نیکی کننده و بر ما
مهربان پس صبر کند مرا خدا بر مصیبت تو صبر پس بتحقیق بودی
که طول میدادی قیام را یعنی شب زنده داری را و بسیار میکرفتی روزه را
محروم نکند خدا ترا ابجر آنکه آرزو کردی با کردم از رحمت او
و شکوه کرد اند در نو غزا پس نظر بمن کرد و کفت ایها العابد قد
رایت واعظا و مخبر معک و از جمله زنهای با صبر و تحمل و ادب باد روز





بود که ولد خود را شهید خواست در رکاب سبط رسول خدا ابا عبدالله
ائمه هدی خامس اصحاب کسا سید الشهدا علیه و علی اصحابه و آله
الاف التحیة والثنا و تفصیل قول و فعل این زن صالحه در این وقعه
در السنه مشهور و در کتب مسطور است احتیاج بذکر ندارد ما را
تا منه در این تخیر مناسب مقام ارباب مصیبات اجمالا باید دانست که سرّ اواد
و لایق بحال بندهٔ ذلیل که مورد عنایت و مراحم بواسطهٔ نزول بلا
از رب جلیل شده این است که قولا و فعلا جز حمد و شکر و تسلیم
و رضا از جوارح او چیزی صادر و ظاهر نشود و از صنع خداوند
رزاق فیاض و واهب العطا با هیچ وجه ملال در دل خود راه ندهد بلکه
هر چند نایرهٔ نار فرقت احبه و اولاد را در مکمن فؤاد در التهاب بیند
در اطفا شرار آن جز سلسال عذب محبت خداوند ودود وهاب
چیزی را لایق نداند بلکه شایسته آنکه سر محبت و لذت جمیع مصائب
زن و فرزند را نه ز شرف فنا و مایل بجواب بلاء خود را بمقابل بنده الله
روحانیه معنویه و مشارکت احبا حقیقیه از انبیا و اولیا داند از الله
بلذات مصیبت و بلیه کشانیده و باین مقام ناظر است الخبر در کافی
از عبید بن زراره روایت کرده که کفت شنیدم ابا عبدالله ع میفرمود
ان المؤمن من الله لبافضل مکان ثلاثا انه لیبتلیه بالبلاء ثم ینزع

نفس عضو عضو من جسده وهو یحمد الله علی ذلک توضیح
مقصود از این عایده در ضمن دو فایده بر وجه اجمال مناسب است
فایده اولی در انچه قولا مناسب و سزاوار مصاب است ثقة الاسلام
محمد بن یعقوب کلینی که از اعاظم علمای شیعه امامیه است در کافی
بسند خود از جناب امام همام ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق ع
روایتکرده که انسرور از جد اطهر خود فخر کاینات ص روایت فرموده
که فرمود اذا مات ولد العبد المؤمن قال الله تعالی للملئکة اقبضتم ولد عبدی
فیقولون نعم فیقول قبضتم ثمرة فؤاده فیقولون نعم فیقول ماذا
قال عبدی فیقولون حمدک واسترجع فیقول الله تعالی ابنوا لعبدی
بیتا فی الجنة وسموه بیت الحمد یعنی وقتیکه ولد بنده مومن بمیرد
خدای تعالی بملئکه خود میفرماید با انکه چیزی براو پوشیده نیست
ایا قبض روح ولد بنده مرا کردید گویند بلی میفرماید قبض کردید
میوه دل اورا گویند بلی میفرماید پس چه گفت بنده من گویند حمد کرد
ترا و استرجاع کرد پس خدای تعالی فرماید بنا کنید از برای بنده من خانه
در بهشت و نام انرا بیت الحمد گذارید و از ترمذی که از علمای عامه است
منقول که همین حدیث را از رسول خدا ص روایتکرده و نیز در کافی
بسند صحیح از عبد الرحمن بن الحجاج از جناب صادق و کاظم علیهما السلام

والله اعلم بما قال





روایتکرده که فرمودند ان الله لیعجب من رجل یموت له ولد وهو یحمد الله
فیقول یا ملائکتی عبدی اخذت نفسه وهو یحمدنی بدانکه تعجب
در مقام مجاز است بمعنی استعظام واستحسان یعنی بدرستیکه
خدا امر اورا تحسین میکند بنده را که ولد او بمیرد و او خدا را حمد کند
پس میفرماید ای ملائکه من بنده من جان او را گرفتم و او حمد میکند
مرا و تواند بود که مراد حمل ملئکه بر تعجب باشد و نیز در کافی از جناب
از جناب امام محمد باقر ع روایتکرده که فرمود مات طاهر بن رسول
الله ص فنهی رسول الله ص خدیجة عن البکاء فقالت بلی یا رسول الله
ولکن درت علیه الدریرة فبکیت فقال اما ترضین ان تجدیه
قائما علی باب الجنة اطهرها مکانا واطیبها قالت وان ذلک کذلک
قال الله اعز واکرم من ان یسلب عبدا ثمرة فؤاده فیصبر ویحتسب ویحمد
الله عز وجل ثم یعذبه محصل ترجمه انچه مناسب مقام است اینکه
خدا اجل واکرم از این است که میوه دل بنده را بگیرد پس او صبر
وحمد کند وطالب ثواب باشد پس او را عذاب کند و نحو همین
مضمون را ابن جابر از انس و ع روایتکرده در زند وفات قاسم بن
رسول الله ص الا انکه در اینجا خدیجه فرمود ما یبکیک و در ذیل
او فرمود و ذلک لکل مومن ان الله عز وجل احکم واکرم من ان یسلب

المؤمن ثمرة فواده ثم لیعذبه بعدها ابدا و در ثبس المجد بن شیخ
صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه مرسلا از انسرو روایت کرده
که فرمود اربع من کان فیه کان فی نور الله الاعظم من کان عصمة امره
لا اله الا الله وانی رسول الله ومن اذا اصابته مصیبة قال انا لله
وانا الیه راجعون ومن اذا اصاب خیرا قال الحمد لله رب العالمین
ومن اذا اصاب خطیئة قال استغفر الله واتوب الیه یعنی چهار چیز است
که هر که در وان باشد در نور اعظم خدا است کسیکه عصمت و حافظه
امر او شهادت بیگانگی خدا و پیغمبری من باشد و کسیکه هر گاه
مصیبتی باو رسد انا لله وانا الیه راجعون گوید و کسیکه هر گاه
خیری باو رسد الحمد لله رب العالمین گوید و کسیکه اگر گناهی کند
استغفار و توبه کند نجدا از ابن عباس منقول است که گفت قال
رسول الله صلی الله علیه و آله ان للموت فزعا فاذا اتی احدکم وفاة اخیه فلیقل انا لله
وانا الیه راجعون وانا الی ربنا لمنقلبون اللهم اکتبه عندک من
المحسنین واجعل کتابه فی علیین واخلف علی عقبه فی الاخرین
اللهم لا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده یعنی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که بدرستیکه
از برای مرگ فزعیست پس هر گاه یکی از شما را وفات برادر او برسد
پس بگوید انا لله تا اخر و در ثواب الاعمال از جناب صادق علیه السلام روایت





کرده که فرمود من الهم الاسترجاع عند المصیبة وجبت له الجنة کسی که
الهام کرده شود استرجاع از نزد مصیبت هر آینه بر او واجب میشود
در مجمع البیان از نجر غالمیان منقول است که فرمود من استرجع عند
المصیبة جبر الله مصیبته واحسن عقباه وجعل له خلفا یرضاه
یعنی کسیکه استرجاع کند در نزد مصیبت تلافی میفرماید
خدا مصیبت او را و عقبای او را نیکو میکند و قرار میدهد از برای
او خلف و عوضی که بپسندد از او و نیز فرموده و قال من اصیبت بمصیبة
فاحدث استرجاعا وان تقادم عهدها کتب الله له من الاجر مثله یوم
اصیب یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که را برسد مصیبتی پس تازه کند
استرجاع را اگر چه عهد آن مصیبت پیش باشد و زمان آن گذشته
باشد جمع میکند یا مینویسد خدا از برای او از اجر مثل اجرهمان
روز مصیبت را و از جناب امام همام سید الشهداء منقول است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود من اصابته مصیبة فقال اذا ذکرها انا لله
وانا الیه راجعون جدد الله له اجرها مثل ما کان له یوم اصابته
یعنی کسیکه برسد او را مصیبتی پس هر وقت که آن مصیبت را یاد
آورد بگوید انا لله وانا الیه راجعون تازه میکند خدا اجر او را
مثل اجر یکه بود از برای او در روز یکه مصیبت باو رسید و این

و نیز بسند معتبر از کافی از داود بن زربی از جناب صادق ع باین لفظ روایت
کرده من ذکر مصیبته ولو بعد حین فقال انا لله وانا الیه راجعون
والحمد لله رب العالمین اللهم اجرنی علی مصیبتی واخلف علیّ افضل
منها کان له من الاجر مثل ما کان عند اول صدمته از ام سلمه زوجه
رسول خدا ص منقول است که گفت روزی ابو سلمه از خدمت پیغمبر ص
نزد من آمد وخبر داد که شنیدم از رسول خدا ص کلامی که مرا خوشحال
ومسرور نمود زیرا که فرمود لا یصیب احدا من المسلمین مصیبة فیسترجع
عند مصیبته ثم یقول اللهم اجرنی فی مصیبتی واخلف لی خیرا منها الا
فعل ذلک به یعنی نمیرسد احدی از مسلمانان را مصیبتی پس استرجاع
کند نزد آن مصیبت پس بگوید خدایا اجر بده مرا در مصیبت من
یا پناده مرا بسبب آن وعوض قرار ده از برای من بهتر از آن را مگر آنکه خدا
چنانکه خواسته با او سلوک میفرماید ام سلمه گوید من همین را
از ابو سلمه حفظ کردم بعد از آنکه ابو سلمه وفات کرد من استرجاع
کردم وگفتم اللهم اجرنی فی مصیبتی واخلف لی خیرا منه پس رجوع بنفس
خود نمودم وبا خود گفتم از کجا میسر میشود از برای تو بهتر از ابی سلمه
پس چون زمان عده‌ام گذشت در روزی مشغول دباغی کردن پوست
بودم که رسول خدا ص بر من در دخول گرفتند پس دست خود را از قرظ





شستم واذن ورود دادم پس داخل شدند وبساده از پوست که در میان
آن لیف خرما بود از برای آنجناب گستردم وبر آن نشستند پس مرا
بسوی خود خطبه فرمودند واظهار تزویج کردند چون از سخن فارغ شدند
عرض کردم مرا چه عرض که از برای من در شما میل ورغبتی نباشد
لکن من زنی هستم که سخت غیرتم میترسم که از من چیزی بر خلاف طبع
مبارک بر بینی وخدا مرا با آن عذاب کند ودیگر من زنی هستم
که پا در سن گذاشته‌ام ومن صاحب عیال هستم فخر انبیا فرمودند اما آنچه
از سن ذکر کردی پس من نیز به سن تو رسیده‌ام واما آنچه از عیال
ذکر کردی پس اجر ایشان بر من است که عیال تو عیال من است
ام سلمه پس از تسلیم وقبول گفت خدا عوض داد مرا بهتر از ابی سلمه را
که رسول خدا ص باشد در کافی مرویست که رسول خدا ص هر وقت با بیان
میرسید امری که او را مسرور میکرد میفرمود الحمد لله علی هذه النعمة وهر وقت
مصیبتی رو میداد میفرمود الحمد لله علی کل حال واز علی بن رباط
مرفوعا روایت کرده که گفت کان ابو عبد الله ع یقول عند المصیبة
الحمد لله الذی لم یجعل مصیبتی فی دینی والحمد لله الذی لو شاء ان یکون
مصیبتی اعظم مما کانت والحمد لله علی الامر الذی شاء ان یکون فکان
ونیز در کافی از عبد الحمید بن ابی جعفر فراء روایت کرده که گفت ابو جعفر

یعنی امام محمد باقر ع دندانی زدند انها ای وکنده شد پس از ان کفت
خود کند اشت و کفت الحمد لله الی اخر الحدیث در من لا یحضره الفقیه
از فخر الاوایل والاواخر جناب امام محمد باقر ع روایت کرده که فرمود
ما من مؤمن یصاب بمصیبة فی الدنیا فیسترجع عند مصیبته فیصبر
حین تفجاه المصیبة الا غفر الله له ما مضی من ذنوبه الا الکبایر التی
اوجب الله عز وجل علیها النار وکلما ذکر مصیبة فیما یستقبل
من عمره فاسترجع عندها وحمد الله عز وجل غفر الله کل ذنب اکتسبه
فیما بین الاسترجاع الاول الی الاسترجاع الاخیر الا الکبایر من الذنوب
یعنی مؤمنی نیست که برسد او را مصیبتی در دار دنیا پس استرجاع
کند نزد ان مصیبت و صبر کند در وقتیکه ناکهان مصیبت عارض او شود
مکر اینکه میامرزد خدا کناهانی که کذشته او را مکر کناهان کبیره که خدا
تعالی وعید و الزام اتش بر انها فرموده و هر وقت که یاد اورد در باقی
از عمر خود مصیبتی پس استرجاع کند در این وقت و حمد کند خدای
عز و جل را میامرزد هر کناهی اکه در میان این دو استرجاع کرده غیر
از کناهان کبیره را و در کافی همین مضمون بسند خود از معروف بن
خربوذ از جناب صادق ع روایت کرده و تصریح باستثنا کبایر نفرموده
و از امور مناسب الصبر و از مضان نماز کردن است چنانچه در خبر بوده





عبد الله بن سلام امده که رسول خدا ص بود ند که هر کاه سختی باهل
او نازل میشد ایشان را امر بصلوة میکرد و میخواند و امر اهلک
بالصلوة واصطبر علیها منقول است که ابن عباس هر کاه مصیبتی
باو میرسید یا میشد وضو میکرفت و دو رکعت نماز میکرد و میکفت
اللهم قد فعلنا ما امرتنا فانجز لنا ما وعدتنا و بکر منقول است که خبر مرک
برادر او که باو رسید در سفر بود استرجاع کرد و از راه دور شد
و فرود امد و دو رکعت نماز کرد و نشستن را در دو رکعتین طول داد
پس برخواست سوار راحله خود شده براه افتاد و میکفت استعینوا
بالصبر والصلوة وانها لکبیرة الا علی الخاشعین از عبادة بن
عباده بن الصامت منقول است که کفت چون عباده را وفات
رسید کفت فراش مرا بیرون برید بسوی صحن پس چنان کردند پس
کفت جمع کنید برای من اموال و خدم و همسایکان مرا و هر که بر من داخل
میشود چون جمع کردند کفت بدرستیکه این روز دائمی بینم مکر اخر روز
از روزهای دنیا و اول شبی از شبهای اخرت و نمیدانم شاید تقصیر
از من بدستهای شما صادر شده باشد قسم بکسی که جان
عباده در قبضه قدرت او است که قصاص مرا روز قیامت
هر که در خود چیزی می بیند پیش از انکه جان من بدر رود قصاص نماید

كفتند تو بيد بودی موذن نبوت پيغمبر كه بخدا می بد نكفتی كفت اما غير بوده
بخشيد بد كفتند بلی كفت اللهم اشهد خدايا شاهد باش پس كفت
وصيت مرا حفظ كنيد كسی از شما كو به بر من نكند پس از انكه جان
بدرود وضو بكيريد و نيكو كنيد وضو را پس هر يك از شما بمسجد
داخل شود و نماز كند پس استغفا كند برای اعضا و خويش كه خدای
عزوجل ميفرمايد واستعينوا بالصبر والصلوة پس سرعت كنند در اينكه
مرا بقبر بسپارند و اثر بخشند مرا و دريد اه فايده ثانيه
مصابر بر او است كه ساير اعضا و جوارح ساكن و مطمئن
داشته و فاز ظاهر و سكينه باطن را از دست ندهد و حقيقت
بزبان ميرانند از استرجاع بقلب هم منكر آن شود تا انكه دل آن با
متفق شود و اطمينان قلب كه سلطان است ساير جوارح كه جنود
و توابع ميباشند در كمال اطمينان از مشاغل خود تعدی نكنند
و اين نشايد و مفاز و ل بلا على تفاوت مراتبه كه بر خلاف شهوت طباع
مبسر نميشود مكر بتقويت دواعی و تذكره بواعث و تضعيف قوت هوی
مقتضيات جزع و اضطراب طبع از اهم امور است بر امضا اين است كه خود
دل را از ياد ملاحظه و محبت صبا محبوب مفقود كه قبر انكيز است و مخرب
بنيان صبر و طاقت است باز ثواب موعود و قرب بمرضات رب و دود مصروف

داشته



[illegible]

داشته از الم مفارقت و مصيبت و شكرك لذت مواصلت و نعمت
در اخر يابد و اين تسليه بچند تذكره ميسر است تذكره اولى
اينكه بلا باعث نجات از تبعات كثيری از معاصی و دوری از عذاب اليم
جهنم او و هر چند در عظم معصيت و منع ان اكر چه كبيره نباشد شدت
عذاب و طول ان اكر چه خلود دائم نباشد بيشتر تامل كند اذ خلل
در ثبات قلب خواهد بود تذكره ديكر اينكه بلا فی الجملة موجب
خلاصی كثيری از شدتها و عطش روز محشر كه اكر بلا نديده
يك ساعت در ان روز بنظر در ان خواهد نمود بسا باشد هزاران
احبه او را از ان فلاخ خواهد كرد تا انكه روزش مستخلص شود و هر چه
طول روز حساب كه معادل هزار سال است و شدت تبعات و اهوال ان را
كه بند كرد و مراجعه تا ظاهر شود بيشتر كند ثبات بيشتر ميكردد
تذكره ديكر اينكه در بلا فوز بجنان عدن و تنعم بانواع نعم بهشت
خواهد بود تذكره ديكر اينكه در بلا رضا خدا است و موجب
رضای او از عبد مبتلا خواهد بود و اين از همه بالاتر بلكه لب عمده و اصل
جوهر بهشت اهل معرفت و نظر است و رضوان من الله اكبر تذكره ديكر
اينكه در وقت مصيبت بخاطر او در روز مصيبت خود را نكه همين
طور نوكه خود در مصيبت بد با مادر يا فرزند و برادر يا اقارب ديكر

مبتلا است فرد است که ایشان هم از برای رفقا او در مصیبت و ابتلا بلکه اکثر
او ثبات را از دست داده بسا باشد ایشان هند و اگر او به مال و مکنت و کار
ایشان ناسف خورد شاید ایشان مخلفات او را قرة العین دانند و روزی کسی
مصیبت خود و انتقال از این دار را مجرد بلاد دیگر اگر خوب
متذکر شود و در تفاصیل محبوبهای خود از اقارب و اموال که چه میکنند
و چه میشوند کی تامل کند و اینکه خود بعد از نزول بانخانه غربت
و بیت وحشت فرد او حیدا تحت الاحجار چه میکند البته دل او در
مصیبت دیگران انجا بند نمیرود بلکه اگر همین موت خود را مجرد املاحظه
کند کفایت میکند و حال انکه ما بعد فرق بر زکرو صعبتر است
چنانچه در فقیه از جناب امام جعفر صادق ع روایت کرده که فرمود
ان بین الدنیا و الاخرة الف عقبة اهونها و ایسرها الموت و نذکره
دیگر اینکه این غفلتی که عارض شده که خود را دائمی و برقرار فرض میکند
و از مفارقت ولد مثلا میخواهد ثبات را از دست دهد متنبه شود
که غلط است بلکه چشم را البته خود را از خواب بیدار کند که این
قدر رنجها که نداری سفر را کما ینبغی ببیند باقی نمانده و بستابام
یا فردا او هم بولد خود ملحق میشود بلکه اگر چه ولد از او دور شده لکن
او بنزدیکست چنانچه جناب امام المتقین امیر المؤمنین ع در بعض خطب





خود فرموده فسبحان الله ما اقرب الحی الی المیت للحاقه به و ابعد المیت
عن الحی لانقطاعه عنه یعنی سبحان الله چه بسیار نزدیکست زنده بمرده
بجهة اینکه ملحق باو میشود و از پی او میرود و چه بسیار دور است مرده
از زنده بجهة اینکه از او بریده شده و اگر این ملاحظه را نماید که
زمان عیش و سرور با ولد متوفی را مثلا از برای خود نقد ثابت
و برقرار نداند ثبات را بجهة امر خیالی از دست نمیدهد و این مقصد
منوط بتذکر حقیقت فناء دنیا و اعتبار بغیر و عبرت از گذشتگان است
که رسول خدا ص فرمود که جبرئیل گفت یا محمد عش ما شئت فانک میت
و احبب من شئت فانک مفارقه و اعمل ما شئت فانک ملاقیه یعنی
زنده کانی کن انچه میخواهی پس بدرستیکه خواهی مرد و دوست دار هرچه را
با هر که را اگر میخواهی پس بدرستیکه از ان جدا خواهی شد و هرچه میخواهی
بکن پس بدرستیکه با عمل خود ملاقات خواهی کرد و از جناب امام
جعفر صادق ع منقولست که فرمود بر زامد رسول خدا ص اندوهناک
پس ملکی بر او نازل شد با او کلیدهای خزینهای زمین بود پس گفت یا محمد
اینها کلیدهای خزینهای زمین است پروردگار تو میفرماید که باز
کن و بردار از انها هرچه خواهی بدون انکه کم شود از تو چیزی نزد من
پس حضرت فرمود دنیا خانه کسی است که از برای او خانه نباشد و از برای

دنیا جمع میکند کسی که عقل ندارد و ملک گفت قسم بکسی که ترا بحق
بر پیغمبری فرستاده که هر آینه بتحقیق شنیدم این کلام را از ملکی که
در آسمان چهارم میگفت در وقتیکه کالبدها بنر زاده شد در دیوان
علو نسبت ان الذین بنوا فطال بناؤهم واستمتعوا بالاهل والاولاد
جرت الریاح علی محل دیارهم فکانهم کانوا علی میعاد یعنی بدرستیکه
کسانیکه بناهای بلند بپا کردند و از اهل و اولاد تمتع و تلذذ بردند
بادها بر محل خانهای ایشان وزید و متفرق شدند پس گویا بر وعده
گاهی جمع آمده بودند از جناب امام حسن ع منقولست که در ذم دنیا
متمثل باین بیت میشدند یا اهل لذات دنیا لا بقاء لها ان اغترارا
بظل زایل حمق یعنی ای صاحبان لذت فانیه دنیای بی بقا بدرستیکه
فریب خوردن بسایه که زایل میشود حماقتست و روایتست که دو نفر را
در خانه تنازعی بود خدا خشتی از دیوار از میان را بصدا آورد
و گفت من پادشاهی بودم از پادشاهان هزار سال دنیا را مالک
شد پس از آنکه خاک شدم خزافی بعد از هزار سال مرا گرفت و خزف
کرد هزار سال دیگر ماندم پس ثانی و خشتمالی مرا خشت زد و اکنون مدتها
که من در این دیوار هستم چرا در این زمین نزاع میکنید دیگری و
که از خضر ع سؤال شد از عجیب ترین چیزیکه دیده فرمود عجیب ترین چیزیکه دیده ام





اینست که بشهری گذشتم که از آن بهتر در روی زمین ندیده بودم
پرسیدم چند است که این مدینه بنا شده گفتند سبحان الله آبا و اجداد
ما خود نمیدانند که کی بنا شده و از عهد طوفان نوح چنین بوده پس
غایب شدم از آن قریب پانصد سال بعد عبورم باینجا کردم دیدم زمین
و بالا شده کسی را ندیدم که از او سؤال کنم ناگاه شبانی چند دیدم که
گوسفند میچرانیدند از ایشان سؤال بلد را کردم گفتند نمیدانیم
قریب پانصد سال دیگر غایب شدم بعد باینجا آمدم دیدم جای آن بلد
دریا نشسته و غواص چند هستند که از آن لؤلؤ بیرون میآورند
ببعضی از ایشان گفتم از چه زمان این دریا در اینجاست گفتند سبحان الله
آبا و اجداد ما یاد ندارند مگر اینکه این دریا از زمان طوفان نوح
بوده پس نحو پانصد سال دیگر غایب شدم پس باز باینجا آمدم دیدم
آن آب فرو رفته و جای آن آجام و قصب روییده و در زمینهای آن هم
میرسد و صیادها هستند که صید ماهی در اینجا میکنند در زورق
کوچک ببعضی ایشان گفتم دریائیکه در اینجا بود چه شد گفتند سبحان الله
آبا و اجداد ما یاد ندارند که هرگز در اینجا دریا بوده باشد پس غایب
شدم قریب پانصد سال دیگر چون باینجا رفتم ناگاه دیدم که شهری نشسته
بر حالت اولی قلعه ها و قصرها و بازارها همه بپا ببعضی ایشان گفتم

که اجامی که اینجا بود چه شد و این بلد چه زمان بنا شده گفت سبحان الله
آبا و اجداد ما یاد ندارند مگر اینکه این بلد بحال خود از زمان طوفان
بوده پس قریب بپانصد سال از آن غایب شدم بعد باینجا رسیدم دیدم
نهر بالا شده و دود سنحی از آن بالا میرود که بسیار بدیدم که از او سؤال
کنم پس شبانی را دیدم گفتم شهری که در اینجا بود چه شد و این نهر چه
زمان حادث شده گفت سبحان الله آبا و اجداد ما یاد ندارند مگر اینکه
این موضع از وقتیکه بوده چنین بوده پس اینعجب ترچیز نیست که در سیاحت
خود در دنیا دیده ام فسبحان الله مبید العباد و در اینمقام ابواب بسیار
از آیات و اخبار و آثار وارد شده اند که در اعتبار مفتوح است و این ابیات وافی هدایت
اند کر کافیست که در سوره کهف فرموده واضرب لهم مثل الحیوة
الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض فاصبح
هشیما تذروه الریاح وکان الله علی کل شیء مقتدرا المال و
البنون زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات خیر عند ربک
ثوابا وخیر املا یعنی بیان کن ای پیغمبر از برای ایشان مثل زندگانی
دنیا را مثل آبی که نازل میکنیم ما از سمت بالا پس در هم فرو میرود
بسبب آن گیاه زمین یعنی انبات شد قوت پس بعد چندی صبح میکند شکسته
شده از ضعف و متفرق میکند از بادها و خدا بر هر چیز قدرت





دارد مال و پسرها زینت زندگانی دنیا هستند و اعمالی که باقیات
صالحات میباشند ثواب آنها نزد پروردگار تو بهتر است و طمع آرزوی
میباشند از جناب امیر المؤمنین علیه السلام ماثور است که فرموده لئن ساءنی دهر
عزمت تصبرا و کل بلاء لا یدوم یسیر و ان سرنی لم ابتهج بسروره
فکل سرور لا یدوم حقیر یعنی اگر روزگار بدی بمن رسد دل بر صبر
مینهم و هر بلائی که دوام ندارد جزئیست و اگر نیکی بمن رسد خوشحال
نمیشوم پس هر سروری که دوام ندارد پست است مگر با اینکه روی زمین فصل بهار
مانند نقش خانه ما مزین است فصل خزان بر برگ ریاحین چه میکند
منصف شو که لایق بر باد دادنست قال بعضهم تروح لنا الدنیا بغیر
الذی غدت و یحدث من بعد الامور امور و تجری اللیالی باجتماع و فرقة
و تطلع فیها الانجم و تغور فمن ظن ان الدهر باق سروره فذاک محال
لا یدوم سروره عفی الله عمن صبر الهم واحدا و ایقن ان الدهر لیس یدور
ابن خلکان در تاریخ خود گفته که پسر صغیری از فرزند قعرم نماز بر او کرد
و ملتفت مردم شد و گفت و ما نحن الا مثلهم غیر اننا اقمنا قلیلا بعدهم
ثم نرحل یعنی نیستیم ما مگر مثل اینها که مردند سوای اینکه ما کمی بعد از
اینها اقامت میکنیم پس ما هم رحلت میکنیم راوی گوید پس بعد از این
بفاصله ایامی فوت کرد تذکرهٔ دیگر آنکه مصنف الخطه مصا

وارده و بلیهای نازله بر سایر عباد را نماید و مشاهده کند که
این معنی را که او ارزو دارد که از بلاها مسلم و معاف باشد ایا از برا
که میسر شد انبیا و ائمه و اولیا و اتقیا ملوک و اغنیا فقرا و ضعفا
همه را از نوشیدن این شربت نصیبی داده اند و هیچ طایفه را برات
معافی از اینگونه سوانح نداده اند و بر واضح است که ارباب خرد و هوش
اگر این مطلب را متذکر شوند بمضمون البلیة اذا عمت طابت بلا اگر
و ثبات دل حاصل میشود منقول است که رسول خدا فرمود من عظمت
مصیبته فلیذکر مصیبتی فانها ستهون علیه یعنی هر که را بزرگ
شود مصیبتی پس بخواطر اورد مصیبت مرا پس بدرستیکه ان زود
است که اسان میشود بر او با انکه مصیبت من از آن کسی اسان میکرداند دیگر
منقول است که انسرور در مرض موت فرمودند ایما عبد من امتی اصیب بمصیبة
بعدی فلیتعز بمصیبتی عن المصیبة التی تصیبه بغیری فان احدا من
امتی لن یصاب بمصیبة بعدی اشد علیه من مصیبتی یعنی هر بنده
از امت من که برسد او را مصیبتی بعد از من پس تسلی دهد خود را
بمصیبتی که باو رسیده بواسطه من از مصیبتی که باو رسیده
غیر من پس بدرستیکه احدی از امت من نمیرسد او را هرگز مصیبتی
بعد از من که سخت تر باشد بر او از مصیبت من و در خبر دیگر منقول است که از





عباس از جناب مستطاب منقول است که فرمودند اذا اصاب احدکم مصیبة فلیذکر
مصیبته بی فانها من اعظم المصائب یعنی هر گاه یکی از شما را مصیبتی
رسد بخواطر اورد مصیبت خود را بواسطه من پس بدرستیکه
این مصیبت از بزرگترین مصیبتها است و در فروع کافی مسند است
که فرمود من اصیب بمصیبة فلیذکر مصیبته بی فانها اعظم المصائب
و در کافی از ثقة الاسلام از جناب باقر ع روایت کرده که فرمود ان اصبت بمصیبة
فی نفسک او فی مالک او فی ولدک فاذکر مصابک برسول الله
فان الخلائق لم یصابوا بمثله قط و همین مضمون را از جناب صادق ع
نیز روایت کرده و نیز روایت کرده از انسرور که فرمود من اصیب بمصیبة
فلیذکر مصابنا بالنبی ص فانه من اعظم المصائب از جناب امیر المومنین ع
ماثور است که چون سیدة النسا جناب فاطمه زهرا را مستجاب ثوب او
دیدند و کردند و انحضرت را مرثیه گفتند فرمود لکل اجتماع
من خلیلین فرقة ۰ و ان الذی دون الممات قلیل ۰ اری
از دو دوست جدائی است و هر آنچه کمتر از مرگ است اندک است می بینم
علل الدنیا علی کثیرة ۰ و صاحبها حتی الممات علیل ۰ و ان افتقادی
تا خوشیهای دنیا را بر خود بسیار و صاحب آن علیل است تا مفقود شدن و بدرستیکه نیافتن من
فاطما بعد احمد ۰ دلیل علی ان لا یدوم خلیل ۰ و در دیوان در
فاطمه را بعد از پیغمبر دلیل است بر اینکه باقی نمی ماند دوستی
در عداد این ابیات ابیاتی دیگر ماثور است و نیز فرموده

الفراق

الا ایها الموت الذی لست تارکی • ارحنی فقد افنیت کل خلیل

اراک بصیرا بالذین احبهم • کانک تنحو نحوهم بدلیل وچون شهر

مبارک را نقض کرد از خاک قبر او متمثل بقول بعضی بیخبر شد

فرمود اقول وقد فاضت دموعی حسرة • اری الارض تبقی والاخلاء

تذهب • اخلاء لو غیر الحمام اصابکم • عتبت ولکن ما علی الموت

معتب و نیز که انسرور فرمودند که کنت بفدک فی بعض

حیطانها وقد صارت لفاطمة فاذا انا بامراة قد هجمت علی وفی

یدی مسحاة وانا اعمل بها فلما نظرت الیها طار قلبی مما تداخلنی من

جمالها فشبهتها بثبینة بنت عامر الجمحی وکانت من اجمل نساء قریش

فقالت یا ابن ابی طالب هل لك ان تتزوج بی فاغنیك عن هذه

المسحاة وادلك علی خزائن الارض فیکون لك الملك ما بقیت ولعقبك

من بعدك فقال لها من انت حتی اخطبك من اهلك قالت انا

الدنیا قال لها فارجعی واطلبی زوجا غیری فاقبلت علی مسحاتی

وانشات اقول یعنی در بعض باغهای فدک بودم در وقتی که منتقل

بفاطمه شده بود ناگاه زنی بر من فرود امد ودر دست من بیلی بود که با آن

کار میکردم چون نظرم براو افتاد دل من پرید از انچه داخل شد بر من





از جمال او پس تشبیه کردم او را بثبینه دختر عامر جمحی واو از جمیلترین

زنهای قریش بود پس گفت ای پسر ابیطالب ایا میخواهی مرا تزویج

کنی تا انکه ترا بی نیاز کنم از این بیل وبنمایم بتو خزاین زمین را پس

پادشاهی از برای تو وذریه تو بعد از تو باشد پس حضرت فرمود

کیستی تو تا من ترا از اهل تو خطبه کنم گفت من دنیایم حضرت باو فرمود

برگرد وطلب کن شوهری غیر از من پس فرمود که رو به بیل خود کردم

وشروع کردم میگفتم • لقد خاب من غرته دنیا دنیة • وما هی

ان غرت قرونا بطائل • اتتنا علی زی العزیز بثینة • وزینتها

فی مثل تلك الشمائل • فقلت لها غری سوای فاننی • عزوف عن

الدنیا ولست بجاهل • وما انا والدنیا فان محمدا • احل صریعا

بین تلك الجنادل • وهبها اتتنی بالکنوز ودرها • واموال

قارون وملك القبائل • الیس جمیعا للفناء مصیرنا • ویطلب من

خزانها بالطوائل • فغری سوائی اننی غیر راغب • بما فیك من ملك

وعز ونائل • فقد قنعت نفسی بما قد رزقته • فشانك یا دنیا واهل

وهب لها تننا بالکنوز ددها

العوایل فانی اخاف الله یوم لقائه واخشی عذابا دائما غیر زایل

پس بهشت ... از عذاب روز ملاقاتش و می ترسم از عذاب همیشه زایل نشو

کمال الدین بن طلحه شافعی در کتاب مطالب السؤال از بعضی حکایت

کرده که چون جناب سید الشهدا متوجه کوفه شد فرزدق بن غالب شاعر

با او ملاقات کرد و گفت یا ابن رسول الله چگونه رکون و اعتماد باهل

کوفه میکنی و حال آنکه ایشان پسر عم تو مسلم بن عقیل و شیعیان

او را کشتند پس حضرت بر مسلم ترحم کرد و فرمود صار الی روح الله

ورضوانه ما انه قضی ما علیه وبقی ما علینا پس این ابیات را که در دیوان

علویه بفرزدق خواندند فان تکن الدنیا تعد نفیسة فان ثواب

پس اگر ... دنیا ... شمرده شود ... پس بدرستیکه ثواب

الله اعلی وانبل وان تکن الابدان للموت انشأت فقتل امرء

خدا ... و اگر ابدان ... برای مردن خلقت شده پس کشته شدن مرد در

الله بالسیف افضل وان تکن الارزاق قسما مقدرا فقلة حرص

راه خدا ... بهتر است و اگر باشد روزیها بهره مقدر پس کم حرص بودن

المرء فی الکسب افضل وان تکن الاموال للترک جمعها فما بال متروک

آدمی در کسب ... و اگر ... جمع کردن مالها از برای ترک است پس ...

به المرء یبخل مروی است که سلیمان بن داود ع روزی باصحاب خود

... بخل میکند

فرمود که خدا تعالی بمن ملکی عطا کرده که سزاوار کسی بعد از من نیست

مسخر کرده است برای من باد و انس و جن و طیور و وحوش را و لسان

طیور را تعلیم من کرده و از همه چیز بمن عطا کرده و با جمیع اینها تمام

سرور من یکروز تا شب و من دوست میدارم اینکه فردا داخل قصر شوم





وباعلای آن بالا روم و بممالک خود نظر کنم پس قدغن نمود که فردا

کسی در قصر بر او داخل نشود چون فردا شد عصا را بدست گرفت و تنها

موضعی از قصر خود بالا رفت تکیه بعصا کرده تماشای ممالک خود را

باشادی و فرح میکرد ناگاه دید جوانی نیکو رو و لباس در قصر

نمایان شد پرسید باذن که داخل شدی گفت باذن صاحب خانه

سلیمان گفت صاحب خانه سزاوار تر است از من پرسید کیستی گفت

ملک الموت گفت این بر چه آمده گفت بجهت قبض روح تو پس او را قبض

کرده بهمان حالی که تکیه بعصا کرده بود ما شاء الله بهمان نحو بتکیه

زده کان در حضور او از جای خود تخلف نکردند و سخنها در باره او

مختلف شد یکی نسبت داد او را بسحر و دیگران بخدائی و فایل شدند

نظر بعدم اکل و شرب و خواب و مؤمنین باعتقاد پیغمبری او بودند

تا آنکه دابة الارض عصای او را خورد و افتاد فلما خر تبینت

الجن ان لو کانوا یعلمون الغیب ما لبثوا فی العذاب المهین سید جلیل

نعمة الله جزایری ره حکایت کرده که شهر بزرگی در فارس نزدیک

کوهی و آثار او هست که از یک سنگ بنا شده و چهار پایان آن را

میروند و دزدان در چهارها بسیار است و بالای آن شهر مجلس بزرگی

هست که از برای آن سقفی بوده و حال موجود نیست ولکن ستونهای

مربع
حجری
مربع
مربع
مصاب

ان موجوداست وهر یک از انها سنگ سیاهیست که نزدیک بمنارهٔ آت
در ارتفاع ودر آن جماهست از یکسنگ وراههای آن وضع عجیبی
دارد زیراکه راه هرچه طول داشته باشد از چهار سنگ تصنع کرده اند
یکسنگ در زمین یکی در سمت راست یکی در سمت چپ چهارم در سقف
واز جانب فوقانی ادبرا نور وروشنی سوراخها دارد فرموده که خبر
دادند مارا اهل آن بلاد که این شهر از بناهای جن است از برای
سلیمان ودر بعض سنگهای اند ید که این دو بیت نوشته شده
این الملوک التی کانت مسلطة • حتی سقیها بکاس الموت ساقیها •
کم من مداین فی الآفاق قد بنیت • امست خرابا ودان الموت اهلیها
ودر دیوان علوی در حدادیند و بیت ابیات بکرهم ماثور
وهم چنین نظم ابیات بعد با اختلاف بسیاری با تقدیم وتاخیری
مذکور بعلاوهٔ زیاداتی یکی منقول است که بر شهر سیف بن ذی یزن
که از اعظم پادشاهان بود این ابیات یافت شده • باتوا علی
قلل الجبال تحرسهم • غلب الرجال فلم تنفعهم القلل • واستنزلوا
من معالی عن معاقلهم • فاسکنوا حفرا یا بئس ما نزلوا • ناداهم صارخ





من بعد ما دفنوا • این الاسرة والتیجان والحلل • این الوجوه التی
کانت محجبة • من دونها تضرب الاستار والکلل • فافصح القبر عنهم
حین سائلهم • تلک الوجوه علیها الدود ینتقل • قد طال ما اکلوا
یوما وما شربوا • فاصبحوا بعد ذاک الاکل قد اکلوا گویند که بر تربت سیف بن ذی
یزن این ابیات نوشته شده • من کان لا یطأ التراب برجله • وطأ التراب بصفحة الخد •
من کان بینک فی التراب وبینه • شبرا کان بغایة البعد • لو بعثرت
للناس اطباق الثری • لم یعرف المولی من العبد • هذه منازل
اقوام عهدتهم • یوفون بالعهد مذ کانوا وبالذمم • حکایت شده که بر قصر بعض
پادشاهان نوشته شده تبکی علیهم دیار کان یطربها • ترنم المجد بین الحلم والکرم •
ونغار نیز گفته شده ناصر خسرو براهی میگذشت مست ولا
یعقل بر گور میخوارگان دید قبرستان و مرزرو برو • بانگ بر زد
گفت ای نظارگان • نعمت دنیا ونعمت خواره بین • اینش نعمت
اینش نعمت خواره کان • در اخبار آمده که اسکندر رومی با عسکر
خود گذر کرد بر مردی که در مقبرهٔ نشسته وپیش روی او استخوانهای

پوسیده وکاسه‌های سر کهنه شده جمع شده ودر آنها نظر میکند
اسکندر گفت باین استخوانها چه میکنی گفت در این مقبره جمعی از
فقرا وجمعی از پادشاهان دفن شده اند خواستم که بشناسم و از هم
جدا کنم استخوانهای پادشاهان را از عظام فقرا پس هرچند در این جماجم
وعظام نظر میکنم تمیز این از آن نمیدهم اسکندر را از او گذشت
وگفت والله غرض مرا قصد نکرده و باین سبب طلب کرد موضعی که در آن را
وفا نکرده مرو که داود بر غاری گذر کرد در آن داخل شد مردی
وعظیم الخلقه در آن دید ودر نزد سر او سنگی بود که در آن نوشته شده
بود این مضمون من پادشاهم هزار سال پادشاهی کردم و هزار
شهر را مفتوح کردم و هزار لشکر را منهزم کردم و هزار دختر از دخترهای
پادشاهان را تصرف کردم پس منتقل شدم باینجا که می‌بینی خاک فراش من
شده وسنگ تکیه گاه من و کرمها وجانوران همسایه‌های من پس هر که
مرا ببیند فریب دنیا را نخورد چنانچه مرا فریب داد از معمر حکایت شده
که گفت با حضرت امیرالمؤمنین ع بودم وقتیکه اراده حرب معویه را داشت
پس نظر کرد بکاسه سری در سمت فرات که زمانها بر آن گذشته بود حضرت
از آن خواند جواب داد لبیک و در پیش روی او میغلطید و تکلم بکلام
فصیح میکرد پس فرمود برگرد برگشت بجای خود پس از فراغ از حرب





هردان کله سر پوسیده کهنه دید بهم فرمود از اینها و دید بین بار زیانم
خود از حرکت داد و فرمود خبر ده مرا که کیستی فقیر یا غنی شقی یا سعید
ملک یا رعیت آن کله بزبان فصیح گفت السلام علیک یا امیرالمؤمنین
من پادشاه ظالمی بودم ومن پرویز بن هرمز پادشاه پادشاهان ملک
مشارق و مغارب سهل و جبل بر و بحر شدم هزار شهر در دنیا کردم
هزار پادشاه را کشتم پنجاه شهر بنا کردم پانصد هزار جاریه بکر را
افتضاض کردم و خریدم هزار بنده ترکی و هزار بنده ارمنی و هزار
رومی و هزار زنگی و هفتاد دختر از دخترهای سلاطین را تزویج کردم
و پادشاهی در زمین نبود مگر آنکه من براو غلبه کردم و با اهل او
ظلم کردم چون ملک الموت نزد من آمد گفت یا ظالم یا طاغی خالفت
الحق لرزه بر اعضای من افتاد و هفتاد هزار پادشاه زاده در حبس من
بود از حبس بیرون رفتند چون روح مرا گرفت اهل زمین از ظلم من ساکن
شدند ومن معذبم در آتش ابد الابدین و خدا هفتاد هزار زبانیه
بمن موکل کرده در دست هر یک گرزی از آتش هست که اگر بکوهها
زمین زده شود سوخته و پراکنده میشوند و هر وقت که ملکی از ایشان
از آنها میزند آتش من شعله میکشد پس ناله میکند خدا از او غضب
میکند مرا بسبب ظلم بر بندگان و همیشه هم چنین موکل کرده است

خدا تعالی بعدد هر موئی که در بدن من هست ماری و عقربی که مرا میگزند
و از حیات و عقارب میگویند که این جزاء ظلم تست بر بندگان خدا
پس محمد ساکن شد و جمیع لشکر حضرت گریستند و بر سر زدند و گفتند
یا امیر المؤمنین ما خوشنودیم بعد از آنکه پیغمبر خدا مارا اعلام
کرد و ما بحق و نصیحت خود دانا گردیده ایم و از تو چیزی که میشود پس ما را
حلال کن بتقصیری که در حق تو کردیم و بغیر تو بر مقام تو راضی شدیم
بدرستیکه ما پشیمانیم پس حضرت امر بدفن محمد فرمود و در آن وقت آب
نهروان از رفتن ایستاد و هر سماک و ماهی که در آب بود بالا آمدند و با آن حضرت
تکلم کردند و دعا با او کردند و شهادت با امامت او دادند و در این باب
گفته شده سلام علی زمزم و الصفا سلام علی سدرة المنتهی لقد
کلمتک لدی النهروان نهارا حیتان اهل النهی و قد بذلک حیتانها
تنادیک عن غمرها بالولاء و تطویل در امثال این حکایات از وضع کتاب
خارج است مقصود از التفات و فکر مصاب است با امثال و نظایر این وقایع
تذکرهٔ دیگر آنکه مصاب ملاحظه کند که خداوند بکر نعمت ایجاد و سایر
نعمتها را که از جمله ولد باشد با او داده البته با او و ولد او سلوک نمی نماید
مگر آنچه اصلح بحال ایشان باشد پس آنچه مصاب بخاطر میرسد که اگر ولد
مانده بود چنین و چنان میکرد همه ناشی از غفلت است خصوصا با آنکه علم



بعاقبت امور ندارد شاید اگر مانده بود کارها میکرد که فساد دارین
بر آنها مترتب میشد و خوار بوده مرا او را میکرد و مروی است که بنده دعا
میکند که خدا او را رحم کند و دعای او را مستجاب نکند در امثال
این سوانح خدا تعالی بملائکه میفرماید کیف ارحمه من شئ به ارحمه
چگونه رحم کنم او را از چیزی که بهمان چیز با او رحم کرده ام بسند صحیح
از فرقد از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که فرمودند فیما اوحی الله
الی موسی بن عمران یا موسی بن عمران ما خلقت خلقا احب الی من عبدی
المؤمن فانی انما ابتلیته لما هو خیر له و ازوی عنه ما هو خیر له و انا
اعلم بما یصلح علیه عبدی فلیصبر علی بلائی و لیشکر نعمائی و لیرض بقضائی
اکتبه فی الصدیقین عندی اذا عمل برضای و اطاع امری یعنی بدرستیکه
در آنچه وحی فرمود خدا بموسی بن عمران این بود که ای موسی بن عمران نیافریده ام
من مخلوقی که دوست تر باشد بسوی من از بندهٔ مؤمن پس بدرستیکه
ابتلای او نیست که من مبتلا میکنم او را بچیزی که خیر او است و باز
نمیدهم چیزی را که بد او است و خیر او است و من دانا ترم بآنچه صلاح بنده من است
پس باید صبر کند بر بلای من و شکر کند نعمتهای مرا و راضی شود بقضای من
تا قرار دهم او را در صدیقین نزد خود هرگاه برضای من عمل کند و اطاعت کند
امر مرا و در معتبرهٔ عمرو بن نهیک از آنسرور ع مرویست که فرمود قال الله عز و جل

عبد المؤمن لا اصرفه فی شیء الا جعلته خیرا له فلیرض بقضائی و لیصبر
علی بلائی و لیشکر نعمائی اکتبه یا محمد من الصدیقین عندی

دیگر آنکه بنظر بصیرت ملاحظه کند که در زمره ولد بمقتضای آیات
و اخبار سابقه خیر داری بر مرتب و اما نفع او بر فرض بقا بر تو مشکوک
فیه بلکه موهوم و در غالب مظنون العدم چنانچه ملاحظه اغلب ابناء
دنیا ظاهر میشود اگر عمده مقصود میراث بردن باغ و بستان یا سنگ و مس
با مواشی و حیوانات از این همه البته اگر منتقل شود بارث فردوس
احلا در جوار اولاد انبیاء البته بهتر و اگر علم و کتب میخواهد اثر
برای او که از دنیا بماند اگر صبر شود کدام یک از این ثواب موعود احسن
خواهد بود و اگر خیر ولد التذاذ او بمطاعم و مشارب دنیا منظور
او است پس واضح است که این لذات مشوبه مکدره بامراض و عوارض هیچ جهت
معادل لذات جنات خلد و بهشت برزخی دنیا نیست پس اینچنین را
که از برای او در این دار طالب احسن از آنرا برای بعد از مردن دارد
و اگر در این دار هم بشنا اگرچه حال بقا باشد تشویش و هم او را از آن
و کربها و حزن و مرض و برهنگی و گرسنگی و ناخوشی و فقر و پریشانی
و اذیت و الم دار دنیا از همه اینها فارغ و آسوده در حجر ابراهیم
با ساره یا فاطمه زهرا مریم کسا و اقارب و رفقا او بیش از دار دنیا



انچه خواهد و خواهد از ملاذ از برای او میسر و مهیا است ملاحظه کن
اگر فقیری را پسر عزیزی باشد که او را بلباس خشن و طعام ردی در معرض
پر شر و شور و مار و موری با انواع مشقت توجه میکند پس حکیم با
ثروتی غلام خود را محض تلطف بفرستد که از برای تو و ولد تو من مکان
بلند و قصر رفیعی مهیا کرده ام و انواع نعمتها از ماکول و ملبوس
و انهار و ثمار و غیر اینها در آن برقرار کرده ام پسر خود را زود بفرست
که جاریه در غایت مهربانی باو توجه میکند انچه خواهی و خواهد از برای
او میسر تا آنکه تو هم کار خود را تمام کنی و باو ملحق شوی و فقیر بداند که آن حکیم
صادق و عادل و رئوف قادر است اگر مسامحه کند و ندهد جواب و قصد
کرو توقع بولای ... دارم اما او را از خود جدا نمیکنم البته او را ملامت
میکنند اگر شکر او را بجا آورد و بطیب نفس ولد را تسلیم کند مدح و تحسین
و بعد از این در غایت حاذقیت عشر شطری از ... دنیا و احوال اطفال
بیان خواهد شد در ثواب از نفوس مجتبا امیر المؤمنین منکور است
که فرمود جزی الله عنا الموت خیرا فانه ابر بنا من الدنیا و ارفق
جزا دهد خدا از ما مرگ را جزای خیر پس بدرستیکه او نیکوکارتر است از دنیا و ...
یعجل تخلیص النفوس من الاذی و یدنی من الدار التی هی اشرف
تعجیل میکند در خلاص نفوس از اذیتها و نزدیک میکند از داری که اشرف است

تذکره دیگر اگرچه این تذکره سابقه متضمن این است که خصوص

مصائب وارده بر سبط رسول خدا سید الشهدا روح العالمین فداه
و انچه بر عترت طاهره و اصحاب اخیار ان قدوه ابرار رسید از زمان
ندهد هر مصیبتی که در دار دنیا مبتلا شده شرح مصائب را از ان
بخواطر اورد تا انکه این مصیبت که بخواو رو داده در نظرش
سهل و لا شیء شود زیرا چه اتفاق افتاده که چندین هزار مصیبت برابر
با همین مصیبت تواند کرد که سر انور فرزند پیغمبر خدا ص را بر نیزه
کنند و اهل بیتش را که ملائکه مقربین خدمتکار ایشان بودند بمجلس زنا
زاده برسم اسیری داخل کنند و هم چنین هریک از مصائب دیگر که
نتوان اشاره بشطری از انها نمود انسی حسینا بالطفوف مجدلا
ومن قوله الاطهار کالانجم الزهر ❁ انسی حسینا یوم سیر برأسه
علی الرمح مثل البدر فی لیلة البدر ❁ انسی السبایا من بنات محمد
یشتکین من بعد الصیانة والخدر یا فراموش کنیم حسین ع را در کنار
نهر فرات مقتول و بر زمین افتاده و در اطراف او آل اطهار مثل
ستارها درخشنده ایا فراموش کنیم حسین ع را در انروز که سر
او را بر نیزه کرده میبردند چون ماه تمام در شبی که ماه در ان تمام شود
ایا فراموش کنیم اطفال و دختران پیغمبر خدا ص را که هتک حرمت
ایشان را کردند پس از انکه حفظ کرده شده و مخدره و مستوره بودند

بنفسی



بنفسی خدودا فی التراب تعفرت ❁ بنفسی جسوما بالعراء تعرت
بنفسی رؤسا معلیات علی القنا ❁ الی الشام یهدی بارقات الاشعر
بنفسی شفاه ذابلات من الظماء ❁ ولم تحظ من ماء الفرات بقطرة
بنفسی عیونا غائرات شواخصا ❁ الی الماء منها نظرة بعد نظرة
جانم فدای ان صفحات رخسارها باد که در خاک الوده و کشته
شدند جانم فدای ان بدنهای برهنه در بیابان افتاده جانم فدای
ان سرها که بر بالای نیزها کردند و در شام هدیه بردند که از
انها نور میدرخشید جانم فدای ان لبها که از تشنگی خشکید
و بیک قطره از اب نصیبی نبرده جانم فدای ان چشمهای فرو رفته که
مشاهده اب مینمودند نظری بعد از نظری تذکرة دیگر
انکه مضامین ملاحظه کند که این دار دنیا که مطبوع بر کدورت و عنا
و مجبول بر محنت و بلا است چگونه میشود که همه ارزو و مراد را نیل
وحال انکه خدا این دار را دار رنج قرار داده اگر راحتی
در ان نصوص شود و احتمال است نیست بلکه با شایبه ارد یا دفع الم
و از اینجهت بر انبیا و اولیا علیهم السلم بلاها نازل میشد که کوهها
تاب تحمل شطری از انها را نداشتند در خبر است ان عبادی یطلبون منی ما لا
اخلقه وهو الراحة فی الدنیا ویدعون طلب ما خلقته وهو النعیم المقیم

[illegible]

یعنی بدبختیکه بنده کان من طلب میکنند از من چیزی را که خلق نکرده ام
اثر آگر ازان اجر در دنیا است و ترک میکنند طلب چیزی را که خلق کرده ام
که نعیم مقیم باشد در آخرت بکو است که خدا تعالی وحی بداود کرد
یا داود ترید وارید فانما یکون ما ارید فان سلمت لما ارید کفیتک
ما ترید وان لم تسلم لما ارید اتعبتک فیما ترید ثم لا یکون الا
ما ارید یعنی ای داود تو اراده میکنی و من اراده میکنم و نمیشود
مکر انچه مراد منست پس اگر تسلیم مراد من کردی کفایت میکنم ترا چیزی را
که اراده کرده و اگر تسلیم نکردی مراد مرا تعب میاندازم ترا در چیزی
که اراده داری پس نمیشود مکر انچه من اراده کرده ام در دیوان علی است
یا طالب الصفو فی الدنیا بلا کدر طلبت معدوما فایس من الظفر
واعلم بانک ما عمرت ممتحن بالخیر والشر والمیسور والعسر انا نال
لها نفعا بلا ضرر وانها خلقت للنفع والضرر یعنی ای طالب
خالص دنیا بی کدورت طلب میکنی چیزی را که وجود ندارد پس نا امید
شو از فیروزشدن و بدانکه تا زنده مبتلا خواهی بود به نیک و بد
و آسان و دشوار از انجا میباید در دنیا نفع بی ضرر و حال آنکه دنیا
خلق شده است از برای نفع و ضرر هر دو و دیگر فرموده نطلب الراحة فی دار
الفنا خاب من یطلب شیئا لا یکون یعنی طلب آسایش میکنی در دار





نیستی نا امید است کسیکه طلب میکند چیزی را که بهم نمیرسد و دیگر
فرموده تجرد عن الدنیا فان فنائها محل فناء لا محل بقاء
تصفو لها تمزجه بکدورة وراحتها مقرونه بعناء و دیگر
از دنیا که بدرستیکه پیش در این سرا جای نیست شدن نه محل باقی ماندنست
خالص از آمیخته است به تیرکی و راحت آن قرین رنج و تعب است از جمله
اشعار منسوب به شیخ ابی الفتح بستی که مناسب مقام است این است
زیادة المرء فی دنیاه نقصان وربحه غیر محض الخیر خسران وکل
زیادتی مرد در دنیا نقصان است وسود او در چیزی که خیر محض نیست زیان است ودیگر
وجدان حظ لا ثبات له فان معناه فی التحقیق فقدان یا عامر الخرب
هر بهره یافتنی که ثبات نداشته باشد پس مراد از ان در حقیقت نیافتن است ای آبادکننده خراب
الدهر مجتهدا بالله هل لخراب الدهر عمران و یا حریصا علی الاموال
زمانه در سعی بنده بخدا قسم آیا برای خرابی روزگار تعمیر است وای حریص بر مالها
تجمعها نسیت ان سرور المال احزان دع الفؤاد عن الدنیا وزخرفها
که جمع میکنی آنرا فراموش کرده ای که خوشحالی مال اندوه است واگذار دل را از دنیا و زینت آن
فصفوها کدر والوصل هجران تا آخر کلام او و از اشعار فاضل
پس صفای آن تیره و وصل آن فرقت است ابی الحسن تهامی در مرثیه که برای
پسر خود گفته حکم المنیة فی البریة جاری ما هذه الدنیا بدار قرار
حکم مرگ در آفریدگان جاری است نیست این دنیا دار قرار
بینا یری الانسان فیها مخبرا حتی یری خبرا من الاخبار طبعت
در میان آنکه بیند انسان در آن خبر دهنده را ناگاه میبیند او را خبری از خبرها سرشته شده است
علی کدر وانت تریدها صفوا من الاقذار والاکدار ومکلف
بر تیرگی و تو اراده میکنی آنرا خالص از چرکها و کدورتها و تکلیف کننده

الایام صفو طباعها • منطرٍ فی الماء جذوة نار • والعیش نوم و
المنیة یقظة • والمرء بینهما خیال سار • والنفس ان رضیت بذلک
او ابت • منقادة بازمة المقدار • فاقضوا ماربکم عجالا انما
اعمارکم سفر من الاسفار • وتراکضوا خیل الشباب وبادروا •
ان تسترد فانهن عواری • فالدهر یسترد ان سخی ویعض ان
یهنی ویهدم ما بنی ببوار • لیس الزمان ولو حرصت مسالما • خلق
الزمان عداوة الاحرار • تذکرهٔ دیگر آنکه مصائب اگرچه بظاهر
یک نعمتی از او در عاجله دنیا مفقود
شده منکر سایر نعم خداوند واهب العطایا در وقت مصیبت
نشود و فقدان آنها یا بعض آنها را ملاحظه و تصور کند مثلا
اگر با اینولد که فوت شده مادر او یا برادر او یا خواهر او هم وفات
میکرد چه میشد و امر عجبی نیست و هم چنین اگر مال او هم از دست
برود یا ذلت عارض او شود یا بدست ظالم گرفتار شود یا مورد شماتت
اعدا شود یا ناتوان و مریض شود یا چشم او کور و یا زبان او لال شود و
الی غیر ذلک از نعمتها که ابدا کاهش التفات ببعض آنها نکرده
نمیتواند عدّ و احصا نماید اگر مصیبت زده بعض اینها را در هنگام



مصیبت ملاحظه کند و چنانچه بخیال او رود که حال فقدان
آنست و باید در مقام علاج در آید البته با وجود این تذکر و شکر
نعمت علی الخلاف مرتبه ثبات در دل و اطمینان کامل حاصل کرد
و اما نعمتهای ظاهره و باطنه خدا که در حالت بنده کان کلا موجود
قطع نظر از اینکه بعضی بدون بعضی بحسب حکم بالغه مخصوص بان
شده اند پس امری نیست که توان عدّ و احصا نمود و ان تعدوا
نعمة الله لا تحصوها و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة ولکن
نعمتها در کار که کوه کوه زینت و زخارف دنیا با یکی از اعظم نعمتها
و برابری نمیکند و فقر که یکی از فقرای شیعه شرفیاب حضور ساطع
النور جناب امام جعفر صادق مشرف شده شکایت از فقر کرد حضرت
فرمود تو از شیعیان ما هستی و دعوی فقر میکنی شیعیان ما همه
اینها اغنیاء اند پس فرمود با فلان از برای تو تجارتی هست که ترا
بی نیاز کرده عرض کرد چیست آن تجارت فرمود اگر مردی غنی بتو بگوید
که پر دنیا نقره بتو میدهم و از ولایت و دوستی اهل بیت علیهم السلام
برگرد بدوستی غیر آنها آیا میکنی گفت نه یابن رسول الله اگر دنیا
پر از طلا داده شود حضرت فرمود در چنین حال تو فقیر نیستی
جز این نیست که فقیر کسی است که آنچه تو داری نداشته باشد پس او را

صله فرمودند منقولست که شخصی با او مجهز اکله از زانو افتاده بود
مجموع شب ورد او این بود الحمد لله الذی اخذ منی واحدة وترک لی ثلثا و عزتک
لان کنت اخذت لقد ابقیت و لئن کنت ابتلیت لقد عافیت یعنی حمد
از برای خداوند یکه گرفته است من یکی را و سه تا را گذاشته است قسم
بعزت تو که اگر چه گرفتی هر اینه بخشیدی که باقی هم گذاشتی و اگر چه
مبتلا کردی عافیت هم دادی منقولست که حضرت عیسی مرور در روزی بود
بمرد کور و مبروص و بی کس و مفلوجی که گوشت او از تنش ریخته بود از خوشی جذام در تنش
بود و میگفت الحمد لله الذی عافانی مما ابتلی به کثیرا من خلقه حمد
از برای خدائیکه عافیت داده است مرا از آنچه مبتلا کرده است بآن بسیاری
از مخلوق خود را حضرت فرمودند دیگر چه بلائیست که مانده مصروف از تو
بلیم گفت یا روح الله من بهترم از کسیکه خدا در دل او قرار نداده
آنچه را که در دل من قرار داده از معرفت خویش فرمودند راست گفتی پس حضرت
دست او را گرفتند از برکات او آنچه در او بود زایل شده با آنحضرت مصاحب
و مشغول عبادت شد و نظر اینجا با آنچه گذشت و چه خواهد آمد
پس مصیبت ندیده گان بغفلت معرفت و التفات اگر با الاتر از مصیبت سابقین را
تصور نموده بوظیفه شکر و حمد بجا مانده قطع نظر از حمد و شکر بر
آنچه رفته قیام نمایند هم باعث سهولت و هم بقا لئن شکرتم لازیدنکم





موجب مزید نعمت پس بمجرد فقدان مالی یا عزیزی یا موت دوستی یا فقد
صحتی از سایر نعمتها واجبات و اولاد و قدرت خداوند بر اهلاک همه
آنها و زیادتر نباید غافل شد و تمام نعمتها در همانکه از دست رفته
فرض نشاید کرد که در حین فقدان نعمت خود را از مشاغل دنیا و آخرت
باز دارد بلکه بر اجر کامیابی دل بر بندد و تصور او وجها الا ان افسرده نماید
منقولست که قومی از بنی عبس بعض خلفا جود او رسیدند در میان
ایشان مرد کوری بود از او استفسار چشمها او کرد گفت من شبی
در شکم وادی منزل کرده بودم و از طایفه عبس کسی اغنیاتر که مال او
بر مال من زیادتی کند سیل آمد آنچه بود از اهل و مال و ولد همه را
برد مگر شتری و ولدی شتر فرار کرد آن طفل را گذاشتم و از عقب شتر
رفتم اندکی راه نرفتم که آواز طفل را شنیدم برگشتم دیدم گرگی سر در شکم
او کرده او را میخورد برگشتم شتر را حبس کنم بپا زد و چشم مرا کور کرد
پس صبح کردم نه مالی نه اهلی نه ولدی نه چشمی دارم پس بهمال را شاید
که التفات بنعمت ولد را و بیولد نعمت چشم را و بچشم نعمت زبان را
و هم چنین زیادتی ها ندهند و غیر این صبر خود را مثل او و او خود را
بالاتر فرض کند مثل اینکه گر با لال یا شل یا دیوانه یا مجذوم و مبروص
شود یا آنکه ظالمی او را بانواع عذاب معذب کند یا بین الناس مفتضح شود

یا سیار و یا زخمها فیجه در دو اعضا او ظاهر شود که خلق نفرت
کنند یا قوای شهویه یا ادراکیه او از کار افتد یا سر و دل او بدرد
اید و بخوابیها که نمیتوان احصا نمود مرکب و واحد آنها را در عالم
ایجاد در بعض عبا چه دیده و چه شنیده قطع نظر از مراتب معرفت و نعم در
منقولست که هرون رشید با ابن سماک گفت مرا وعظ کن و در دست
او شربه ابی بود گفت یا امیر المؤمنین اگر سد شود و حبس شود از تو این
شربه آب یا بپادشاهی خود میخری گفت بلی گفت خورده مرا اگر
شود از تو بیرون رفتن آن یعنی دفع نشود و دل تو بدرد آید پادشاهیرا
بعوض میدهی گفت بلی گفت پس خیری نیست در سلطنتی که مقابل
بکشربه و یکبول نباشد مؤلف گوید که اگر سؤال از عدم حبس
بول هم میکرد مثل آنکه دفع شود بطریق تقاطر که قوة ماسکه
زایل شود باز همین جواب میشنید و چه بسیار بسیار از این قبیل نعمت
که بر سلطنت مشارق و مغارب میتوان تفضیل داد و دو مورد التفات
اکثر مردم نمیشوند از امالی شیخ صدوق روایت از جناب امام محمد باقر ع
منقولست که رسول خدا ص بجناب امیر المؤمنین ع فرمود بگو چیست
اول نعمتی که عطا کرده است بتو خدای عز و جل و انعام کرده بر تو بآن
گفت اینکه خلق فرموده مرا جل ثنائه و حال آنکه چیز مذکوری نبودم فرمود

راست



راست گفتی دویم نعمت چیست گفت اینکه بمن احسان فرموده در وقت خلقت
من بمن زنده گرداننده نه مرده فرمود راست گفتی سیم چیست گفت
اینکه خلق و انشا فرموده مرا و له الحمد در نیکوترین صورتی و اعتدال ترکیبی
گفت راست گفتی چهارم چیست گفت اینکه گردانیده است مرا متفکر
و واعی یعنی حافظ نه سهو کننده فرمود راست گفتی پنجم چیست گفت
اینکه گردانیده است از برای من شواعری چند که ادراک میکنم بجهة آنها
آنچه میخواهم یا آنها و از برای من قرار داده سراجی منیری یعنی عقل فرمود
راست گفتی ششم چیست گفت اینکه هدایت کرده است مرا از برای دین
خود و مرا از راه خود دید نکرده فرمود راست گفتی هفتم چیست گفت اینکه
گردانیده است از برای من بازگشتی در زندگانی جاودانی که انقطاع
و فنائی از برای آن نیست فرمود راست گفتی هشتم چیست گفت اینکه
گردانیده است مرا ملک و مالک نه مملوک فرمود راست گفتی نهم چیست
گفت اینکه مسخر و ذلیل کرده است از برای من آسمانها خود و زمین خود و ما بین
آنها را از خلق خود فرمود راست گفتی دهم چیست گفت اینکه گردانیده است
ما را از ذکرها قوام بر حلائل و زنهای خود نه زنها فرمود صدقت
فما بعد هذا قال کثرت نعم الله یا نبی الله و طابت و ان تعدوا نعمة الله
لا تحصوها یعنی راست گفتی بعد از اینها چیست گفت بسیار است نعمتها

خدای پیغمبر خدا و طیب و پاکیزه است و اگر بخواهید بشمرید نعمتهای
خدارا نمیتوانید شماره کنید انهارا پس رسول خدا ناپسند فرمود
و فرموده لیهنک الحکمة لیهنک العلم یا ابا الحسن فانت وارث علمی
والمبین لامتی ما اختلفت فیه من بعدی الی اخر الحدیث تذکرهٔ
دیگر انکه ملاحظه کند که شدائد و عسر و ضیق صدر و ضربتها
یسر و راحت بمقتضای شواهد متکثره در عقب است چنانچه از ما
سبق مفهوم شد و ایه وافی هذا ان مع العسر یسرا فان مع العسر یسرا
بان ناطق است محصل انکه پس بدرستیکه با عسر شدت یسر است و ایضا این
بدرستی که با عسر یسر است و ظاهر ایه شریفه این است که هر عسر را
دو یسر مصاحب است نه اینکه جمله ثانیه تاکید جملهٔ اولی باشد و بعضی
این معنی را استفاده از تعریف عسر و تنکیر یسر کرده اند بین عسر نظر
بتعریف متعدد نمیشود خواه لام از برای عهد باشد یا جنس بخلاف یسر
که ثانی غیر اول است و این معنی واضحتر میشود بانچه در مجمع البیان از فخر
عالم امکان روایت کرده که انحضرت مسرور و خوشحال بیرون امدند
خندان و میفرمودند لن یغلب عسر یسرین فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا
یعنی هرگز ظفر نمییابد یک عسر بر دو یسر پس بدرستیکه با عسر یسر است
بدرستی که با عسر یسر است و همین بشارت است از برای صابرانکه در شدت



و ضیق صدر افتاده اند که فائت میکنند از جناب مستطاب امیر المؤمنین
ماثور است که فرمود الصبر مفتاح ما یرجی و کل خیر به یکون فاصبر
وان طالت اللیالی فربما طلوع الحرون و ربما نیل باصطبار
ما قیل هیهات لایکون یعنی صبر کلید ان چیزیست که امید داشته
و هر چیز بسبب صبر بانسان میرسد پس صبر کن اگر چه شبها دراز باشد
پس بسا باشد که اسبی که از جای خود حرکت نمیکند اطاعت کرده براه
میاید و بسا باشد که بواسطهٔ صبر انسان بمقامی میرسد که گفته میشد
دور است چنین چیزی و همیشه و ایضا ماثور است که فرمود لاتجزعن ازا
نابتک نائبة ولصبر ففی الصبر عند الضیق متسع ان الکریم اذا نابته
نائبة لم یبد منه علی علاته الهلع علات بکسر عین بمعنی علی کل حال
و هلع بفتحتین افحش جزع است یعنی جزع مکن البته هر گاه برسد ترا
مصیبتی و صبر کن پس در صبر کردن در زمان تنگی جا فراخ شدن است
بدرستیکه هر گاه کریم را مصیبتی رسد ظاهر نمیشود از او در هیچ حالی
جزع فاحش و دیگر ماثور است که فرمود ان عضک الدهر فانتظر
فرجا فانه نازل بمنتظره او مسک الضر وابتلیت به فاصبر فان الفرج
فی اثره الی اخر کلامه الشریف یعنی اگر بدندان بگزد ترا روزگار پس
منتظر فرج و شادی باش پس بدرستیکه فرج وارد میشود بکسی

که انتظار آن کشد و اگر کرند شد بتو بر خورد و باز مبتلا
شوی پس صبر کن که آسانی و عافیت در پی آنست و نظایر این ابیات
از جناب ع در عایده تا الثر گذشت مجملا با این نکتها که در این اوراق
اشاره شد و امثال اینها باید مضامین کو شود و حلو و زمام نفس را
از دست ندهد که در ورطه جزع بیفایده پا منه موصل او را انداختن
از خیرات باز دارد والنفس کالطفل ان تهمله شب علی حب الرضاع وان
تفطمه ینفطم نفس چون طفل است اگر بگذاری او را بحال خود بزرگ میشود
بر محبت شیر خوردن و اگر باز گیری او را باز می ایستد و مثل سایر
علما بود دنیا هم بر این نهج است و باین ناظر است کلام سید اوصیاء ع
صبرت عن اللذات لما تولت والزمت نفسی صبرها فاستمرت وما
المرء الاحیث یجعل نفسه فان طمعت تاقت والا تولت یعنی صبر کردم
از لذتها چون بر گشتند و الزام کردم نفس خود را که صبر کند
پس استوار شد و نیست آدمی مگر در مرتبه که خود را در آن قرار دهد
پس اگر بطمع انداخته شد تابع میشود و اگر نه تسلی یافته از غم او و آمی شود
عایده تا در آنچه لازم است مصائب که از او قولا و فعلا اثر شود
و باز سبب باعث احتیاط یا تقلیل اجر خود نشود و با آنکه بعد از وقوع مصیبت
دنیا مصیبت آخرت و دنیا هر دو را از برای خود مهیا نکند پس در حفظ





زبان خود که رام الفساد است و با صغر جرم اعظم الجرام است و بواسطه
سهولت حرکت و سرعت طلاقت مفاسد عظیمه در پی نیز دارد و نیز هر آن
مرتبه میشود چنانچه در احادیث بسیار در محافظت آن تاکیدات اکید
شده و این ضعیف در مقدمه کتاب مواهب آنچه مقتضی مقام بوده
از اخبار ایراد کرده باید کمال اهتمام نمود که کلمه قبیحه و قول هجری
از آن صادر نشود که بسا باشد از ضعفا عفو دخلی در حکم باری
خدا و با طعن و اعتراضی و نحو آن صادر که اگر شعور بجا باشد سبب کفر
خواهد شد ناصر زبان تو همگی از زبان بود یکقطره بر زبان چه فزاید
زبان بود و از کلمات قبیحه در عوض بوای و ویل و ثبور و عویل و نحو اینها است
و باید محافظت در سایر جوارح هم خصوص دستها نیز کمال اهتمام نماید
پس افعال رکیکه را مرتکب نشود مثل دست بر زدن بر میت و سیلی بر صورت
زدن و یا دست بر ران خود زدن و یا صورت و سینه را خراشیدن
و لباس پاره کردن و گریبان چاک کردن و گل بر سر ریختن و یا لباس مثلا
ماتمی پوشیدن و موی بریدن و نحو آن از آن ائمه منقولست که گفت ان رسول الله
لعن الخامشة وجهها والشاقة جیبها والداعیة بالویل والثبور
یعنی بدستی که رسول خدا لعنت کرد بر زن که خراشنده روی خود
و پاره کننده گریبان خود باشد و ندا کند بویل و ثبور مثل آنکه واویلاه

یا واثبوراه کوید واصل ویل کلمهٔ ایست که در نزد هلاک کویند و بعضی
کفته اند که وادیست در جهنم که اکر کوهها را در ان داخل کنند از حرارت
وکرمی ان اب شوند وثبور بمعنی هلاک وخسرانست چنانچه خدا تعالی
از مجرمین خبر داده که دعوا هنالک ثبورا ودر خبر دیگر از انس روایت
نهی فرمود که کسی از عقب جنازه که با ان رنه وصوت وثبور باشد برود
واز یحیی بن خالد مرویست که خدمت انس رسیدم عرض کرد که چه چیز باطل
میکند اجر را در مصیبت فرمود تصفیق الرجل یمینه علی شماله
یعنی انکه مرد دست راست را بدست چپ زند ودیگر در تفسیر منقولست
که بفاطمهٔ زهرا سیدة النسا بعد از قتل جعفر بن ابی طالب فرمود
لا تدعی بویل ولا ثکل ولا حرب وما قلت فیه فقد صدقت ودر بعض
نسخ صحیحه بدل ویل ذل ودر نسخهٔ دیگر بدل ثکل نکل وبدل حرب حزن
امده وثکل بضم ثا مثلثه وسکون کاف بمعنی موت وهلاک وفقد حبیب
یا ولد است ونکل بفتح نون از تنکیل بمعنی قطع بعض اعضا چون
دست ورجل چنانچه بجعفر کردند وحرب بفتح حا وراء مهملتین در اصل
بمعنی سلب مال است ومقصود اینکه واویلاه یا واذلاه و واثکلاه
یا وانکلاه و واحرباه یا واحزناه مکو لکن باین کلمات چنانچه بکوئی
در حق جعفر راست کفته ودر خبر ابن مسعود فرمود لیس منا من ضرب الخدود





وشق الجیوب یعنی نیست از ما کسیکه بزند بجبین و پاره کند کریبانها را
ودور نیست که مراد از زدن بجبین زدن مطلق رو باشد بعلاقه
مجاورت یا کل وجزو اکرچه معنی حقیقی جبین هم اسبت سمت راست
وچپ پیشانیست تا بحد صدغ واز داخل پیشانی نیست بلکه پیشانی را
جبهه کویند ومحل سجده در حال اختیار امامت از مستحبات
که جبینین را با ان ملاصق کرده اند از جناب امام محمد باقر ع منقولست که فرمود

اشد الجزع الصراخ بالویل والعویل ولطم الوجه والصدر وجز
الشعر ومن اقام النواحة فقد ترک الصبر ومن صبر واسترجع وحمد الله
جل ذکره فقد رضی بما صنع الله تعالی ووقع اجره علی الله عز وجل ومن
لم یفعل ذلک جری علیه القضا وهو ذمیم واحبط الله عز وجل اجره

یعنی سخت ترین جزع فریاد کردن بویل وعویل وسیلی زدن بروی وسینه
وبریدن موی وعویل در لغت بمعنی بلند کردن اواز است بکریه وکسیکه
بپا کند نیاحه و نوحه کننده ها قرار دهد بتحقیق که ترک کرده صبر را
وکسیکه صبر واسترجاع کند وحمد کند خدای اجل ذکره را بتحقیق که راضی
شده بانچه خدا تعالی کرده است وثواب چنین را دارد وواقع میشود اجر او
بر خدای عز وجل وکسیکه چنین نکند جاری میشود بر او قضا واو مذمت
کرده شده است وباطل میکند خدای عز وجل اجر او را از جناب امام جعفر

صادق علیه السلام منقولست که فرمود قال رسول الله صلی الله علیه وآله ضرب الرجل یده علی فخذه
عند المصیبة احباط للاجر یعنی فرمود پیغمبر خدا که زدن مرد دست
خود را بر ران خود باطل کننده اجر او است و بلفظ دیگر ضرب المسلم
یده علی فخذه عند المصیبة احباط للاجر و دیگر از آنجناب منقولست
که فرمود الضرب علی الفخذ علی المصیبة یحبط الاجر والصبر عند الصدمة الاولی
اعظم وعظم الاجر علی قدر المصیبة ومن استرجع بعد المصیبة جدد
الله له اجرها کیوم اصیب بها یعنی زدن بر ران در مصیبت باطل
میکند اجر را و صبر در صدمه اول مصیبت بزرگتر است و بزرگی اجر بقدر
مصیبت است و کسیکه استرجاع کند بعد از مصیبت تازه میکند خدا
از برای او اجر مصیبت را مثل روزی که مصیبت باو رسیده و در خبر
موثق دیگر از جناب امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که فرمود ضرب الرجل یده
علی فخذه عند المصیبة احباط للاجر چنانکه گذشت و باین
مضمونست علوی مروی در نهج البلاغة که فرمود الصبر علی قدر المصیبة
ومن ضرب یده علی فخذه عند مصیبته حبط اجره و از عمرو بن شعیب رض
منقولست که از پدرش از جدش روایت کرده که گفت که مقت عند الله
الاکل من غیر جوع والنوم من غیر سهر والضحک من غیر عجب والرنة
عند المصیبة والمزمار عند النعمة یعنی سه چیز مبغوض است نزد خدا





چیز خوردن بی گرسنگی و خواب کردن بی بیداری و خنده
بدون تعجب و آواز و فریاد بلند کردن نزد مصیبت و نای زدن نزد نعمت
و از مؤلف گویند که از اجله اصحابنا فتوی بتحریم لطم و خدش وجه
و شعر داده اند مثل قول بجز و فریاد و بعضی بر بتحریم الخبر در این
ابواب ذکر شده تصریح بکراهت کرده اند حتی در لطم و خدش و شق
ثوب که در این اخبار بر وجه اطلاق بحسب ظاهر مذمت شده پس در غیر
مردن پدر و برادر اگرچه فرزند و مادر باشد فتاوی علما هم فی الجمله
بحرمت آن ناطق است و بعضی از برای زنان مطلقا تجویز کرده اند و اخبار
شق و طپانچه را اشاره بان کرده اند چنانچه در خبر ابن سدیر از جناب
صادق علیه السلام آمده که فرمود ولقد شققن الجیوب ولطمن الخدود الفاطمیات
علی الحسین بن علی علیه السلام وعلی مثله تلطم الخدود وتشق الجیوب و
همین خبر دلالت بر جواز شق زن بر شوهر دارد و بعضی بان عمل کرده اند
واما در موت پدر و برادر پس محل خلاف شده جمعی از علما حکم بجواز
کرده اند و تکیه کرده اند باینکه شیخ صدوق در فقیه از فعل جناب
امام حسن عسکری علیه السلام در وفات جناب امام علی النقی علیه السلام نقل کرده
باین عبارت و لما قبض علی بن محمد العسکری علیهما السلام رئی الحسن بن علی
وقد خرج من الدار وقد شق قمیصه من خلف و قدام واز ... بلا

ابی هاشم جعفری منقول است که گفت خرج ابو محمد علیه السلام فی جنازة
ابی الحسن علیه السلام وقمیصه مشقوق فکتب الیه ابن عون من رأیت او بلغک
من الائمة شق قمیصه فی مثل هذا فکتب الیه ابو محمد علیه السلام یا احمق وما یدریک
ما هذا قد شق موسی علی هرون و از رجال کشی مستفاد میگردد همین
مضمون و اینست مگر آنکه بدل این خبر ابو عون ابرش بدل ابن عون است
تفصیل کلام بنقض و ابرام بکتب فروع الیق است محملاً احتیاطا
در این مقام هم در نظر گرفت و آن آنکه در شق در موت ولد و زوجه جمعی
از علما کفاره را لازم دانسته اند مخیر بین اطعام ده مسکین یا کسای
ایشان یا آزاد کردن بنده و اگر از هر سه عاجز باشد سه روز روزه
و هر زن هم جماعتی همین کفاره را واجب دانسته اند اگر روی خود را مجروح سازد
کرده خون آید و در بریدن موی در مصائب بعضی از علما کفاره کبیره را لازم
دانسته اند بر طبق کفاره ظهار آزاد کردن بنده و اگر ممکن نشود دو ماه
روزه و اگر نشود اطعام شصت مسکین و بعضی مخیر دانسته اند میان این سه
همه اند مثل کفاره افطار ماه مبارک رمضان و در وجوب کفاره در
این موارد خلاف و اشکال است و در کتب فقهیه بتفصیل مذکور است
الا آنکه احتیاطا در شرع تعزیر مطلوب است و اما نیاحت اگر چه در حدیث سابق
منافی با صبر شمرده شد لکن منافات با جواز ندارد بلکه در بعض صورتها

خصوصا



خصوصاً ببعض نیاحتها میتوان حکم برجحان نمود و آنچه در خبر ابو سعید
مذکور آمده که رسول خدا صلعم لعنت نوحه کننده و گوش دهنده او را
فرمود و در خبر مالک اشعری رسیده که آنحضرت فرمود نایحه اگر توبه
نکند و در قیامت مبتلا شود بر او سربالی از قطران خواهد بود و پیراهنی از جرب
صحیح سند محمول است بر اشتمال بر دروغ و کلام ... چنانچه بسیاری
از نوحه گرها در مقام تعداد فضایل و محاسن تعالی از دروغ
بلکه از چند دروغ نیست و همچنین احادیث نبویه دیگر که صدوق روایت
روایت کرده یکی النیاحة من عمل الجاهلیة و دیگری نهی رسول الله صلعم
عن الرنة عند المصیبة ونهی عن النیاحة والاستماع الیها و دیگر
آنکه بفاطمه علیها السلام فرمود اذا انا مت فلا تخمشی علی وجها ولا ترخی علی شعرا
ولا تنادی بالویل ولا تقیمن علی نائحة ثم قال هذا هو المعروف الذی
قال الله عز وجل ولا یعصینک فی معروف و دیگری اربعة لا تزال
فی امتی الی یوم القیمة الفخر بالاحساب والطعن فی الانساب والاستسقاء
بالنجوم والنیاحة وان النائحة اذا لم تتب قبل موتها تقوم یوم القیمة
وعلیها سربال من قطران ودرع من جرب و همچنین آنچه مشتمل
بر نهی از اذن در خروج زنان بنیاحات محمول است بر ترتب مفسده خاصه
سیما با ملاحظه خبر عبد الله کاهلی مروی در کافی و غیره که دلالت بر جواز

خروج و قضا حقوق فوت حدیث نبوی سابق که در نیاحت
بر جعفر ع بفاطمه فرمود نیز شاهد صدق است بر جواز و هم چنین حدیث
ایشان در نیاحت بر حمزه سید الشهدا و عدم انکار رسول خدا ص
بر اهل مدینه در نیاحت بر قتلای خود یونس بن یعقوب از جناب امام
جعفر صادق ع روایت کرده که فرمود قال لی ابو جعفر ع قف من مالی کذا
وکذا للنوادب یندبننی عشر سنین بمنی ایام منی یعنی امام محمد باقر ع
فرمود که وقف کن از مال من اینقدر و اینقدر از برای ندبه کنندها
که ندبه کنند بر من ده سال در منی در ایام منی و اینکه اصحاب رض
فرموده اند که مراد اعلام کردن مردم است بر فضایل خود تا انکه بعد از علم
بعلو مقام ایشان در مقام عالی اطاعت ایشان بر ایند بر اینکه بعد
از مردن نقص زایل میشود و اظهار کمال لازم میشود انکرد منافات با جواز
ندبه برای دیگران سیما با مرجحات خارجه ندارد بلکه میتوان از خود خبر
استفاده جواز در باره دیگران نمود ابو حمزه از جناب امام محمد باقر ع
روایت کرده که چون ابن مغیره وفات کرد ام سلمه از رسول خدا ص درخواست
کرد که او را اذن دهد که بمناحه یعنی مجلس نوحه کردن بر او برود حضرت
اذن دادند و ابن مغیره پسر عم ام سلمه بود پس این اشعار را گفت انعی
الولید بن الولید ابا الولید فتی العشیره حامی الحقیقه ماجدا





یسمو الی طلب الوتیره قد کان غیثا للسنین و جعفرا غدقا و میره
و رسول خدا این را شنید و عیب نکرد و چیزی نفرمود و در صحیحه
ابی بصیر از جناب صادق ع مرویست که فرمود لا باس باجر النائحه التی
تنوح علی المیت و در مرسل فقیه و سئل ع عن اجر النائحه فقال
لا باس به قد نیح علی رسول الله ص و دیگر فرموده روی انه لا باس
بکسب النائحه اذا قالت صدقا و در کمال الدین بسند صحیح از حسن بن
زید روایت کرده که گفت دختری از ابی عبد الله یعنی از جناب صادق ع
وفات کرد یکسال بر او نوحه کرد پس دیگری وفات یافت یکسال بر او
نوحه کرد پس اسمعیل مرد جزع کرد بر او جزع شدیدی پس نوحه قطع شد
پس بعض اصحاب پرسیدند که ابا در خانه تو نوحه میشود فرمود
بدرستی که رسول خدا ص چون حمزه وفات کرد فرمود لکن حمزه گریه کنندها
ندارد و خبر جناب سید و عمران یزید دلالت بر جواز دارد و اما حضرت
علی بن جعفر ع از برادر خود جناب امام موسی که گفت سالته عن النوح
علی المیت ایصلح قال یکره پس منافی با جواز نیست و کراهت مطلقه از هم
مقید است منقول است که سیده نسا عالمین معصومه طاهره بحجره
بعد از وفات پدر بزرگوار خود ص فرمود یا ابتاه من ربه ما ادناه
یا ابتاه الی جبرئیل انعاه یا ابتاه اجاب ربا دعاه و دیگر از جناب امیر ع منقول است

که آن مخدومه ملاء اعلا است فضله از خاک قبر رسول خدا بر داشت
و آنرا بر چشمهای مبارک خود گذاشت و فرمود ماذا علی من شم تربة
احمد ان لا یشم مدی الزمان غوالیا صبت علی مصائب لو انها
صبت علی الایام صرن لیالیا یعنی باکی نیست بر کسی که تربت طاهر
پیغمبر خدا را بو کند در اینکه بو نکند تا آخر دهر غالیها و عطرها و بوهای
فرود ریخته شده بر من مصیبتها چند که اگر آن مصیبتها بر روزها
وارد آیند شب میشوند دیگر از آن بضعه احمد مرضیه مأثور است که
در اینمقام فرموده اشتد شوقی نزد قبرک باکیا انوح و اشکو
لا ارباب یجاوبنی الی آخر کلماتها الشریفة یعنی هرگاه که شوق من شدید
کند که بر کنار قبر تو زار زار میکنم نوحه و شکوه میکنم و از
که جواب دهنده من باشی مجملا اینها خبر که بباطل نباشد باکی
ندارد و در جمع مذموم داخل نیست و آنچه از شیخ طوسی و ابن حمزه
حکایت شده که بطلب اجر حرام دانسته اند مطلقا ضعیف است و اجماع
و تحریم محکی از شیخ ممنوع است بلکه بنا بر در شب کراهت دارد
موثر از ینها که میشود چنانچه در کافی از خدیجه دختر عمر بن علی
بن الحسین علی ع در حدیث طویلی روایت کرده که گفت سمعت عمی
محمد بن علی ع یقول انما تحتاج المرأة فی المأتم الی النوح لتسیل دمعتها





ولا ینبغی لها ان تقول هجرا فاذا جاء اللیل فلا تؤذی الملئکة
بالنوح و باید دانست که از بزرگ منافعه که از اهم صواب وارد است
ترک تصنع و التفات بمجالس محبوب مفقود است نه بر اکثر خیال الخطأ
و مو و بوی و اقوال و افعال با صفا و جه ملاحظه فرزند متوفی
مثلا در معظم نفوس بشریه تر چنان رفته آتش المفارقه را
ملتهب و تیز تا میشود که بآنحال تواند با ساکت طفلی و هدف
باهتمام کرد و زمام نفس و قوه خیال را استیمار داد و ایام مصیبت
از التفات باین حالات منعطف سازد و بعضها و سبیع المجال فکر
و اعتبار نموده متذکر آیات و اخبار و حدیث و آثار شود و لا اقل که نفس
را باین مقام مساعد نمیکند خود را بمباحات مشغول کند و مانع نفس
از لذات و حظوظ مباحه آن شود و خلوت را بر صحبت اخوان در چنین
زمان اختیار نکند و اگر نه بسا باشد که انجامد از آن بمقدمات جنون
یا امراض دیگر شود و بسا باشد که باعث هلاک شود چنانچه مکرر
از معتنا مشاهده میشود که دل او را فی الجملة ثباتی و جوارح او را
جزئی قرار و اطمینانی حاصل ناگاه بغتة او را ذکر با صحبت مجردة با
او را ظاهر میشود نیست مگر بجهت اینکه دل او از نوحه و صحبت ادراک
کند اگر چه با ایشان نشسته و متوجه جا و مکان و طلا است

ولد متوفی مثال شده لهذا عاقل را لازم است که بر امری که فایده ممکنست
خود را بمقام هلاکت برساند فرض کند یا مثلا چند روز خود را از طعام
و شراب و خواب باز داشت و مزاج خود را باین واسطه علیل نمود و
انواع بلاها را بخود راه داد سر و رو را هم کند و در میان خاک نشست
مجملا آنچه توانست کرد و آنچه خواست گفت و گریست تا آنکه ولد را
باین وسایط زنده نکرد و مورد ملامت خلق و خدا هم نشد بلکه دید
که مذموم شده و از فواید کثیره محروم مانده جز ندامت و حسرت از برای
او چیزی باقی نمانده که این مصیبتها را سربار آن مصیبت نمود و اجر
عظیم را حبط یا ناقص نمود اینهمه بلاها بخود راه داد بنیاید بلکه
با مصیبت بلکه اگر شعور بجا آید بمقام جنون و خبط عقل یا هلاکت
خود را رساند بر مصیبت چنین نفسی باید بسیار گریه کند در کافی مسندا
از اسحق بن عمار از جناب امام جعفر صادق ع روایت کرده که فرمود
یا اسحق لا تعدن مصیبة اعطیت علیها الصبر واستوجبت علیها
من الله عز وجل الثواب وانما المصیبة التی یحرم صاحبها اجرها وثوابها
اذا لم یصبر عند نزولها محصل آنکه ای اسحق شمار مکن از مصیبت
مصیبتی را که صبر بر آن کرده باشی و اینست جز این نیست که مصیبت مصیبتی است
که صاحب آن از اجر و ثواب محروم شود هرگاه صبر نکند نزد نزول آن مصیبت



از جناب امیر المؤمنین ع مرویست که فرمود ان صبرت جرت علیک المقادیر
وانت ماجور وان جزعت جرت علیک المقادیر وانت مازور یعنی
اگر صبر کنی جاری میشود بر تو تقدیرات و تو اجر داده شده و اگر جزع
کنی جاری میشود بر تو تقدیرات و تو گناهکاری از ابی بصیر منقول است
که گفت ما نشسته بودیم نزد جناب امام جعفر صادق ع پس مردی آمد و
شکوه کرد با حضرت از مصیبتی آنجناب ع فرمود اما انک ان تصبر توجر
والا تصبر یمضی قدر الله عز وجل الذی قدر الله علیک وانت مذموم
اما حرف استفتاح است یعنی بدرستیکه تو اگر صبر کنی اجر داده میشوی
و اگر نکنی نافذ است بر تو قدر خدای عز وجل که بر تو تقدیر کرده
و تو مذمت کرده شده خواهی بود در کتاب کافی از سماعة بن مهران
از جناب امام موسی ع روایت کرده که فرمود ان تصبر تغتبط والا تصبر
ینفذ الله مقادیره راضیا کنت ام کارها یعنی اگر صبر کنی اجر برده میشوی
والا قضا خدا نافذ است راضی باشی یا نه و باین ناظر است مرسل
ابن ابی عمیر مروی در کافی از جناب صادق ع که فرمود ان ملک الموت قال
لرسول الله ص یا محمد انی اقبض روح ابن آدم فیجزع اهله فاقوم فی ناحیة
من دارهم فاقول ما هذا الجزع فوالله ما تعجلناه قبل اجله وما کان
لنا فی قبضه من ذنب فان تحتسبوه وتصبروا توجروا وان تجزعوا تأثموا

و تو زر دوا و اگر خواهی بدانی در احوال خود که جزع میکنی با احوال آن دارا
که صبر پیشه کرده تامل کن ببین تو چه حاصل در دنیا داری که او
ندارد و او از خیر چه ندارد که تو داری و در موقف اکبر صحرای محشر بینا
بنظر عقل ملاحظه کن که چه ندامت و حسرت در کیست که همین قدر آن
بجهة صبر در بعض مصائب زمان که عشر مصیبت تو کما و کیفا نبوده
صاحب چه مقامات عالیات در روضات جنات و تو با اینهمه مصائب که بهر
انها فی حد ذاته عشر مقدار اجرا بهما نبود از انها بت با زمان بدگمان
با قوال قبیحه و افعال رکیکه خود را در درکات نیران و دیوانات کشید
اند اخسران دنیا و این عقبی خسر الدنیا و الآخرة ذلک هو الخسران المبین
پس لبیب حیثیت در حظ و نصیبت در این باید همین انموزج کرد این نوع
اشاره نموده شده ابواب خیر دارین و فوز نشائین را برای خود مفتوح
نماید بلکه در این چند روزه دار بلا و عنا مصیبت را که فی الحقیقة عطایاست
غنیمت شمارد و بدانکه اینجه در بعض اخبار سابقه گذشت که بهشت واجب
میشود مصاب را خواه صبر کند و خواه نکند چه جزع کند و چه نکند اگرچه
بظاهر با این اخبار توافق ندارد الا انکه ممکن است که حمل شود آن خبر بر جزع
اضطراری که شارع با نهم انهب نباشد این اخبار بر اینکه با ختیار ابنیاء
جزع را اماده کند با انکه گفته شود که مقصود از این اخبار حرمان از بعض





نه تمام آن و هم چنین حبط بعض اجر معینی که سزاوار مصاب است از او فوت
شود با التمام صادق است که اجر او حبط شده یا از اجر مصیبت محروم
شده با انکه مذموم شود یا بنحوی که کل آن تفویت کرد اگرچه بعض آن مانده
باشد بنا بر این جنة مطلقه میتواند بود که بعض اجر در این وقت باشد
و میتواند بود که حیثیت معتبر باشد که جنة اجر مصیبت از حیثیت صبر
بودن باشد اگرچه از جهات دیگر خود را از ان باز دارد و حرمان از اجر کلا
او بعضا از غایات جزع باشد از حیثیت انکه جزع عشت و غیر از این هم
از محامل محتمل است اینقدر باید که مخفی نماند که از اهل عصمت و طهارت
علیهم السلام اختلاف در کلام واقع نمیشود مگر بجهة تقیه و آنچه مختلف
ملاحظه میشود یا با این اعتبار است یا بجهة اختلاف ظاهر ان مقصودات ایشان
اخبار دیگر که کشف از مقصود میکند یا از رواة حدیث غلط و
اشتباهی صادر میشود و نحو اینها چنانچه مشاهده میشود که بر در نقل
کلامی که از عالمی مثلا صادر میشود با باشد اشتباهات میشود و هر کس
چیزی از کلام میفهمد چه جای اخبار که قریب هزار سال قبل از این
صادر شده و سوانح دیگر شده بنحوی که بد حال خود مقرر شده است
عائده عمدة دیگر نیست اینکه مصاب بشنید انکه گریه در حد ذاته با صبر و رضا
منافاتی ندارد زیرا که از لوازم طبیعت بشریت و جبلت انسانیت است

چنانچه از بحر کاینات و مرکز دایره کمالات است و قبل از آن از زنان آدم ابو
البشر و بعد از آن از آل اطهار انسر و دیگران نقل شده منقولست
که اول کسیکه بر ولد خود گریست حضرت آدم ع بود بر هابیل و او را
با بیان مشهور چند مرثیه گفت و گریه حضرت یعقوب بر یوسف بحدیکه
چشمهای او سفید و نابینا شد مشهور تر از آنست که حاجت به بیان داشته
باشد و یوسف بر یعقوب چنانچه در مرفوع محمد بن سهل مروی است از اخصال
از جناب صادق ع است افتاده گریست که اهل سجن متاذی شدند و بااو
قرار دادند که در یکی از شب و روز گریه کند از جناب صادق ع منقولست
که حضرت ابراهیم خلیل الرحمن سؤال کرد از پروردگار خود که دختری
باو عطا کند که پس از مردن او گریه کند اند خبر او و از جابر بن عبدالله رض
منقولست که رسول خدا دست عبدالرحمن بن عوف را گرفت و آمد نزد ابراهیم
در وقتیکه محتضر بود پس او را در دامن خود گرفت فرمود یا بنی انی لا املک
لک من الله شیئا و اشک از چشمهای مبارکش روانشد عبدالرحمن گفت
یا رسول الله تو خود گریه میکنی و ما را از گریه نهی میفرمودی بلا انس ورم
کلامی فرمود که مضمون آن اینست که اینست و جز این نیست که من نهی کردم
از نیاحت و از دو آوازی که احمق و فاجرند یکی آواز نغمه لعب و لهو
و مزمارهای شیطان و آواز نزد مصیبت و خراشیدن روها و پاره کردن

گریبانها



گریبانها و رنه شیطان و اینست و جز این نیست که این گریه رحمت است
و کسی که رحم نکند رحم کرده نمی شود و اگر نبود امر حق و وعده راست
و راه ثابت هر آینه نوحه ملحق شدن آخر ما باول ما هر آینه اندوهناک میشدیم
بر تو یعنی ای ابراهیم اندوهی سخت تر از این و بدرستیکه ما بر تو محزونیم
چشم گریه میکند و دل اندوهناک میشود و نمیگوئیم چیزیکه موجب سخط
خدای عز و جل شود و بنحو مضامین اخبار نحیر حدیث اسماء دختر یزید است که
گفت لما توفی ابن رسول الله ص ابراهیم بکی رسول الله ص فقال له المعزی
انت احق من عظم الله عز و جل حقه فقال رسول الله ص تدمع العین و یحزن
القلب و لا نقول ما یسخط الرب لولا انه وعد حق و موعود جامع و ان
الاخر تابع للاول لوجدنا علیک یا ابراهیم افضل مما وجدنا و انا
بک لمحزونون از انس منقولست که گفت با رسول خدا داخل شدم برابی
سیف القین و ظئر ابراهیم بود انس و داد ابو سیف بوسید بعد از آن
داخل شد براو در وقتیکه ابراهیم جود بنفس خود مینمود و اشک از دو چشم
آنحضرت فرو ریخت عبدالرحمن بن عوف گفت یا رسول الله تو هم گریه میکنی
فرمود ای پسر عوف بدرستیکه این گریه رحمت است پس دفعه دیگر همان سخن
گفت حضرت فرمود العین تدمع و القلب یحزن و لا نقول الا ما یرضی ربنا
و انا بفراقک یا ابراهیم لمحزونون بنحو ترجمه که گذشت از ابی امامه منقولست

کہ گفت عمر بن خدمت رسول خدا آمد در روز وفات ولد آنحضرت
و از چشمہاش بعض اشک میریخت نمود گفت ای پیغمبر خدا گریہ میکنی
بر این طفل قسم بخدا کہ پیش از آنکہ بہ پیغمبری فرستاده شوی کہ من ده ولد را زنده
دفن کرده ام در زمان جاهلیت کہ همہ خواہر از این بودند و خود همہ را در
پنہان کردم پنہان کردنی رسول خدا با او فرمود فما ذالک ان کانت الرحمۃ
ذهبت منک یعنی پس چہ سبب این کہ رحمت و رقت قلب از تو رفتہ بود شد
پس فرمود یحزن القلب و تدمع العین ولا نقول ما یسخط الرب و انا
علی ابراهیم لمحزونون از محمد بن لبید منقولست کہ در روز وفات
ابراهیم فرزند رسول خدا آفتاب گرفتہ شد مردم گفتند بجہت وفات
ابراهیم است پس رسول خدا بر منبر آمد و چون این سخن را شنید حمد
و ثنای خدا را بجا آورد پس فرمود ایها الناس ان الشمس و القمر آیتان
من آیات اللہ تعالی لاینکسفان لموت احد ولا لحیاتہ فاذا رایتم ذلک فافزعوا
الی المساجد یعنی ای جماعت مردم بدرستیکہ آفتاب و ماه دو آیتند از آیات
خدا یعنی دو دلیل و علامتند بر جبروت و وحدانیت او گرفتہ
نمیشوند برای مردن کسی و نہ بجہت حیات کسی هرگاه ببینید این گرفتن را
فزع کنید بسوی مساجد یعنی بشتابید رفتہ تضرع بدرگاه خدا کنید
پس اشک از چشمہای مبارکش روان شد عرض کردند یا رسول اللہ

کریہ



گریہ میکنی و حال آنکہ تو پیغمبر خدائی فرمود انما انا بشر تدمع العین و
یفجع القلب ولا نقول ما یسخط الرب و اللہ یا ابراهیم انا بک لمحزونون
از خالد بن معدان منقولست کہ چون ابراهیم وفات کرد رسول خدا گریست
بعضی گفتند آیا گریہ میکنی یا رسول اللہ فرمود ریحانۃ وهبها اللہ
لی کنت اشمها یعنی ریحانہ بود کہ عطا فرموده بود خدا تعالی از برای
من کہ بوی میکردم من میبوئیدم او را منقولست کہ در روز وفات ابراهیم
انس روایت کرد فرمود ما کان من حزن فی القلب و فی العین فانما هو رحمۃ
و ما کان من حزن فی اللسان و بالید فهو من الشیطان یعنی آنچہ از اندوه
در دل با چشم است پس بہشت و جز این نیست کہ آن رحمتست و آنچہ از حزن
در زبان و دست است پس آن از شیطانست از زبیر بن بکار منقولست
کہ چون ابراهیم در روز وفات و بیرون بردند رسول خدا بیرون آمد
راه میرفتند پس بر قبر ابراهیم نشست او را بقبر فرو بردند چون پیغمبر
خدا مشاهده فرمود کہ او را در قبر گذاشتند اشک از چشمہایش
روان شد و صحابہ بجہت گریہ آنحضرت گریستند تا آنکہ آواز همہ ایشان
بلند شد ابوبکر رو بآنحضرت کرد و گفت یا رسول اللہ گریہ میکنی و حال
آنکہ تو نهی از گریہ کرده آنحضرت فرمود تدمع العین و توجع القلب
ولا نقول ما یسخط الرب از سایب بن یزید منقولست کہ چون نام

پسر رسول خدا وفات کرد حضرت گریست بعضی گفتند یا رسول الله
گریه میکنی فرمود چشم اشک میریزد و بدرستی که اشک غلبه میکند
و دل محزون میشود و معصیت نمیکنیم خدای عز و جل را منقولست که
دختری از رسول خدا نزد آنحضرت فرستاد که مرض بر دختر من غلبه کرده
است و حضرت فرمود ان لله ما اخذ ولله ما اعطی پس با جمعی از اصحاب
نزد او روانه شدند و صبیه را که امت خدا او بود آوردند جان در سینه اش بود
بر او رقت کرد و اشک از چشمهای مبارکش جاری شد اصحاب آن
حضرت نظر کردند فرمود ما لکم تنظرون رحمة یضعها الله حیث
یشاء انما یرحم الله من عباده الرحماء بدانکه لفظ رحمة منصوب بتقدیر
خواهد شد که مفعول باشد یا برفع که خبر مبتدای محذوف باشد یعنی
چه شده است شما را نظر میکنید رحمتی است یا این رحمتی است که خدا هر جا
خواسته قرار داده اینست جز این نیست که رحم میفرماید خدا از بندگان
خود رحم کننده کان را از اسامة بن زید منقولست که امامه دختر زینب دختر
رسول خدا را آوردند جان در سینه او بود آنحضرت فرمود برای
خداست آنچه اخذ میکند و از برای خداست آنچه عطا میکند و همه
تا اجل مقرر زنده اند و گریستند سعد بن عباده عرض کرد که گریه میکنی
و خود از گریه منع میفرمودی فرمود این از حزن نیست که این گریه





رحمتیست که خدا قرار داده در دلهای بندگان خود و جز این نیست و غیر
این نیست که خدا رحم میکند از بندگان خود رحم کننده کان را از
صحیح مسلم که از کتب اخبار علمای مخالفین است منقولست که پیغمبر خدا
قبر مادر خود را زیارت کرد و گریست بگریه انداخت کسانی را که با او
بودند از جناب امام جعفر صادق ع از پدر بزرگوارش مرویست که
رسول خدا چون خبر وفات جعفر بن ابیطالب و زید بن حارثه را شنید
چنان بود که هرگاه داخل بیت میشد گریه میکرد بر ایشان بسیار سخت و میفرمود
بودند اینها که با من حدیث و سخن میگفتند و انس با من داشتند پس مردند
از دنیا ایشان از ابن عمر منقولست که چون جعفر بن ابیطالب شهید شد
رسول خدا تشریف بردند بنزد اسماء زوجه او و فرمود بیرون بیاور
برای من اولاد جعفر را پس اینها را بیرون آوردند نزد آنحضرت و ایشانرا
چسبانید و میبوئید و اشک از چشمهای مبارکش روان بود اسماء عرض
کرد یا رسول الله جعفر شهید شد فرمود بلی در همین روز عبدالله بن
جعفر گوید بخاطر دارم نظر میکردم که پیغمبر خدا بر مادر من داخل شد
و خبر مرگ پدرم را به او داد و من نظر بآنحضرت میکردم و او دست
بر سر من و برادرم میکشید و از چشمهای او اشک میریخت بنحوی که
از ریش مبارکش میچکید پس گفت اللهم ان جعفرا قد قدم الی احسن ثواب

الثواب علی خلقه فی ذریته باحسن ما خلفت احدا من عبادک فی ذریته
پس فرمود ای اسما آیا بشارت ندهم ترا گفت بلی پدر و مادرم فدای
تو باد فرمود بدرستی که خدا عز و جل عطا کرد بجعفر دو بال که بر آن پرواز
میکند با آنها در بهشت از خالد بن مسلمه منقولست که چون خبر
مرگ زید بن حارثه رسید رسول خدا بمنزل زید تشریف بردند
دختری از زید بخدمت آنحضرت آمد و چون نظرش بر روی آنحضرت افتاد
خود را خراشید پس رسول خدا گریست و فرمود هها هها بعضی گفتند
یا رسول الله این چیست فرمود شوق الحبیب الی حبیبه یعنی شوق دوست
بدوست خود منقولست که سعد بن معاذ که وفات کرد رسول خدا ابتدا
گریست و بمادر سعد فرمود لا یرقی دمعک و یذهب حزنک فان ابنک
اهتز له العرش و گریست که اشک از چشمهای مبارک آن معدن
رحمت میریخت و روی مبارک را مسح میفرمود و صدا او از وی
شنیده نشد منقولست که چون عثمان بن مظعون وفات کرد رسول خدا
روی او را گشوده میان دو چشم او را بوسید و گریه بسیار زیادی کرد
پس از آنکه جنازه او را برداشتند فرمود طوبی لک یا عثمان لم تلبسک
الدنیا و لم تلبسها منقولست که رسول خدا تشریف برد بعیادت سعد بن
عباده در زمان مرض او و بردند پیش او را بیهوش مشاهده فرمودند پس فرمود



آیا مرده است عرض کردند نه یا رسول الله پس آنحضرت گریستند و مردم
بجهت گریه آنجناب گریستند پس فرمود الا تسمعون ان الله لا یعذب
بدمع العین و لا بحزن القلب و لکن یعذب بهذا او یرحم و اشار الی
لسانه یعنی آیا نشنیده اید اینکه خدا عذاب نمیکند باشک چشم
و نه باندوه دل و لکن عذاب میکند بسبب این یا رحم میکند و اشاره
بزبان خود کردند و روایتست که چون فخر کائنات از غزوه احد مراجعت
فرمودند حمنه بنت جحش با او ملاقات کرد مردم خبر مرگ برادر او
عبدالله بن جحش را باو رسانیدند استغفار و استرجاع کرد پس خبر مرگ
خالوی او حمزه را باو دادند باز استغفار و استرجاع کرد از برای او پس
وفات شوهر او مصعب بن عمیر را باو گفتند پس صیحه زد و ولوله کرد یعنی
آواز را بگریه بلند کرد باو گفت رسول خدا چون صبر او در برادر
و خالو و صیحه او را بر شوهر ملاحظه نمود فرمود ان زوج المرأة منها
لبمکان یعنی بدرستیکه شوهر زن را نسبت بزن مرتبه ایست موقعی خاص
و مقامی بکر نزد زن دارد پس آنسرور گذر بر خانه چند از خانهای انصار
از بنی عبدالاشهل کرد فرمود آواز گریه و نوحه ایشان بر کشتهها
انها شنید پس گریست و اشک از چشمهای مبارکش ریخت و فرمود
لکن از برای حمزه بواکی و گریه کننده ها نیست پس چون سعد بن معاذ

اسیکه خبر شهادت های بنی عبد الاشهل باز گشت کردند زنهارا
امر کردند که بروند و گریه کنند بر عم رسول خدا پس چون رسول خدا ص
شنید گریه انصار را بر حمزه بیرون رفت بسوی ایشان و ایشان نزد در مسجد
استاده بودند و میگریستند با ایشان فرمود ارجعن رحمکن الله فقد آسیتن
بانفسکن یعنی برگردید رحمت کند شما را خدا پس بدرستی که اندوه
و حزن بخود شما رسیده مرویست که رسول خدا فرمود العبرة لا
یملکها احد صبابة المرء علی اخیه یعنی که هیچ کسی مالک عینش نبود
چون بشنود خبر وفات مرد بر برادر را و مولف گوید که مشهور اند بود
که گریه در بعضی از روایات حاکیه فعل خاتم النبیین و رحمة للعالمین ص
منوط بوجهی دیگر است ناظر به مرثیه بوده و با فرط تذکر و التفات بدان در بعضی
و مقامی مرتب باشد چنانچه از ظاهر خبر براء بن عازب مستفاد میشود
که گفت با رسول خدا بودیم ناگاه چشم آنجناب بجماعتی افتاد فرمود
بر چه کار اجتماع کرده اند این جماعت گفتند بر کنند قبری از بهر
بر اصحاب کرفتند تا آنکه بقبر رسید پس خاک بر قبر ریخت براء گوید من پیش روی
او رفتم که ببینم چه میکند دیدم که گریست بحدی که زمین از اشکهای
او تر شد پس رو به ما کرد و فرمود اخوانی لمثل هذا فاعدوا یعنی ای برادران
من مثل اینمکان خود را مهیا کنید لکن [illegible] فانی [illegible] الاخبار [illegible]





و اخبار قولیه باوضح وجه بر مدعا دلالت دارد و قد سبق [illegible] بر کند
و حزن چشم رحمت [illegible] از جمله امیر المؤمنین
منقولست که در مصیبت سیدة نساء [illegible] با بیانی که [illegible]
شد او را مرثیه گفت و از مراثی بالغه آنجناب ع در مصیبت سیده عالم
اینست ما غاض دمعی عند نائبة الا جعلتک للبکاء سببا و اذا ذکرتک
سامحتک به منی الجفون وفاض وانسکبا انی اجل ثری حللت به
عن ان اری بسواه مکتئبا دیگر فرمود نفسی علی زفراتها محبوسة
یا لیتها خرجت مع الزفرات لا خیر بعدک فی الحیوة وانما ابکی مخافة
ان تطول حیوتی در مرفوع ابن سهل متقدم وارد شده که [illegible]
بر رسول خدا انقدر گریست که اهل مدینه متاذی شدند پس [illegible] شهدا
میرفت و انقدر که میخواست میگریست و برمیگشت و از مراثی [illegible]
باب فرموده که صدر آن مذکور شد اینست فیا ساکن الصحراء علمتنی
البکاء فذکرک انسانی جمیع المصائبا فان کنت عنی فی التراب مغیبا
فما کنت عن قلبی الحزین بغائب و صدوق کاشانی روایت کرده که چون
رسول خدا وفات کرد فاطمه بر کنار قبر بود و اشکهای چشم او جاری بود
و در بحر [illegible] سید الشهدا منقولست که بعد از شهادت
حضرت علی اکبر اشک از چشمهای مبارکش جاری شد [illegible] قتل او

وهمچنین گریستن و فرمودند علی الدنیا بعدک العفا یعنی بعد از تو
خاک بر سر دنیا باد از جناب امام جعفر صادق مرویست که فرمودند ان زین
العابدین بکی علی ابیه اربعین سنة صائما نهاره قائما لیله فاذا حضر
الافطار جاء غلامه بطعامه وشرابه فیضعه بین یدیه فیقول کل یا
مولای فیقول قتل ابن رسول الله صلعم عطشانا فلا یزال یکرر ذلک
ویبکی حتی یبل طعامه من دموعه فلم یزل کذلک حتی لحق بالله عز وجل
یعنی بدرستی که جناب امام زین العابدین گریستند بر پدر بزرگوار خود
چهل سال روز را روزه و شب را بعبادت احیا میداشتند وقت افطار
که حاضر میشد غلام او طعام و شراب او را میبرد و پیش روی او میگذاشت
ومیگفت بخور ای آقای من میفرمود کشته شد پسر پیغمبر خدا گرسنه
شد پسر پیغمبر خدا تشنه پیوسته مکرر میکرد این کلام را و میگریست
تا آنکه طعام او از اشکهای او تر میشد پیوسته چنین بود تا بدار
آخرت شتافت از بعض علما از آنجناب منقولست که گفت روزی آنحضرت
بصحرا تشریف برده بودند من از عقب او رفتم یافتم او را که بسجده افتاده بر سنگهای
زبری من همانجا توقف نمودم و صدای گریه او را میشنیدم و شمردم هزار
مرتبه که میگفت لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله تعبدا ورقا لا اله
الا الله ایمانا وصدقا پس سر از سجده برداشتند و روی و ریش مبارکش فرو رفته بودند

جاء ابو الفضل ابوسلمة صح





در آب از اشکهای دو چشم او من گفتم یا سیدنا ما ان لحزنک ان ینقضی
ولبکائک ان یقل وقت آن نرسیده که اندوه تو تمام و گریه تو کم شود
فرمود ویحک ان یعقوب بن اسحق بن ابرهیم کان نبیا ابن نبی له اثنا عشر
ابنا فغیب الله واحدا منهم فشاب رأسه من الحزن واحدودب ظهره من
الغم وذهب بصره من البکاء وابنه حی فی دار الدنیا وانا رأیت ابی واخی
وسبعة عشر من اهل بیتی صرعی مقتولین فکیف ینقضی حزنی ویقل
بکائی وبدانکه ویح اسم فعل است بمعنی ترحم پس آن برخلاف ویل کلمه
رحمت است چنانچه ویل کلمه عذابست و منقولست که بعض لغویین هر دو را
در معنای یکدیگر استعمال میکنند و بجهة اختصار محصل مضمون این کلام را
از آن بزرگوار بترجمه آن نپرداخت و در خبر دیگر وارد شده که فرمود
بعد از عرض نظر این مطلب انما اشکوا بثی وحزنی الی الله انی لم اذکر
مصرع بنی فاطمة الا خنقتنی لذلک عبرة مجملا اینکه بر و بخوان موافق ادله
معتبره مورث اجر عظیم و اما بکاء از مصائب دیگر پس باکی ندارد چنانچه
از اخبار سابقه ظاهر شد اما ابجر از امالی ولد شیخ از معویة بن وهب
مرویست که جناب صادق فرمود کل الجزع والبکاء مکروه ما خلا الجزع
والبکاء لقتل الحسین پس محمول بر معینست یا جزع با انکار یا عدم ثواب
ونحوانها است بلکه از بعض اخبار مطلوبیت گریه بجهة تسکین حزن ظاهر میشود

چنانچه کلینی ره از منصور صیقل روایت کرده که گفت شکوت الی ابی عبد الله ع
وجدا وجدته علی ابن له هلک حتی خفت علی عقلی فقال اذا اصابک
من هذا شیء فافض من دموعک فانه یسکن عنک واما آنچه روایت شده
که میت معذب میشود بگریستن اهل او پس آن از طرق عامه و سنیان است و در کتب
اصحاب چنین خبر بنظر نرسیده و اگر بالفرض یافت شود باید تاویل نمود

در احوال اطفال

فایده دوازدهم در بیان بعضی از احوال اطفال است بعد از مردن در
برزخ و قیامت و اشاره اجمالیه بجنت برزخ بدانکه معروف از مذهب ما
اینست که اطفال مؤمنین بدون حساب داخل بهشت میشوند و از اعاظم
علما براین مطلب ادعای اجماع کرده اند از جناب امام محمد باقر ع مرویست
که چون رسول خدا ص در شب معراج باسمان هفتم رسید و پیغمبر ابراهیم را در آنجا
ملاقات نکرد فرمود کجاست خلیلم ابراهیم گفتند او با اطفال شیعیان علی است
و چون داخل بهشت شد دید که حضرت ابراهیم ع در زیر درختی است که پستانها
دارد مانند پستانهای گاو و اطفال چند از آن پستانها می مکند و هرگاه
پستان از دهن طفلی بیرون میآید حضرت ابراهیم ع برمیخیزد و پستان را
بدهن او برمیگرداند پس سلام کرد بر رسول خدا ص و از احوال جناب
علی بن ابیطالب ع سؤال کرد رسول خدا گفت او را در میان امت خود
گذاشتم بنیکو خلیفه گذاشته حق تعالی اطاعت او را بر ملائکه واجب گردانیده است





و اینها اطفال شیعیان او میباشند از خدا سؤال کردم که اینها را
بمن سپارد که ایشان را تربیت کنم و هر چه عمر که یکی از ایشان می مکد طعم
جمیع میوه ها و نهرهای بهشت در آن مییابد و شیخ صدوق ره در کتاب
من لا یحضره الفقیه بسند صحیح از جناب امام جعفر صادق ع روایت کرده
که فرمود خدای تبارک و تعالی میدهد بحضرت ابراهیم و ساره اطفال
مؤمنین را که غذا دهند ایشان را بدرختی که در بهشت است که اندر آن درخت
پستانها هست مثل پستانهای گاو و در قصری که از یکدانه در است
پس چون روز قیامت شود لباس نیکو پوشیده خوشبو با کرامت کرده
شده بهدیه نزد پدران خود فرستاده میشوند پس ایشان پادشاهان اند
در بهشت با پدران خود و هو قول الله تعالی والذین آمنوا واتبعتهم
ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم و در احادیث کثیره تصریح شده
که این آیه در شان اطفال مؤمنین نازل شده که ایشان را با پدران
ببهشت میبرند و بعضی گفته اند که مراد اولاد بالغین اند که عمل ایشان
قاصر از بلوغ بدرجه پدرانست چنانچه از ابن عباس روایت کرده اند
و بعضی تعمیم داده اند و نیز از جناب صادق ع منقولست که چون طفلی از اطفال
مؤمنین وفات میکند ندا میکند منادی در ملکوت آسمان و زمین
الا ان فلان بن فلان فوت شد پس اگر پدر و مادر او یا یکی از ایشان یا بعضی

از اهل بیت واز مؤمنین وفات یافته اند باو داده میشود که اورا
غذا دهد واگر نه بجناب فاطمه ع داده میشود که غذا دهد اورا تا آنکه
پدر ومادر او یا احدهما یا بعض اهل بیت او برا او وارد شود پس جناب
فاطمه ع اورا باو میدهد ودر خبر علی بن ابرهیم قمی نیز از انجناب
منقولست که فرمود اطفال شیعیان مارا حضرت فاطمه ع تربیت میکند
وهدیه میدهند بپدران ایشان در قیامت واز جناب امام موسی ع
مرویست که رسول خدا ص فرمود زن بخواهید زن خوش رو وبکر که فرزند
بیاورد بدرستیکه من مباهات میکنم بشما با امتها در روز قیامت
مگر نمیدانی که فرزندان در زیر عرش رحمن میباشند واستغفار میکنند
از برای پدران خود ومحافظت میکند ایشان را ابرهیم وتربیت میکند
ساره در کوهی از مشک وعنبر وزعفران مؤلف گوید که جمع بین
الاخبار ممکنست باین نحو که بعضی را سیدة نساء تربیت فرمایند وبعضی را
حضرت ابرهیم ع وساره ویا اول سیدة نساء ص داده باشند وآنحضرت بایشان
دهد چنانچه بعضی اصحاب احتمال داده اند واما اطفال کفار پس
در بارهٔ انها اقوال بسیار است بعضی گفته اند در بهشت داخل میشوند
وخدمه اهل بهشت میباشند وبعضی دخول بهشت را گفته اند و
خدمه انگفته اند وبعضی گفته اند که منزل ایشان اعرافست وبعضی





بران رفته اند که تبعیت پدران امیکنند در دخول آتش ولکن
متألم از ان نمیشوند چنانچه این مطلب از اخبار بسیار در بارهٔ بعض مردم
وارد شده از انجمله کافریکه ضیافت کرد ان مؤمن راکه از سلطان
فرار کرده بود وبعضی گفته اند خدا بعلم خود با انها سلوک میکند
وبعضی توقف کرده اند ومتکلمین شیعه را خلافی نیست در اینکه
داخل جهنم بقول مطلق نمیشوند واکثر محدثین ایشان را اعتقاد
اینست که خدا تکلیف بایشان میفرماید وثواب وعقاب منوط
بان تکلیف خواهد بود واحادیث بسیار در این باب وارد وبر این
قول شاهد است از انجمله شیخ صدوق ره بسند صحیح از عبد الله بن
سنان ثقه جلیل القدر روایت کرده که گفت سؤال کردم از ابی عبد الله
یعنی امام جعفر صادق ع از اولاد مشرکین که پیش از بلوغ میمیرند
فرمود بدرستیکه خدا تعالی برافروخته میکند از برای ایشان آتشی
پس میفرماید بایشان که داخل شوید اگر داخل شدند برد وسلام میشود برایشان
واگر نشدند خدای عز وجل میفرماید هوذا انا قد امرتکم فعصیتمونی
پس امر میکند خدای عز وجل که ایشان را در آتش اندازند ونیز صدوق
از طرق سنیان از عبد الله بن سلام روایت کرده که گفت سؤال کردم
از رسول خدا ص که ایا خدا عذاب میکند خلق را بی حجت فرمود معاذ الله

کفتم پس اولاد مشرکین در بهشتند یا در جهنم فرمود خدا اولی است
بایشان چون روز قیامت شود امر میکند خدا آتشی را که از فلق گویند
و بدترین انتهای جهنم است در عذاب پس بیرون می‌آید از جای خود
سیاه و تاریک با زنجیرها و غلها پس امر میفرماید خدا او را
که بدمد بر روی مردم دمیدنی پس از شدت دمیدن آن آسمانها پاره پاره
میشود و نور ستارها بر طرف میشود و دریاها خشک میشوند و
کوهها بر طرف میشوند و دیده‌ها تار میشوند و زنان حامله فرزند
میاندازند و اطفال پیر میشوند از هول در روز قیامت
پس حق تعالی امر میکند اطفال مشرکین را که خود را در آن آتش بیندازند
پس هر کس که خدا میداند که از اهل سعادت است خود را می‌اندازد در آن
و بر او برد و سلام میشود چنانچه بر ابراهیم ع شد و هر که را میداند که شقی است
ابا میکند پس حق تعالی امر میفرماید آتش را که او را بگیرد بجهنم ترک امر
خدا و تابع پدران خود خواهند بود در جهنم و صدوق ره از جمعی از
متکلمین انکار این قول را حکایت فرموده نظر باینکه در دار جزا تکلیف
نیست و جواب داده که دار جزا مومن بهشت است و از کافر جهنم است و این تکلیف
در غیر اینها میشود و حق این است که دلیل نقلی قطعی و عقلی جزمی بر خلاف
این اخبار قائم نشده و محض همین نمیتوان طرح اخبار کثیره را کرد





و چه میشود که دار جزا با یک قدم دار تکلیف باشد چنانچه در باره
هر معذوری مثل دیوانه و ابله و اهل فترت و کر و کنگ در روز قیامت چنین
تکلیفی وارد شده و همه را رد کردن داعی ندارد و اما این اقوال
مختلفه پس با اینکه رد بعضی ببعضی ممکن است جمع بین آنچه دلالت
بر ظواهر آنها میکند ممکن است که بعضی را در اعراف جا دهند و بعضی را
خدمه بهشتیان کنند بدون آنکه بر ایشان دشوار باشد بلکه ملتذ
شوند و بعضی را در درجه پستی جا دهند و فوجی را بواسطه تکلیف
نار داخل آتش کنند و احسن و اولی تفویض بخداوند عالم است چنانچه
در حدیث صحیح وارد شده و بدانکه در واسطه ما بین دنیا و قیامت
کبری که آنرا برزخ نامند چنانچه در قرآن مجید آمده و من وراءهم برزخ
الی یوم یبعثون چنان نیست که آدمی مهمل و معطل باشد بلکه بمقتضای
آیات قرآنیه و احادیث متواتره معتبره ثواب و عذاب فی الجمله در کار و وارد
آنچه در این باب آمده موجب خروج از وضع این رساله میشود لکن بجهت
اشتمال بر فواید عظیمه و احتواء بر تفریج هموم و غموم اهل بلا و مصیبت
حدیث سلمان رض را که یکی از اخبار این باب است ایراد مینماید علامه
مجلسی ره در کتاب بحار الانوار بسند متصل از سلمان فارسی رض روایت
کرده که روزی بعد از وفات عمر بن الخطاب خدمت جناب امیر المؤمنین ع

[illegible]

عرض کرد که یا امیر المؤمنین من از زمان فوت رسول خدا تا این روز
در اندوه و حزن بودم از کرامتهای تو چیزی که غم مرا زایل کند آنحضرت
امر فرمود باحضار دو استر یکی از رسول خدا باقی مانده بود چون آنها را
آوردند یکی را خود سوار شد و دیگری را سلمان پس سلمان رض گوید
چون از مدینه بیرون آمدیم ناگاه دیدم که از زیر پاهای استرها دود بود
و در هوا پرواز میکردند و بالا شدیم پس من تعجب کردم منتهای تعجب
آنحضرت فرمود یا سلمان بر زمین آیا مدینه را می بینی گفتم اما مدینه را
پس نمی بینم ولکن آثار زمین را می بینم پس اشاره بدان بغله فرمود بار دیگر
رفتند در یک لحظه پس نظر کردم چیزی در زمین ندیدم ناگاه آواز
تسبیح و تهلیل شنیدم گفتم یا امیر المؤمنین الله اکبر بدرستیکه
در اینجا شهرها هست که بآن بلاد رسیده ایم فرمود ای سلمان اینها
صدای ملائکه است بتسبیح و تهلیل و این آسمان دنیا است که بآن رسیده ایم
پس اشاره بآن استرها فرمود و ایشان را حرکت داد استرها بسمت
زمین فرود آمدند پس واقع شدند بر دریا عریض کثیر الامواج
که گویا موجهای آن کوهها بود پس نظر انداخت مولای ما جناب امیر المؤمنین
بآن دریا موجهای آن ساکن شد آنحضرت فرود آمد و بر روی آب براه افتاد
و من هم فرود آمدم و استرها از عقب ما آمدند و چون از این دریا بیرون

رفتیم



[illegible]

رفتیم باز موجهای این بتلاطم آمد مثل هیئت اولی گفتم یا امیر المؤمنین
این چه دریا بود فرمود این دریا ایست که خدا فرعون و قوم او را
در آن غرق کرد و این دریا در اضطرابست از خوف خدا از آن روز
تا روز قیامت و چون من بآن نظر کردم از من خوف کرد و ساکن شد
و باز بجای خود برگردید سلمان گوید چون از این دریا بیرون رفتیم
و براه افتادیم دیوار سفیدی را دیدم که در هوا بالا رفته و اول و آخر
آن ادراک نمی شد چون نزدیک بآن شدیم دیواری بود از یاقوت با مثل
یاقوت در بزرگی در آن بود چون حضرت امیر المؤمنین نزدیک باب رسید
در باز شد و داخل شدیم درختها و نهرها و خانها و منزلها که در آنها
غرفها بود دیدیم و در آن بستانها نهرها بود از خمر و نهرها از شیر
و نهرها از عسل و در آنجا اولاد و دخترها چند بود و هر چیز را که
خدا بنعت وصف فرموده است در بهشت برای پیغمبر خود در آنجا دیدیم پس
آن اولاد و بنات را دیدیم و با آنحضرت آمدند و دستها و پاهای
او را می بوسیدند پس آنحضرت بر کرسی نشستند و آن اطفال دور خود
او ایستادند و گفتند یا امیر المؤمنین این چه هجران دوری بود
که هفت روز است در حق ما کرده و ما را در اینجا [illegible]
این منزلها در این مکان چیست فرمود ای سلمان اینها منزلهای شیعیان

تا است بعد از مردن یا میخواهی ای سلمان که منزل خود را ببینی
گفتم بلی پس برای من فرمود مرا بمنزل بلندی برد که از یاقوت و زبرجد
لؤلؤ بنا شده بود و در آن بود هر آنچه نفسها بآن میل داشته باشند
پس من اناری از میوهای آن گرفتم و خوردم تا نخست آمدم گفتم یا امیر
المؤمنین این منزل من است و از آن بیرون نمیایم فرمود ای سلمان این منزل
تست بعد از مردن و این بهشت دنیا است شیعیان ما باینجا می آیند بعد
از موت پس متنعم باین نعمتها تا روز قیامت تا آنکه منتقل شوند
از این بهشت به بهشت آخرت پس فرمود یا سلمان بیرون برویم چون
بیرون آمدیم اهل آن بهشت او را وداع کردند پس در بستر شد براه افتادیم
پس فرمود ای سلمان آیا میخواهی بنمایم بتو صاحب ترا گفتم بلی پس دو لب
مبارک را حرکت داده ملائکه غلاظ پیدا شد که مردی را دوانیدند و در
او زنجیرها آهن بود و آتش از سوراخهای بینی و حلق او بیرون میامد
تا نزدیک ما و دود احاطه بآن بیابان کرده و ملائکه چند دیدم
میزدند او را تا آنکه راه برود و زبان او از حلقش از شدت عطش بیرون
آمده بود پس چون نزدیک ما شد حضرت بمن فرمود آیا میشناسی او را
چون نظر کردم دیدم عمر بن الخطاب است پس گفتم یا امیر المؤمنین فرمایید
که بسیار تشنه و معذب میباشم از و بملائکه فرمود مضاعف کنید





بر او عذاب را پس دیدم زنجیرها و ملائکه و آتشها مضاعف شدند
و او را ذلیل و خوار گرفتند پس فرمود یا سلمان این عمر بن الخطاب است
و اینست حال او پس بتحقیق که از روز مردن او روزی بر او نگذشته
تا این روز مگر اینکه ملائکه او را نزد من آورده و او را بر من عرض نموده
و بتو آن را گفته ام که مضاعف کنند عذاب او را پس مضاعف میشود
بر او عذاب تا روز قیامت سلمان گوید پس سوار شدیم و بمن فرمود ببند
چشمهای خود را ای سلمان پوشیدم مرا فرمود باز کن باز کردم ناگاه
خود را در مدینه دیدم پس فرمود ای سلمان هفت ساعت از روز گذشته
و ما طوف کردیم در این روز بیابانها و دریاها و کل دنیا و آنچه در آنست
مؤلف گوید که در اخبار دیگر تصریح شده که محل حشر و مجمع
مؤمنین بعد از فراق دار دنیا ظهر کوفه است و ایشان بعد از بیابان
اخبار منافاتی نیست زیرا که میشود که این ها باشد که در ظهر کوفه است
حکایت ثالثه عشر در بیان آنکه رنج و عنا و رنج غالب تحفه اهل ولا است
مرویست که مردی خدمت رسول خدا عرض کرد یا رسول الله من ترا
دوست میدارم فرمود مهیا شو از برای فقر گفت خدا را دوست میدارم
فرمود آماده بلا باش و از انس مرویست که فرمود اذا احب الله عبدا
ابتلاه فان صبر اجتباه وان رضی اصطفاه یعنی هر گاه دوست دارد

خدا بنده را او را مبتلا میفرماید پس اگر صبر کند او را ثواب عطا
میکند و اگر راضی شود او را اختیار میفرماید و برمیگزیند بدانکه
این ترجمه مبنی برانیست که اجتبا بحا مهمله باشد از حبا بمعنی عطا
و بنا بر نسخه که حدیث را نقل نموده بجیم است و در ظاهر لغت فرقی ما بین
اجتبا و اصطفا بنظر نرسیده و لهذا احتمال او را داد با اینکه نسخه
تصحیح نشده و اگر بجیم باشد باید اصطفا را مقام بلندتری از اجتبا
گرفت و لو بجاز احمران از جنا امام محمد باقر ع روایت کرده که فرمود
ان الله عز وجل لیتعاهد المؤمن بالبلاء کما یتعاهد الرجل اهله بالهدیة
و یحمیه الدنیا کما یحمی الطبیب المریض یعنی بدرستی که خدای عز و جل
هر اینه نوازش میفرماید مؤمن را ببلا چنانچه احوالپرسی و صله میکند
مرد اهل خود را بهدیه و محفوظ و پرهیز میدهد طبیب مریض را دیگر
از انس و عمرو است که فرمود انما یبتلی المؤمن فی الدنیا علی قدر دینه
او قال علی حسب دینه یعنی اینست و جز این نیست که مبتلا میشود مؤمن
در دنیا بر قدر دین او یا بر حسب دین او و نیز از انجناب منقول است
مرویست که فرمود ان الله تبارک و تعالی اذا احب عبدا غته بالبلاء
غتا و ثجه بالبلاء ثجا فاذا دعاه قال لبیک عبدی لئن عجلت لک
ما سألتنی انی علی ذلک لقادر و لکن ادخرت لک فما ادخرت لک

خیر



خیر لک یعنی بدرستی که خدای تبارک و تعالی هرگاه دوست دارد بنده را
میبالد او را در بلا انداختنی و بشکند او را ببلا شکستنی
یا سر او را میکوبد بواسطه بلا کوبیدنی پس هرگاه دعا کند و از خدا
چیزی طلبد میفرماید لبیک ای بنده من هر اینه اگر تعجیل کنم از
برای تو آنچه را که سؤال کردی بدرستیکه من بر آن قادرم
و لکن ذخیره میکنم از برای تو بدل آنچه را که من ذخیره کنم از برای تو بهتر است
از برای تو از انچه منقولست که خدمت انجناب عرض کردم که معنی
میکویند ان الله لا یبتلی المؤمن بالجذام و لا بالبرص و لا بکذا و لا
بکذا فقال ان کان لغافلا عن مؤمن آل یاسین انه کان مکنعا ثم رد
اصابعه فقال کانی انظر الی تکنعه اتاهم فانذرهم ثم عاد الیهم من
الغد فقتلوه ثم قال ان المؤمن یبتلی بکل بلیة و یموت بکل میتة
الا انه لا یقتل نفسه یعنی مغیره میکوید که بدرستی که خدا مبتلا نمیکند
مؤمن را بمرض جذام و نه برص و نه باین و نه بان حضرت فرمود بدرستیکه
او هر اینه غافل بوده است از مؤمن آل یاسین بدرستی که او دست هایش
تو چنانچه تفسیرش بعد ظاهر میشود با انکه در انگشتان او تشنج
و پیچ عارض شده که بکف برگشته و مفصلها اصول انها ظاهر
شده پس انگشتان او رد شد پس گفت گویا من میبینم تکنعش برید

دوست دارد پس مبتلا میسازد ایشانرا یعنی از عذاب خدا پس عود کردیم
بسوی ایشان در روز بعد پس او را کشته دیدیم پس حضرت فرمود بدرستیکه
مؤمن مبتلا میشود بهر بلیه و میمیرد بهر قسم مردن مگر اینکه خود را
نمیکشد حسن بن علوان از جناب امام جعفر صادق ع روایت کرده که
فرمود ان الله تعالی اذا احب عبدا غتّه بالبلاء غتّا وانا وایاکم لنصبح
ونمسی به صدق حدیث کن شنو ترجمه ذیل اینکه بدرستیکه
ما و شما هر آینه صبح میکنیم ببلا و شام میکنیم عبد الرحمن بن الحجاج
از همان سراج وهاج ع روایت کرده که در حضور انورش مذکور
شد بلا و آنچه خدای عز و جل مخصوص میفرماید بآن مؤمنین را
فرمود سئل رسول الله من اشد الناس بلاء فی الدنیا فقال النبیون
ثم الامثل فالامثل ویبتلی المؤمن بعد علی قدر ایمانه وحسن اعماله
فمن صحّ ایمانه وحسن عمله اشتد بلاؤه ومن سخف ایمانه وضعف
عمله قل بلاؤه یعنی سؤال کرده شد پیغمبر خدا که کیست که بلاء او
سخت تر است در دنیا فرمود پیغمبرها پس از آن افضل و بهتر و هم چنین
و مبتلا میشود مؤمن بعد از اینها بقدر ایمان و خوبی اعمال او
پس اینکه ایمان او صحیح و عمل او نیکو باشد سخت تر است بلای او و کسیکه
ناقص باشد ایمان او و ضعیف باشد عمل او کمتر است بلاء او دیگر

ازان



[illegible]

ازان جناب مستطاب مرویست که فرمود قال رسول الله ان عظیم البلاء
یکافی به عظیم الجزاء فاذا احب الله عبدا ابتلاه بعظیم البلاء فمن
رضی فله عند الله الرضا ومن سخط البلاء فله عند الله السخط
یعنی رسول خدا فرمود بدرستی که بلاء بزرگ مکافات از جزای بزرگ است
پس هرگاه دوست داشته باشد خدا بنده را مبتلا میکند او را
ببلاء بزرگ پس کسیکه راضی ببلا شود پس از برای او نزد خدا رضا است
و کسی که دشمن دارد بلا را از برای او نزد خدا غضب یعنی عقوبت است
زید شحام از آن امام همام ع روایت کرده که فرمود ان عظیم الاجر لمع
عظیم البلاء وما احب الله قوما الا ابتلاهم یعنی بدرستیکه اجر
بزرگ با بلای بزرگ است و دوست نمیدارد خدا قومی را مگر آنکه مبتلا
میکند ایشانرا ابو بصیر از آن بدر منیر ع روایت کرده که فرمود ان لله
عز و جل عبادا فی الارض من خالص عباده ما ینزل من السماء تحفة
الی الارض الا صرفها عنهم الی غیرهم ولا بلیة الا صرفها الیهم یعنی بدرستیکه
از برای خدای عز و جل بندگانی هست در زمین از بندگان خالص او
نازل نمیشود از آسمان هیچ تحفه بر زمین مگر اینکه بر میگرداند آن
تحفه را از ایشان بجانب غیر ایشان و هیچ بلیه نازل نمیشود مگر آنکه
انزال و با ایشان بر میگرداند و در خبر دیگر ابی بصیر مرویست در کافی

كنت سمعت ابا عبد الله يقول ان الله عز وجل اذا احب عبدا غتّه
احب الله اليه يعني شنيدم از جناب صادق عم كه فرمود بدرستي كه خدا
عز وجل هرگاه دوست دارد بنده را مبتلا ميكند او را ... از اولاد
او را كه نزد او محبوبتر است مبتلا بايد و در مصباح الشريعه از آن
مفتاح حقيقت نقل شده طويلي در علو مقام بلا مذكور است بعضي
فقرات آن اشاره خواهد شد و در كافي بسند متصل بسليمان
ابن خالد از آنسرور عم روايت كرده كه فرمود انه ليكون للعبد منزلة
عند الله فما ينالها الا باحدى خصلتين اما بذهاب ماله او ببليه
في جسده يعني بدرستيكه هر اينه از براي بنده منزلتي نزد خدا هست
كه بآن نميرسد مگر بيكي از دو خصلت يا رفتن مال او يا ببليه
در جسد او و در خبر فضيل بن عثمان فرمود كه در بهشت منزلتي
هست كه نميرسد بآن بنده مگر بابتلاء در جسد خود و در خبر
محمد بن مسلم فرمود كه مؤمن نميكند در براو چهل شب مگر اينكه عارض
ميشود او را امري كه او را محزون كند كه بواسطه آن متذكر شود
و در خبر سماعه از آن بزرگوار از جمله چيزيكه از كتاب جناب امير المؤمنين عم
در باب بلا نقل فرموده اين مضمون است كه بلا شتابانتر است بسوي
مؤمن پرهيزكار از باران بزمين و در خبر ابن بكير بعد از آنكه





سوال كرد از آنسرور عم كه آيا مومن مبتلا ميشود بجذام و برص و اشباه
آن فرمود و هل كتب البلاء الا على المؤمن آيا نوشته شده است بلا
براحدي مگر بر مؤمن و نيز از آنسرور عم منقولست كه فرمود ان اهل الله
لم يزالوا في شدة اما ان ذلك مدة قليلة و عافية طويلة
يعني بدرستيكه اهل الله و خاصان او پيوسته در شدت هستند و بدرستيكه
مدت آن كم است و مآل آن عافيت دراز است و از جناب امام
موسي عم مرويست كه فرمود اي من صغر له دنيا فانه في دينه هر كه خوار
شود براي او دنيا او و زياد شود بر او و منهم بلا آن در كافي از ابن مهران
روايت كرده كه مردي نوشت بخدمت جناب امام محمد تقي عم شكوه از مصيبت
خود بود و از شدت آنچه بر آن داخل شده نوشت آن جناب باو كه
اما علمت ان الله عز وجل يختار من مال المؤمن و من ولده و نفسه
ليأجره على ذلك محصل آنكه آيا نميداني كه خدا اينها از بهر مومن
اخذ ميفرمايد و در تسليه صادقين عم كه در رخانه كتاب خواهد
ببعض احاديث مناسبه اين مقام اشاره شده و بعضي از اين اخبار ما
بنحو از علي بن الحسين كه شايد سيد مرتضي علم الهدي باشد ما نور
ميتواند هم كه بود كه مراد سيد سجاد عم باشد كه فرمود عتبت الي الرضا
فقلت الي متى اكابدها بؤسا لئن يخلي اكل شريف قد علاجدّه

مرتضي ... علي بن ...

حرام علیه العیش غیر محلل فقال لتنغم یا بن الحسین بن میتکم لیرغم
عنادی حین طلقنی علی یعنی سرزنش کردم دنیا را گفتم تا
یا با من کید میشود دهمی که شد ان بر طرف میشود اما هر شریف
دیر و کی که صاحب سبز است و اسطه اجداد خود با خود واحد است
همه عالی رتبه اند زندگانی و عیش برای او حرام است و از برای او حلال
نیست پس دنیا گفت بلی ای پسر حسین من تیر عناد خود را جانب شما
انداختم از زمان که علی مرا طلاق داد و در خبرها بوده کیفیت
طلاق گذشت که دنیا از آن حضرت خواهش تزویج نمود که پادشاهی
ظاهری از برای او و اولاد و بعد از او باشد و قبول نفرمود منقول است
که جناب امام جعفر صادق ع فرمود دعی النبی ص الی طعام فلما دخل
الی منزل الرجل نظر الی دجاجة فوق حایط قد باضت فتقع البیضة
علی وتد فی حایط فثبتت علیه ولم تسقط ولم تنکسر فتعجب النبی ص
منها فقال له الرجل اعجبت من هذه البیضة فو الذی بعثک
بالحق نبیا ما رزئت شیئا قط فنهض رسول الله ص ولم یاکل من طعامه
شیئا وقال من لم یرزء فما لله فیه من حاجة یعنی خوانده شد رسول
خدا بسوی طعامی پس چون داخل خانه مرد مضیف شد مرغ را دید بالای
دیواری که تخم گذاشت و آن تخم افتاد بر سر میخی که در دیوار بود

متحمل شوم شدن را





وبر آن قرار گرفت و نیفتاد و نشکست پیغمبر ص از آن تخم تعجب کرد آن مرد
عرض کرد اما تعجب میکنی از این تخم پس قسم با خدائی که تو را بحق به پیغمبری
فرستاده که هرگز رنجی و مصیبتی بمن نرسیده پس رسول خدا
برخواست و از طعام او چیزی نخورد و فرمود کسی که مصیبت باو نرسد
خدا را باو اعتنائی نیست و نظیر این حدیث خبر دیگر است که شیخ معتمد
جلیل محمد بن یعقوب کلینی ره بسند متصل از جناب امام جعفر صادق ع
روایت کرده که فرمود قال النبی ص یوما لاصحابه ملعون کل مال لا
یزکی ملعون کل جسد لا یزکی ولو فی کل اربعین یوما مرة فقیل
یا رسول الله اما زکوة المال فقد عرفناها فما زکوة الاجساد
فقال لهم ان تصاب بآفة قال فتغیرت وجوه الذین سمعوا ذلک منه
فلما راهم قد تغیرت الوانهم قال لهم هل تدرون ما عنیت بقولی
قالوا لا یا رسول الله قال بلی الرجل یخدش الخدشة وینکب النکبة
ویعثر العثرة ویمرض المرضة ویشاک الشوکة وما اشبه هذا حتی ذکر
فی حدیثه اختلاج العین یعنی پیغمبر خدا روزی باصحاب خود فرمود
ملعون است هر مالی که زکوة داده نشود یعنی از خیر و برکت دور است
چون لعن در لغت بمعنی طرد و ابعاد است بجهت این که صاحب چنین
مالی ملعون است و ملعون است هر جسدی که زکوة داده نشود اگرچه در هر

[illegible]

جهل روز یکم پیغمبر باشد عرض شد یا رسول الله زکوة مال را شناختیم
و دانستیم اما زکوة اجسام چیست با ایشان فرمود اینکه آفتی با جسد
رسیده شود حضرت فرمود پس متغیر شد روهای کسانیکه این سخن را
از آنسرور شنیده بودند یعنی چون گمان بلیهها و آفات بزرگ کرده بودند که
غالبا در مال چیزی بایشان الهم عارض نمیشود پس آنجناب تغیر رنگهای
ایشان را دید فرمود آیا میدانید که چه قصد کردم بقول خود عرض
کردند یا رسول الله فرمود بلی مرد خراش و خدشه و نقصانی
در جلد او عارض میشود و همچنین بود رسیدن و افتادن بر و در افتادنی
و مبتلا بلغزیدنی و مریض میشود مریض شدنی و بدن او عادی فرو میرود
و هرچه مانند این است حتی اینکه در این خبر اختلاج عین را هم فرمود نظر
بانکه اختلاج هم آفتی است چنانچه اطبا هم گفته اند که آن حرکتی است سریعه
متواتره غیر عادیه است که عارض جزئی از بدن میشود مثل جلد و نحو
آن بسبب رطوبت غلیظه لزجه که در آن میان حادث میشود و از بخار
غلیظ بخارات میشود و بیرون رفتن از آن مسامات مشکل میشود و قوه
دافعه هم در مقام دفع آن بر میاید بسبب میل فعلی اختلاج عارض میشود
و بدانکه از جمله بلاها که غالبا اهل بهره و تحفه اهل ولا میشود عدم
سعت دامن معیشت و تنگدستی است چنانچه در غالب ملاحظه میشود

که اهل



که اهل کفر و خلاف بر طبق باتوق مفتون زخارف اشعه دنیا
بلکه شوکت و سلطنت مهیا و اهل ایمان و تقوی بسا باشد که
نان خوانده محنت و بلا نیست مگر مجهز حکم تا الغرض خدا و عرض مؤمن
وی اعتباری دنیا و باین ناظر است قول قائل الدهر کالبحر یعلو فوقه
جیف و یستقر باقصی قعره الدرر وفی السما نجوم لا عداد لها
ولیس یکسف الا الشمس والقمر یعنی روزگار چون دریا است مردارها
در بالای آن خود را در بالا میکند و قرار میگیرد در زیر نهایت قعر
و آن درها و لؤلؤها و در آسمان ستارها هست که شماره از برای آنها
نیست و از میان آنها گرفته نمیشود مگر آفتاب و ماه و در اشعار شعر عرب
و عجم این مدعا منظوم و در دیوان منسوب بجناب امیر ع هم در چند موضع
اشاره باین شده از جمله این است کم من ادیب فطن عالم مستکمل العقل
مقل عدیم و من جهول مکثر ماله ذلک تقدیر العزیز العلیم از جناب
امام جعفر صادق ع مرویست که فرمود کلما ازداد العبد ایمانا ازداد ضیقا
فی معیشته یعنی هر چه ایمان بنده زیاد میشود تنگی معیشت او
بیشتر میشود و در خبر دیگر مرویست از آنسرور ع لولا الحاح المؤمنین
علی الله فی طلب الرزق لنقلهم من الحال التی هم فیها الی حال اضیق
منها یعنی اگر اصرار مومنین بر خدا در طلب روزی نبود هر اینه نقل میکرد

ایشان را از ان حالی که داشتند بحالی شکر و در خبرست که سعت خدا او
داده او رزاق جمع کفار را ازبرای عبرت و پند فقرا و عقلا و دیگر مرقوم نیست
که اگر دنیا در نزد خدا مساوی با پر پشه بودی هر اینه کافر را شربت
آبی سیراب نمیفرمود و در قران مجید آمده ولولا ان یکون الناس امة
واحدة لجعلنا لمن یکفر بالرحمن لبیوتهم سقفا من فضة ومعارج
علیها یظهرون ولبیوتهم ابوابا وسررا علیها یتکئون وزخرفا
وان کل ذلک لما متاع الحیوة الدنیا والاخرة عند ربک للمتقین
ترجمه ظاهر آنکه اگر نه این بود که مردم یک امت میشدند و اجماع
بر کفر میکردند هر اینه میگردانیدیم ازبرای هر کس که کافر بخدا میشد
ازبرای خانهای ایشان سقفها از نقره که بر آنها بالا روند بنظاره یعنی و نردبانها
نقره و ازبرای خانهای ایشان درها و سریرها از نقره که بر آنها تکیه
زنند و قرار میدادیم بیت زخرف بر زخرف طلا و بعضی زخرف را
بر زینت تفسیر کرده اند و نیست همه این مگر متاع زندگانی دنیا و آخرت
نزد پروردگار تو ازبرای اهل تقویست در کافی از حضرت سجاد ع
مرویست که پس از آنکه از این آیه سؤال کرده شد فرمود عنی بذلک امة
محمد ص ان یکونوا علی دین واحد کفارا کلهم ولو فعل الله ذلک بامة محمد
لحزن المؤمنون وغمهم ذلک ولم یناکحوهم ولم یوارثوهم وظاهر ترجمه



آنکه مقصود بناس امت محمد است یعنی اینکه هر یکی دین همه کافر باشند و اگر
خدا با امت محمد یعنی بغیر مؤمنین ایشان بفرستد ما بعد چنین میکرد مؤمنون
محزون میشدند و این معنی ایشان را مغموم میداشت و مناکحه و توارث
با ایشان نمیکردند از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که فرمود اگر
خدا با ایشان چنین میکرد احدی ایمان نمیاورد ولکن در مؤمنین و
کافرین اغنیا قرار داد و در هر دو صنف فقرا قرار داد پس ممتحن شدند
بامر و نهی و صبر و رضا و از شیخ صدوق در علل از آنجناب ع مرویست
که فرمود قال الله عز وجل لولا ان یجد عبدی المؤمن فی نفسه لعصبت
الکافر بعصابة من ذهب یعنی خدای عز وجل میفرماید اگر نه این بودی که محزون
میشد بنده مؤمن من در نفس خود هر اینه کافر را ازبرای او سر بند
یا رک بند طلا مقرر میکردم و در کافی از امیر ع مرویست که فرمود
ما کان من ولد ادم مؤمن الا فقیرا ولا کافر الا غنیا حتی جاء ابرهیم ع
فقال ربنا لا تجعلنا فتنة للذین کفروا فصیر الله فی هؤلاء اموالا و
حاجة وفی هؤلاء اموالا وحاجة یعنی نبود از اولاد آدم مؤمنی مگر اینکه
فقیر بود و نبود کافری مگر اینکه غنی بود تا آنکه حضرت ابرهیم ع آمد پس دعا
کرد که ای پروردگار مگردان ما را فتنه و امتحان ازبرای کفار پس گردانید
خدا در مؤمنین مال و احتیاج بعضی را با مال کرد و بعضی محتاج

وگر نباشد در کفاف هم مال و حاجت و بدعای الحضرت و مصلحت و
حکمت تغییر کرد و در خبر صحیح بسیار طویل امده که خدا عز و جل میفرماید
بعض از بندگان مؤمن صلاح امر دین او نیست مگر در غنی و وسعت
و صحت و بعض دیگر را اصلاح امر دین او را نمیکند مگر فقر و مسکنت
و سقم و من داناترم با نچه اصلاح امر دین بندگان مؤمن فرا می کند
و هر حال چنانچه در این بیر شریف گذشت و در اثار دیگر هم امده در
لحزن و ثواب عظیم خدا برای اهل بلا از ارباب فقر و الامراض و مصائب و تمام
مقابله با شطری از این اجرها نخواهد شد و چنانچه در کافی از جناب صادق
روایت کرده که فرمود ان الله جل ثناؤه لیعتذر الی عبده المؤمن المحوج
کما یعتذر الاخ الی اخیه فیقول ما احوجتک فی الدنیا من هوان کان
بک علی فارفع هذا السجف فانظر الی ما عوضتک من الدنیا قال فیرفع
فیقول ما ضرنی ما منعتنی مع ما عوضتنی محصل انکه بعد از سلوک
که شبیه با عذر است خداوند میفرماید که اینکه محتاج نکردم بجهت پستی تو
این پرده و سترا بردار و ببین چه عوض بتو داده ام از دنیا حضرت فرمود
پس برمیدارد و میگوید با این عوض انچه نداری بمن ضرر نرسانید
و دیگر از انس و عمر روایت کرده اند که خداوند عز و جل چون
کسی که از کسی عذر خواهد همراه مودت و نوازش و محبت الحسان میفرماید



مردمی از ایشان بعدد نعم اغنیا در دنیا میکنند چون زنده
و فنا و مرکوب طلب مثل انها میکنند پس خدا عز و جل هفتاد ضعف
انچه اهل دنیا را عطا کرده از زمانیکه دنیا بوده برای هر یک از ایشان
میفرماید و در خبر انس بن مالک است که رسولی از فقرا نزد رسول خدا
امد و گفت من رسول فقرایم بسوی تو حضرت فرمود مرحبا بک و بمن جئت
من عندهم قوم احبهم گفت فقرا میگویند که اغنیا حسنات را دریافتند
حج میکنند و ما قادر نیستیم اگر مریض میشوند زیادتی اموال خود را
ذخیره از برای خود میفرستند حضرت فرمود فقرا را از من تبلیغ کن که
بدرستیکه از برای کسیکه صبر کند و فقر را حسبت و کفایت قرار دهد
از شما سه خصلت است که از برای اغنیا نیست یکی انکه در بهشت غرفها
هست که نظر میکنند اهل بهشت بسوی انها چنانچه نظر میکنند اهل
دنیا بسوی ستارها اسمان داخل نمیشود انجا مگر پیغمبر فقیر یا شهید فقیر
یا مؤمن فقیر دویم انکه فقرا داخل بهشت میشوند پیش از اغنیا به پانصد روز
که پانصد سال دنیا است سیم هر گاه غنی بگوید سبحان الله و الحمد لله
و لا اله الا الله و الله اکبر و فقیر هم مثل این بگوید غنی بفقیر نمیرسد
اگر چه انفاق کند در ان ده هزار درهم و همچنین است در کل اعمال بر پس
رسول برگشت نزد ایشان گفتند رضینا رضینا و احادیث متعلقه باین

ابواب بهشت است و هم چنین در باب مرض و تب فضایل و اجرهای عظیم
در کار است حتی آنکه در خبر نبوی و سجادی وارد شده که تب یکشبه
کفارهٔ یکساله است و در خبر ابی حمزه از جناب باقر ع تب یکشب معادل عبادت
یکسال و دو شب معادل دو سال و سه شب معادل هفتاد سال است ابو حمزه
گوید پرسیدم اگر بهفتاد نرسد فرمود از برای پدر و مادر او گفتم اگر بانها
نرسد فرمود از برای خویشان او گفتم اگر بانها نرسد فرمود از برای همسایهای
او و در خبر نبوی است که از برای مؤمن در حال مرض نوشته میشود بهتر
از آنچه در حال صحت عمل میکرد و در احادیث مستفیضه آمده که تب
و در بعضی مرض گناهان را میریزد و در حدیثی از جناب صادق ع و امیر
که صداع یکشب هر گناهی را زایل میکند مگر کبایر را و از جناب امیر
المؤمنین ع منقول است که مرضی که بصبی میرسد کفاره است از برای پدر و مادر
او و استیفاء احادیث فضایل مرض موجب طول خواهد شد پس اهل ولا
و ارباب تقوی اگر چه در غالب مصیبت و بلا و محط عنا باشند الا آنکه
ثواب عظیم و رضای خداوند کریم که عمدهٔ مقصد است در مقابل و بازا
بر ارباب فطانت و بصیرت و اهل مراجعت و ممارست در کتاب و سنت
مخفی و پوشیده نیست که این اخبار که دلالت دارد بر اینکه بلا در غالب
شعار ابرار است منافاتی ندارد با آیات و اخبار داله بر اینکه تقوی





موجب برکات و فتح ابواب خیرات و حیوة طیبه و وفور نعمت و مال
و اولاد و شکر نعمت موجب مزید نعمت و کفران نعمت باعث سلب نعمت
و هم بدیها موجب تشتت امور و تفرق بعضهم و هم باعث حزن موروث
جمع متفرقات امور و عمل از برای دین موجب کفایت امر دنیا میشود چون آیه
شریفه و لو ان اهل القری آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من
السماء و الارض و آیه حاکیه از قول هود که بقوم خود گفت و یا قوم
استغفروا ربکم ثم توبوا الیه یرسل السماء علیکم مدرارا و یزدکم
قوة الی قوتکم و از نوح در سورهٔ دیگر فقلت استغفروا ربکم انه
کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا و یمددکم باموال و بنین
و یجعل لکم جنات و یجعل لکم انهارا و آیه شریفه ضرب الله مثلا
قریة کانت آمنة مطمئنة یاتیها رزقها رغدا من کل مکان فکفرت
بانعم الله فاذاقها الله لباس الجوع و الخوف بما کانوا یصنعون و آیه
شریفه لقد کان لسبأ فی مسکنهم آیة جنتان عن یمین و شمال کلوا من رزق
ربکم و اشکروا له بلدة طیبة و رب غفور فاعرضوا فارسلنا علیهم
سیل العرم و بدلناهم بجنتیهم جنتین ذواتی اکل خمط و اثل و شیء
من سدر قلیل ذلک جزیناهم بما کفروا و هل نجازی الا الکفور
و هم چنین احادیث وارده باین مضامین که اطاله باشاء آنها

موجب خروج از وضع این مختصر رساله خواهد شد و مؤکد این
مضمون آیات و اخبار بسیاری که ترغیب بدین معنا شده قولاً و فعلاً
بجهت دفع بلا و رفع نعما بتفاصیلی که در کتب اخلاق و دعوات
و غیر اینها مذکور است و وجوه متصوره در جمع بسیار است
اگر کسی تفصیل بعض وجوه ملتفت شده یا از آیات و اخبار دیگر
شواهد بر اراده معنی خاصی در احد طرفین یافته فهما احتمال
قویا او ضعیفا در کار دارد الا آنکه هم اختلاف در کلام خدا و ائمه
هدی نکند و اعتقاد اجمالی از دست ندهد بر آنکه همه کس لیاقت
فهم این وجه ندارد مرویست که مرد یهودی با جناب امام حسن ملاقات
کرد در وقتیکه آن بزرگوار لباس تازه در بر کرده و بر استر نیکوی
سوار شده بود و آن یهودی لباس ژنده پوشیده داشت عرض کرد که جد
شما فرموده که الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر یعنی دنیا زندان
مؤمن و بهشت کافر است و باعتقاد شما ما کافریم و شما مؤمن
پس چه شد که شما در نعمت و ناز و من در تعب و مشقت هستیم فرمود کلام
که معنی اش اینست که اگر بدانی آنچه خدا در دار آخرت از برای ما مقرر
نموده میدانی که این دنیا هر چه باشد در جنب آن زندانست و اگر بدانی
آنچه خدا در دار عقبی از برای شما مهیا کرده میدانی که با این تنگی دنیا از عذاب





از برای شما بهشت است پس روا باشد که عامی بچنین مطالبی
ملتفت نشود و او هم چنین شبهه بخود راه دهد و مخفی نماند که اهل
ایمان و معرفت در هر مقام و مرتبه از نعم دنیویه که باشند غالب
که خود ایشان را علی الخصوص از آن نعمتها نه چنان التذاذی حاصل
و در باطن خالی از صنوف بلا نخواهند بود چنانچه سلیمان نبی با آن عزت
عظیمه در روز مهمانی برای سرودش روز وفاتش شد بنحویکه تا ابقا
گذشت و مع ذلک مرویست که جو را کوبیده در حرارت شمس طبخ میکرد
و تناول میفرمود بلکه لذت از آن باب و لابد انواع بلا یافته اند
چنانچه بر متتبع اخبار و آثار متعلقه باحوال انبیا و اولیا ظاهر است
و در خبر مروی در مصباح الشریعه خبا صادر شده در ضمن فضایل بلا
فرموده و من لم ذاق طعم البلاء تحت ستر حفظ الله له تلذذ به اکثر من تلذذه
بالنعمة واشتاق الیه اذا فقده لان تحت نیران البلاء والمحنة یعنی
کسی که بچشد طعم بلا را در زیر حجاب حفظ خدا لذت میبرد از آن بیشتر
از لذت بنعمت و مشتاق بلا میشود وقتیکه از او ناپدید بجهت اینکه
در زیر آتشهای بلا و محنت نورهای نعمت هست و در زیر نورهای نعمت
نارهای بلا و محنت هست در بلا لذتیست پنهانی تا چشیده کسی کجا
داند هر که اول لذت بلا در یافت در دنیا ظاهر از دو وادی فانیه

در بیان محبت

ثامنه در بیان محبت و شطری از مقام دوستان خدا است که مقام
صبر با علوی که دارد در جنب آن سهل و پست است بدانکه محبت در قرآن
مجید خدا و اخبار بسیار مرویه از سید رسل و ائمه هدی تصریح وقوع
در آن شده و در شأن قومی در قرآن مجید فرموده یحبهم و یحبونه
یعنی خدا دوست میدارد ایشان را و ایشان دوست میدارند خدا را
و در آیه دیگر قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله یعنی بگو اگر
شما خدا را دوست میدارید پس مرا متابعت کنید تا خدا شما را دوست
دارد و مخفی نماند که محبت خداوند عالم نه بنهج سایر محبتهاست
بلکه معتبر در اطلاق این اوصاف بر خدا جل و عز غایات است نه مبادی
پس مراد اینست که خدا سلوک با ایشان میکند چون سلوک دوست با دوست
بلی بعض امثال این اطلاقات را حقیقت میدانند و بعضی تعبیر میدانند
و کلام در آن محل دیگر است مرویست که ابو رزین عقیلی خدمت
سید کائنات عرض کرد که ایمان چیست فرمود ان یکون الله و رسوله
احب الیه مما سواهما یعنی آنکه بوده باشد خدا و رسول او دوست تر نزد او
از غیر خدا و رسول و در خبر دیگر آمده لا یؤمن احدکم حتی یکون الله
و رسوله احب الیه مما سواهما و اینخبر هم همان معنی فایده میبخشد منقولست
که سید عالم فرمود احبوا الله لما یغذوکم به من نعمه و احبونی لحب الله

محصل



محصل آنکه خدا را دوست دارید چنانچه نعمت بشما عطا کرده و دوست
دارید مرا بجهة محبت خدا و دیگر از ائمه هدی منقولست که فرمود المحبة
اساس المعرفة والعفة غایة الیقین و راس الیقین الرضا بتقدیر الله
تعالی یعنی بنا معرفت بر محبت است و عفت غایت یقین است و سر یقین
رضا بتقدیر خدا تعالی است بدانکه لازم معرفت که محبت است اثر
آنست تصور رحمت رجا و هیبت خوف افتاده لهذا با عدم وصول بمقصد
شوق در کار و با وصول انس و با افراط انس مزید انبساط و فرح
و با ملاحظه عنایت حبیب توکل و با استحسان آنچه میکند بقضای او رضا
و با تصور قصور خود در کمال محبوب و نهایت اقتدار او تسلیم حاصل
جناب امام جعفر صادق منقولست که فرمود الدین هو الحب و الحب
هو الدین یعنی دین محبت است و محبت دین است و اما تفسیر محبت پس حاجت
ببیان ندارد اگر چه اقوال در آن بسیار شده که قریب بهم باز راجع
میشود بیکدیگر چنانچه بعضی تفسیر بمیل طبع بشئ ملذ کرده اند و بعضی
با ایثار محبوب بر سایر مصحوب و بعضی بمیل شخص محبوب بکلیه خود
اختیار او بر نفس خود و موافقت او در اشکار و نهان و بعضی بمحو محب
بصفات او و اثبات محبوب بذات او و بعضی بهتک استار و کشف اسرار
و بعضی بمحو اشباح و ذوب ارواح و بعضی بسیر روحها که از عالم

عیب بدل نماز ایشون و بعضی بافراط میل بلا بنیل تفسیر کرده‌اند
و از بعضی پرسیده‌اند که محبت چیست گفت هوا نفرد بجمیع احوال
و این شعر را خواند و لو قلت لی مت مت سمعا و طاعة و قلت لداعی
الموت اهلا و مرحبا یعنی اگر بگوئی بمن بمیر بمیرم بطوع و رغبت
و میگویم بخوانندهٔ مرگ اهلا و مرحبا و غیر از اینها هم گفته شده
اگرچه خارج از اینها نیست و تطویل بذکر همه مناسب نیست با آنکه
اختلاف اینها چه راجع بلفظ و چه ناظر باختلاف مراتب و درجات
زیرا که محبت اگرچه نسبت بمحبوب مجازی باشد مراتب ضعف و شدت دارد
چنانچه علاوه بر بعض که ضد آن است نیز مراتب دارد لهذا محبت همین
کشد نکرده او را عشق نامند و وجه مناسبت این اسم این است که عشق
ماخوذ از عشقه است و آن گیاهی است شدید العلاقه باشجار و گرد
که بآنها پیچیده میشود و تمام آنها را رفته رفته فرا میگیرد پس محبت هم
اگر بجامع اطراف را فرو گرفت تشبیه بعشقه او را عشق نامند چنانچه
بعض که ضد محبت است شدید آن را مقت گویند و بعضی عشق را
چهارم مرتبهٔ محبت گرفته‌اند و آن را تفسیر کرده‌اند بزیادتی محبت
بحدی که عاشق معشوق را از یاد ندهد چنانچه نفس از استخدام قوه
شهوتیه و نفسانیه باز ایستند و از خواب و طعام و شراب ممتنع شود



و مرتبهٔ اولی را استحسان و مرتبهٔ دوم را مودت و سیم را خلت و پنجم را
وله نامیده‌اند و بسا باشد که بعض مراتب بالاتر محبت را تیم گویند
و فقرهٔ دعای کمیل و قلبی بحبک متیما را شاهد گیرند و تواند بود
که مرتبهٔ خلت بعکس آنچه گذشت بالاتر از مقام عشق باشد
زیرا که این محبت نافذ در خلال و اعماق است چنانچه در خلیل الرحمن
گفته‌اند و در تعبیر مشاعر نزاعی نیست و بدانکه محبت باعتبار
دیگر اقسامی دارد مثلا محبت فرزند یک قسم این است که چون فرزند
او را علاقه دارد مرتبهٔ دیگر اینکه این سرور و فرح بجهت این است
که با بودن او موارد التفات و عنایت شده از واهب آن ولد دیگر آنکه
او را وسیلهٔ اطاعت و بندگی و وصله مراتب قرب بمعبود میکند
و مثال واضح این از این قبیل است که شمشیری مثلا سلطانی بکسی
عطا کند محبت این شمشیر و فرح بآن بچهار قسم ممکن است یکی آنکه چون
شمشیر است او را میخواهد و شایق است بآنکه شمشیر دارد چنانچه اگر دیگری
آن را یافته بود محبت آن کمتر نبود از عطای سلطانی دیگر آنکه آن را
نه بجهت که شمشیر است میخواهد بلکه بجهت که دال بر عنایت و شفقت
سلطان است میخواهد و الا اگر غیر سلطان میداد از محبتی و حاجت
نداشت دیگر آنکه باز مسرور است که آن نشان ملک و دفع عادی است

کہ لازمهٔ آن ترقیات در قرب سلطانست تا آنکه بمقام وزارت رسید
ترا با ینجهت که وزارتست ملکه چون قرب ملکه لازم دارد و بدانکه
هر محبوبی تا محبت دل را از محبت غیر او خالی نکند باور دعای محبت او
کاذبست یا رحجا استحکام آن محبت متمکن نیست منقولست که حضرت
سلیمان ع گنجشکی را دید که با اصل خود میگفت چرا مرا از خود منع
میکنی و حال آنکه من اگر خواهم قبهٔ سلیمان را با منقار خود میگیرم و
در دریا میاندازم سلیمان ع تبسم فرمود و هر دو را خواند و بان
عصفور گفت با ما میتوانی چنین کاری بکنی گفت نه یا رسول الله و لکن
شوهر گاهی نفس خود را زینت میدهد در نزد زوجهٔ خود برای نشاط
مودت و ملامت کرده نمیشود بر آنچه میگوید سلیمان ع بزوجهٔ او فرمود
چرا منع میکنی او را از نفس خود و حال آنکه او ترا دوست میدارد
گفت یا نبی الله این دوست نیست ادعای دوستی میکند بجهة آنکه با من
غیر مرا دوست میدارد این کلام در دل سلیمان ع اثر کرد و بسختی بگریست
و چهل روز از مردم محتجب شد و دعا میکرد که خدا دل او را برای محبت
خود خالی کند و مخلوط بمحبت غیر خود نکند و از اینجاست آنکه زاده عثیر
سجاد برادر اوست فرغ قلبی لحبتک یعنی خدایا خالی کن دل مرا
از برای محبت خود و بدانکه هر چه محبت منازعه اغیار داخل دل شود



ممکن آن بیشتر بود چنانچه سلطان وارد در بلده هرگاه منازع
نداشته باشد قرار او بهتر و چون بلد را بلد خود تصور نماید لکن
خواهد بود چنانچه شاعر گفته: اتانی هواها قبل ان اعرف الهوی
فصادف قلبا خالیا فتمکنا یعنی محبت محبوب بر من داخل شد پیش
از آنکه من بدانم که محبت چیست پس بر خورد با دلی خالی پس متمکن
در آن شد و لهذا گفته اند که دل را بسعهٔ اغیار و اضداد نبینند
فلا تصیغ قلبی علی مقدار حبکم فما لغیرها کم فیه متسع یعنی بتحقیق
که در تنگ شده است دل من بقدر محبت شما پس از برای غیر محبت شما
در آن وسعتی نیست پس تا محبت اضداد محبوب را در دل جا نداده
و اگر داده باشد نتواند بیرون کند باید محبت محبوب را جا دهد تا ممکن
باشد لهذا می بینی که محبتی که در ایام جوانی و طفولیت حاصل شود امکن است
و باینجهة گفته اند که حضرت خلیل الرحمن ع مادر او بسبب خوف از نمرود
او را در کوهی برده در مغاره نهان ساخت و در هر چهل روز و بسا
بود بیشتر میشد نزد او میرفت و خداوند تبارک و تعالی او را تربیت فرموده
غیر از خدا کافلی نداشت پس دل او مشغول بمحبت پروردگار شد
و محبت خدا در دل او امکن شد و نحو همین را بعضی سر گفته اند در اینکه
خدای عز و جل فخر انبیا و رسل را در صغر یتیم فرموده خود تربیت او

فرمود اگر چه وجوهی بکرم میشود که تمام این نیم باشد و مخفی نماند
که محبت پدر و مادر از برای خدا و هم چنین هر محبتی با هیچ منافاتی
با محبت خدا ندارد بلکه حب محبوب خدا حب خدا است چنانچه عقل
و نقل بر این مدعا گواه و شاهدند در بعض ادعیه نبویه آمده
اللهم ارزقنی حبک و حب من احبک و حب ما یقربنی الی حبک واجعله
احب الی من الماء البارد یعنی خدایا عطا کن مرا دوستی خود را
و دوستی کسی را که ترا دوست دارد و دوستی چیزی را که نزدیک کند
مرا بدوستی تو و بگردان خود را محبوب تر نزد من از آب سرد مروی است
که جناب امام حسن ع روزی از جد امجد خود پرسید که آیا دو محبت در
یکدل جمع میشود فرمود نه ای پسر من پرسید آیا پدر مرا دوست میداری
فرمود بلی پرسید آیا دوست میداری مادر مرا فرمود بلی پرسید آیا
برادر مرا دوست میداری فرمود بلی پرسید آیا مرا دوست میداری
فرمود بلی پرسید آیا خدا تعالی را دوست میداری فرمود بلی عرض
کرد پس چگونه جمع میشود این محبتها همه حال آنکه فرمودی که جمع
نمیشود دو محبت در یکدل آن حضرت فرمود ای پسر من بدرستی که
محبت شما بر میگردد بمحبت خدا تعالی پس محبت خدا تعالی در قطب است
و محبت شما مثل خطهای است که در اطراف آن باشد با این نظر





آنچه کتب شیعه و سنی مشحون بآن شده در فضایل محمد و آل اطهار
و عترت ابرار سید کاینات ص و در نص قرآن مجید مودت و محبت ایشان
را فرض و اجر رسالت و ارشاد خاتم انبیا ص شده و در کتاب مستطاب کافی
از جناب امام محمد باقر ع روایت کرده که از آن حضرت سؤال کرده شد از
حب و بغض که آیا از ایمان است یا نه آن حضرت فرمود و هل الایمان الا
الحب و البغض یعنی آیا ایمان غیر از حب و بغض چیزی دیگر هست پس از آن
این آیه را که در سوره حجرات است خواندند که صدق آن است واعلموا
ان فیکم رسول الله لو یطیعکم فی کثیر من الامر لعنتم ولکن الله حبب
الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم و کره الیکم الکفر والفسوق والعصیان
اولئک هم الراشدون ترجمه ظاهر این اینکه بدانید که بدرستیکه
در میان شما پیغمبر خدا است اگر اطاعت کند شما را در بسیاری از امور هر آینه
در مشقت و هلاکت می‌افتید لکن خدا دوست گردانید بسوی شما
ایمان را و زینت داده است آن را در دلهای شما و ناخوش و مبغوض گردانیده است
بسوی شما کفر و فسوق و عصیان را اینجماعت که خدا با ایشان چنین کرده
ایشان براه راست هدایت شده گانند در مجمع از جناب امام محمد باقر ع
روایت کرده که مراد بفسوق کذب است و در کافی و تفسیر علی بن ابراهیم از
جناب صادق ع روایت شده که مراد بایمان جناب امیر المؤمنین ع است و بکفر

و فسوق و عصیان اول و ثانی و ثالث یعنی ابوبکر و عمر و عثمانست
و این تعبیر بجهت تقیه است چنانچه گاه هست بفلان و فلان و نحو ان
تعبیر میفرمایند و با تعبیر سابق فسوق منافاتی نیست و قرآن مجید را
ظاهر و بطون بسیار هست و از جمله اخبار وارده در این مضمون
حدیثی است که مخالف و موالف ذکر کرده اند و روایت کرده اند که فرمود
لو اجتمع الناس علی حب علی بن ابیطالب لما خلق الله النار یعنی اگر مردم
همه جمع میشدند بر محبت علی ع هر اینه خلق نمیکرد خدا آتش را و از
احادیث مشهوره بین الفریقین که بعضی از علمای شیعه آنرا از چهل
شیخ از چهل صحاح مسند نقل کرده اند در بعض طرق آن از معاذ بن
جبل روایت شده که گفت شنیدم از رسول خدا که فرمود حب علی بن ابی
طالب حسنة ما تضر معها سیئة و بغضه سیئة لا ینفع معها حسنة
یعنی دوستی علی ع حسنه ایست که ضرر نمیرساند با آن گناهی و بغض آنجناب
گناهی است که نفع نمی‌بخشد با آن حسنه و از جمله اخبار و بر آن
چهل صحاح حدیث طویلی است مروی از جناب امام حسن ع از رسول خدا
و ذیل آن اینست ثم قال النبی ص والله ثم والله لو ان الرجل جاء یوم القیمة
و ذنوبه اکثر من ورق الشجر و قطر المطر و ما فی الارض من حجر او مدر
ثم لقی الله محبا لک و لاهل بیتک لادخله الله الجنة ثم قال النبی ص و الله



ثم والله ثم والله لو ان الرجل صام النهار و قام اللیل و حمل علی
الجیاد فی سبیل الله ثم لقی الله مبغضا لک و لاهل بیتک لکبه الله
علی منخریه فی النار یعنی رسول خدا بعلی ع فرمود قسم بخدا پس قسم
بخدا اگر مرد بیاید در روز قیامت و گناهان او بیش از برگ درختان
و قطرهای باران و آنچه در زمین است از سنگ و کلوخ باشد و دوست
تو و اهل بیت تو باشد هر اینه داخل میکند خدا او را در بهشت
پس فرمود قسم بخدا پس قسم بخدا پس قسم بخدا اگر مرد روزها روزه
دارد و شبها بعبادت بپا دارد و سوار اسبهای نیک شود و در راه خدا
جهاد کند یا آنکه فرمود که اسبها را بار کند از مال و در راه خدا
انفاق کند و دشمن تو و اهل بیت تو باشد میاندازد خدا او را
بسوراخهای بینی او یعنی برو در آتش و از این قبیل اخبار که شطری از صحاح
از اشطار و یکی از هزار یعنی اندکی از بسیار و قطره از بحار فضایل
بیشمار آن بزرگوار و اهل بیت اطهار او است زیاده بر آنست که
در اینگونه اوراق محرر بتحریر بنان و مقرر بتقریر بیان گردد و آنکه
بعض علمای شیعه چون صاحب مجمع البحرین حدیث معانی متقدم را بعد از آنکه
از مشهورات بین الفریقین گفته چنین فرموده که ظاهر اینست که مراد
بحب حب کاملی باشد که سایر اعمال مضاف بآن باشد بجهت آنکه حب

ایمان کامل نیست حقیقة و غیر آن مجاز است و پس از آنکه حب اجتناب
ایمان و بغض او کفر شد پس با ایمان کامل گناه ضرر نمیرساند بلکه
بجهة اکرام اجتناب امر زیده محو و نابود و با نبودن محبت او حسنه نفع نمیکند
زیرا که حسنه نیست با عدم ایمان و زمخشری صاحب کشاف که از علمای
مخالفین است با اینکه علامه حلی ره در بعض کتب خود فرموده که او از
سخت ترین مردم است در عداوت اهل البیت ع حدیث قدسی روایت کرده
که لادخل الجنة من اطاع علیا وان عصانی و ادخل النار من عصاه
وان اطاعنی یعنی هر آینه داخل بهشت میکنم هرکه اطاعت کند علی را
اگرچه معصیت کرده باشد مرا و داخل آتش میکنم کسی را که معصیت او
کرده هرچند مرا اطاعت کرده باشد و بعد از نقل حدیث گفته
که این ذم نیست حسن با ینجهة است که حب علی ایمان کامل است و بلیغ
و اکدا زانچه از مجمع البحرین حکایت شد و در ذیل اینکلام گفته مخفی
نماند که تمام این حدیث بر طبق مجاز واقع شده و مقام اهل عرفان است
پس منافاتی ندارد با آنکه در حقیقت اطاعت و معصیت امیرالمؤمنین
اطاعت و معصیت خداست زیرا که آنحضرت امر و نهی نمیکند مگر با آنچه
خدا امر و نهی کرده و باید دانست که ظواهر این اخبار و امثال در معنی
اینها است نه بر وجهی است که در خیال جهال در آید که بدعوی





محبت دوستان طاعات عبادات کشیده بارتکاب معاصی مجری
بر خدا و رسول شوند بلکه محبت مهما امکن بملاحظه رضای محبوب را
میخواهد و شاید سر اینکه ارتکاب گناهان بسیار در حدیث تعبیر
بلفظ لو از ادوات شرط بیان فرموده ایشان باشد چنانچه علمای ادب
ذکر کرده اند که حقیقت لو از برای امتناع مدخول است چون
لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا و اذا از برای تحقق وقوع و ان
بود از وقعت الواقعة و ان در مقام شک اگرچه مجاز در معانی
یکدیگر اطلاق شوند در مصباح الشریعة از جناب صادق ع روایت
کرده که فرمود نجوی العارفین تدور علی ثلثة اصول الخوف والرجا
والحب فالخوف فرع العلم والرجا فرع الیقین والحب فرع المعرفة
فدلیل الخوف الهرب ودلیل الرجا الطلب ودلیل الحب ایثار المحبوب
علی ما سواه فاذا تحقق العلم فی الصدر خاف واذا صح الخوف هرب واذا
هرب نجا واذا اشرق نور الیقین فی القلب شاهد الفضل واذا تمکن
من رؤیة الفضل رجا واذا وجد حلاوة الرجا طلب واذا وفق للطلب
وجد واذا تجلی ضیاء المعرفة فی الفؤاد هاج ریح المحبة واذا هاج
ریح المحبة استانس فی ظلال المحبوب علی ما سواه وباشر اوامره واجتنب
نواهیه واختارهما علی کل شیء غیرهما فاذا استقام علی بساط الانس

با محبوب مع اداء اوامره واجتناب نواهیه وصل الی روح المناجات
والقرب و ترجمه آنچه مناسب مقام است این است که دلیل محبت اجتناب محبوب
بر غیر او و با وصف محبت مباشرت اوامر او و دوری از معاصی او
درکار است و باهم طلب ناظر است کلام ابن مبارک و منقول که جناب
صادق متمثل باین شدند تعصی الاله وانت تظهر حبه هذا
لعمری فی الفعال بدیع لو کان حبک صادقا لاطعته ان المحب لمن
یحب مطیع یعنی خدا را معصیت میکنی و از حب او باز میکنی این
امر بجان خودم قسم که در میان کارها تازه است اگر حب تو راست باشد
هر اینه اطاعت ورا خواهی کرد بدرستی که دوست از برای دوست خود
اطاعت کننده است مرویست که پیغمبر خدا فرموده است محبت در سه چیز است
اینکه اختیار کند کلام دوست را بر کلام غیر او و مجالست او را بر مجالست
غیر او و رضای او را بر رضای غیر او و از علامات محبت بکا و طول
سهر است مرویست که رسول خدا فرمود گریست شعیب بسبب محبت
خدا عز و جل تا آنکه کور شد پس رد کرد خدا بر او بصر او را پس گریست
تا کور شد پس رد کرد خدا عز و جل بر او دیده او را پس باز گریست
تا کور شد پس خدا رد کرد بر او دیده او را پس چون مرتبه چهارم شد
وحی کرد خدا با او که ای شعیب تا کی این گریه را متصل داری اگر بجهت خوف





از آتش است پس بتحقیق که ترا امان و پناه دادم و اگر بجهت شوق بهشت
است پس بتحقیق که از برای تو مباح کردم گفت الهی و سیدی من
تو خود میدانی که من گریه نمیکنم بسبب ترس از آتش تو و نه بجهت شوق
بجنت تو ولکن پیشه شده حب تو بر دل من پس صبر نمیکنم از گریه تا
آنکه ترا ببینم پس فرمود تا آنکه لقاء مرا ببینم پس خدا عز و جل
جلاله وحی با او فرمود که چون چنین است پس با بجهت زود است که خادم تو
قرار میدهم کلیم خود موسی بن عمران را و مناسب مقام گفته شده و ما
فی الدهر اشقی من محب وان وجد الهوی حلو المذاق تراه باکیا
فی کل حال لخوف فراق او لاشتیاق فیبکی ان نأوا شوقا الیهم
ویبکی ان دنوا خوف الفراق فیسخن عینه عند التنائی ویسخن عینه
عند التلاقی محصل آنکه در زمانه از محب تعب کش تر نیست
اگر چه مذاق محبت شیرین باید در هر حال او را گریان می بینی
بجهت خوف تفرقه یا بسبب شوق اگر احبه او دور شوند بجهت شوق با ایشان گریه
میکند و اگر نزدیک شوند بسبب خوف مفارقت پس در هر دو حال از دوری
و نزدیکی چشم او در گریه است مرویست که حضرت عیسی مرور کرد بسه نفر
که بدنهای ایشان ضعیف و رنگهای ایشان متغیر بود فرمود چه چیز رسانیده شما را
باینحال گفتند خوف از آتش فرمود حق علی الله ان یؤمن الخائف

پس مرد کرد بسر نفر دیکر که ضعف و تغیر اینها شدیدتر بود و بر رویهای
ایشان نوری بود از سبب اینحال استفسار نمود کفتند ما خدا را دوست
میداریم فرمود انتم المقربون بلی تواند بود که محب بعد از ثبات قلب و
طمانینه خواطر بمقام مطلوب خود نرسد محجوب صفرة وجه و نحول بدن در وی
نباشد چنانچه مرویست که از ولی خدا جناب امیر المؤمنین ع سؤال شد
که چه میشود روی اکثر نورها ازان ظاهر و با این حسن و جمالی و غیر از تو
از عباد و اهل محبت بحال عظیمی هستند از زردی رو و ضعف بدن
و فوت فرمود بدرستی که بنده کان و دوستان دوست میدارند حبیبی را
و نمیشناسند حال خود را نزد او با راضی است از ایشان یا نه و نمیدانند
که او خدا ایشان را قبول کرده یا نه و اما من بیقین و تحقیق میشناسم حال
خود را نزد او و بدرستی که من راضیم از او و او راضی است از من پس
کردیده است خواطر من مطمئن بمحبت او پس زرد نشده روی من و ضعیف
نشده بدن من و مرویست که از معصوم ع سؤال شد ما بال المتهجدین فی
الاسحار من احسن الناس وجوها فقال لانهم خلوا بربهم فکساهم
من حلل انواره یعنی چه شده است که عبادت کننده کان در سحرها روهای
ایشان از نیکوترین روها است فرمود بجهت اینکه ایشان با پروردکار خود
خلوت کرده اند یعنی در وقتی که غیر نیست با او مناجات دارند پس خدا





پوشانیده ایشان را از حلهای نورهای خود و در بعضی مثنوی است
یا موسی کذب من زعم انه یحبنی و هو نام طول لیله الیس کل حبیب
یحب الخلوة مع حبیبه یا بن عمران لو رأیت الذین یصلون فی الدجی
وقد مثلت نفسی بین اعینهم یخاطبونی وقد جللت عن المشاهده
و یکلمونی وقد عززت عن الحضور یا بن عمران هب لی من عینیک الدموع
و من قلبک الخشوع ثم ادعنی فی ظلم اللیالی تجدنی قریبا مجیبا
یعنی ای موسی دروغ میکوید کسیکه کمان کرده که مرا دوست میدارد
و حال آنکه طول شب خود را صرف خواب میکند آیا نه چنین است که هر دوستی
دوست میدارد خلوت با دوست خود را ای پسر عمران اکر مشاهده کنی
نماز کذارنده کان در ظلمت شب را که خود را منظور نظر ایشان کرده ام
یعنی بتحقیق ایمان قلوب ایشان مشاهده آثار جبروت و عظمت مرا
میکنند خطاب میکنند مرا و حال آنکه بتحقیق که جلیل هستم از اینکه
مشاهده شوم و تکلم میکنند با من و حال آنکه بتحقیق که معزز از حضور ام
ای پسر عمران بده برای من از چشم خود اشکها را و از دل خود خشوع
و ذلت را پس از این بخوان مرا در ظلمتهای شبها میبابی مرا نزدیک و اجابت
کننده مخفی نماند که جواب لو در بعضی نسخ محذوف است چنانچه شایع در نظیر
مقام است یعنی اکر ببینی اینجا عبارت امر عظیمی است تا مقام بلندی

یا محمد اینها خواهی چه کند و بگریزد بخشد فلیس منی یا احمد لیس من قال انی
احب الله ثم احببنی حتی یاخذ قوتا ویلبس دونا وینام سجودا ویطیل
قعودا ویلزم صمتا ویتوکل علیّ ویبکی کثیرا ویقل ضحکا ویخالف
هواه ویتخذ المسجد بیتا والعلم صاحبا والزهد جلیسا والعلما
احبا والفقرا رفقا ویطلب رضای ویفر من سخطی ویهرب من
المخلوقین هربا ویفر من المعاصی فرارا ویشتغل بذکری اشتغالا
ویکثر التسبیح دائما ویکون بالوعد صادقا وبالعهد وافیا ویکون
طاهرا وفی الصلوة ذاکیا وفی الفرایض مجتهدا وفیما عندی من الثواب
راغبا ومن عذابی راهبا ولاحبائی قرینا وجلیسا یعنی
ای احمد نه چنانست که هر که دعوی محبت من کند مرا دوست دارد تا
اخذ کند همین قوتی و بپوشد لباس پستی را و بخواب رود در سجود ظاهر
مراد آنکه اغلب سجده بسیار کند و خواب کم کند که اگر عارض شود
در وقت سجده رود و طول دهد نشستن در محل عبادات و ملازم
سکوت شود و توکل بر من کند و گریه کند بسیار و خنده کم کند و
مخالفت هوای نفس خود کند و مسجد را خانه قرار دهد و علم را مصاحب
و اعراض از دنیا را همنشین و علما را دوست و فقرا را رفیق قرار دهد
و طلب کند رضای مرا و فرار کند از غضب من و بگریزد از مخلوقین گریختنی



و فرار کند از گناهان فرار کردنی و مشغول شود بذکر من مشغول شدنی
پس بسیار کند تسبیح مرا همیشه و در وعده راستگو و بعهد
پیمان وفا کننده باشد و پاکیزه باشد و در نماز پاک باشد و در واجبات
سعی کننده باشد و در آنچه نزد من است از ثواب طالب و راغب باشد
و از عذاب من ترسان و خائف باشد و با دوستان من قرین و همنشین باشد
و در مصباح الشریعه در باب حب خدا و همچنین در باب حب فی الله اخبار
مناسب مقام از جناب صادق مرویست و احادیث دیگر در این باب بسیار است
بهمین قدر در این جزو اقتصار نمودم و از سید الاوصیاء در علامات
حب الهی چند نسبتی منقول که همام بن عقیل ثقفی را بآنها مخاطب فرمودند
که بعض آنها این است لا تخدعن فللمحب دلایل وله من نخوی الحبیب رسایل
منها تنعمه بما یبلی به وسروره فی کل ما هو فاعل فالمنع منه عطیة معروفة
والفقر اکرام ولطف عاجل ومن الدلایل ان یری من عزمه طوع الحبیب
وان الح العاذل ومن الدلایل ان یری متبسما والقلب فیه مع الحبیب
بلابل ومن الدلایل ان یری متمسکا بسؤال من یحظی لدیه السائل
ومن الدلایل ان یری متحفظا متقشفا فی کل ما هو نازل یعنی البته
خدعه نکند ترا دعوی محبت کنندگان پس محبت را دلیلها و علامتهاست
و در نزد او از حبیب خود رسالت و پیغامها در کار است از آن جمله

اینکه ببلای او شاد نشود و در هرچه دوست او کند مسرور باشد
اگر صنع از او کند عطیه مقبوله اش داند و فقر را اکرام و نیکی
بیند و از جمله دلیلها اینکه عازم اطاعت دوست شود اگر چه بلا شد
کننده مصر بر رغم او باشد و از جمله دلایل اینکه در نظر ما مندمج
و دل او در تبسم یا ناله بلبلها باشد یا انکه در آن تا ها و حزنها
باشد یا انکه در ظاهر حسین و در باطن خطرات و خیالات باشد
و از جمله دلایل اینکه دیده شود چنانکه بنده بخواستن از کسی که ظفر
یابد بمراد خود نزد او خواهنده و از انجمله اینکه دیده شود بیدار قانع
بر لقمه و خرقه در هرچه فرود آید نعم یا قلیل و کل یدعی وصلا بلیلی
و لیلی لا تقر لهم بذاکا اذا اشتبکت الدموع علی الخدود تبین من بکی
ممن تباکی منقولست که حضرت خلیل الرحمن در نزد ذکر خدا از زیر
سینه او تا یک میل راه شنیده میشد و سینه او جوش میزد چون جوش دیگ
مجملا اینکه محبت خدا و آثار آن و علامات و مراتب و نتایج و ثمرات آن زیاده
ازینست که بر ارباب وفا مخفی پوشیده ماند بلی کسیکه بمحبت دنیا و زخارف
آن مغرور شده از این مقامات بهره و نصیب نمانده مگر آنکه بفکر صحیح
و نظر ثاقب فکر رفتن از علایق را مبدل کند و از مشتاق و مضادات دنیا
جز لذت و سرور دیگر نیابد و بواسطه ذکر خدا و انس معبود حقیقی

دل



ذکر غیر او را از یاد نهد از غیر او اسقاط هوس کند با هیچ نا شناس او نشیند
غیر او انس نگیرد و با مجنون قلوب محبوب هو شتو چنانچه کویند کانت لقلبی
اهواء مفرقة فاستجمعت مذ رأتك العين اهوائی فصار یحسدنی
من کنت احسده و صرت مولی الوری مذ صرت مولائی ترکت للناس
دنیاهم و دینهم شغلا بذکرک یا دینی و دنیائی از ذی النون مصری
منقولست که گفت وقتی از وادی کنعان بیرون رفتم چون بالای وادی
رسیدم تا کاسواد یعنی سیاهی از دور دیدم که بمن می آمد و گفت و بدا لهم
من الله ما لم یکونوا یحتسبون یعنی ظاهر شد از برای ایشان از خدا چیزی که
نبودند که گمان ببرند و میکر نسبت چون نزدیک من رسید بدیدم
جوانی نیمی ز برود رکوه یعنی دلو صغیر در دست دارد بدان که از من
نزدیک رسید گفتم ای مرد غریب گفت یا هذا هل نوحد مع الله غربة
یعنی ای برادر آیا یافت میشود با خدا غریبی پس من از کلام او گریستم گفت
فان کنت صادقا فلم بکیت اگر راست میگویی پس چرا گریه میکنی گفتم
خدا رحمت کند مگر راست گریه میکند گفت نه گفتم چرا گفت لان البکاء
راحة القلب یعنی اینکه گریه راحت دلست ذو النون گوید قسم بخدا
که از قول این جوان متحیر ماندم مؤلف گوید کلام این جوان ناظر ببعضی
وجوه و اعتبارات نیکو محبت است و عمده مقصود از این باب التفات

بمقام بلند محبت است که مبدل گردد مصیبت بجلا و قصد و قطع
از حبیب و عنایت او است و گویند که سلمان فارسی رض خدمت سید اوصیا
و اولیا عرض کرد یا امیر المؤمنین اتحب الموت ام الحیوة فقال لا
الا ما احب مولای یعنی یار دوست میدارم مرگ یا زندگانی را فرمود
دوست نمیدارم مگر آنچه را که دوست دارد مولای من و زیرا من حرفی نیست
که جابر بن عبد الله انصاری رض که از اجلاء اصحاب سید کاینات بود
در آخر عمر مبتلی بضعف پیری و عجز شده بجناب امام محمد باقر ع او را
ملاقات نکرده از احوال و استفسار فرمود جابر عرض کرد که من پیری را
بر از جوانی میخواهم و مرض را بر از صحت و مرگ را بر از حیوة آنسرور فرمود
اما انا فان جعلنی الله شیخا احب الشیخوخة وان جعلنی شابا احب
الشبوبة وان امرضنی احب المرض وان شفانی احب الشفاء والصحة
وان اماتنی احب الموت وان ابقانی احب البقاء محصل کلام آنسرور ع
آنکه هرچه خدا از برای من خواهد از پیری یا جوانی و مرض و صحت و موت
و بقا من همان را دوست دارم چون اینکلام را جابر شنید روی آنحضرت را
بوسید و بر و اینی نسبت بسیار کرد و خواند که یا هادی ام بوق شد
آنسرور و نکذا شنید جابر گفت صدق رسول الله ص فانه قال ستدرک
ولدا اسمه اسمی یبقر العلم کما یبقر الثور الارض یعنی راست گفت رسول خدا



پس بدرستی که فرموده اند که ملاقات میکنی از برای من ولدی را
که اسم او اسم من است میشکافد علم را چنانکه میشکافد گاو زمین را
منقول است که شخصی غیر خود را از مرضی معالجه نمود بعد همان بلیه
بخود او رسید از خود معالجه نمیکرد از سبب آن استفسار از او شد گفت
ضرب الحبیب لا یوجع یعنی زدن دوست درد ندارد حکایت شده که
زنی لغزید و ناخن او افتاد کسی پرسید که آیا وجع از این یافتی
گفت ان لذة ثوابه ازالت عن قلبی مرارة وجعه یعنی بدرستیکه
لذت ثواب آن زایل کرد از دل من تلخی درد آنرا و اگر خوش ملاحظه
کنی محبتهای ظاهریه دنیویه را که اگر انواع اذیت از دوست مجازی
که لیبا باشد عند حقیقی باشد بشود سد الموان بتواتر نمیکند و اگر
هزار مشقت برای دوستی محمل شود محبلهان نمیکند زد بلکه شاید
راحت خود دانی مثلا اگر ولد تو نزا لحش دهد یا مو ریش را بکند یا عصا
بسر زند اگر چه درد و الم دارد اما متلذذ میشوی و از برای زنی که
بیگانه بوده انواع مرارت میکشی و راحت میپنداری چه رسد که خلاق
عالم اکرم و واهب نعم و باسط بساط جود و کرم است اینقدر محبت بنسبت
که در جزئی بلیه با اجرهای موعود جزع از دست داده نمیتوانی بلکه بمحبت
زن یا فرزند که انواع مخالفت خالق و راز فرموده هوا انفس را

که شبنمی از بحار جود و عطایای او انبیا را مرد نواهی او معتقد میدارد
ان هذا الا فاخر دعوو ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا و ترحمنا
لنکونن من الخاسرین و اگر از این شیر نعت میکنی پس ملاحظه کن مقاد بر
محبت مجازیه را که تعبیر از آن بعشق میکنند و دین و دنیا را بان سبب از دست
میدهند که فی الحقیقة محبت و پوستی مشحون بانواع کثافات از خون و چرک
و عرق و صدید و نخامه عذره مخلوق از اسافل منعفن خارج زهر تولد
که عاقبت این تلاشی و تعفن و جیفه بودن است غالبا که اگر این پوست را بر کرد
عاشق بیشمار و طبع و متنفر عاشق از بادا ده رو بفرار میکند
از نفوس که از محبت خداوند مالک الملک غافل و آلوده باین محبوب
شده اند دنیا باشد که از مال و جان در این ابواب میکنند از یاد محبوب
چه لذتها که نمیبرند محکی است که اعرابی گفتند که محبت تو بفلان زن بکجا
رسیده گفت من او را باد میکنم و بیامن و او و عقبه طایفه ذکر او بو
مثل میبایم حرمر گفتند که عشق تو بر تو رسیده که معشوق تست بکجا مقام رسیده
گفت ظاهر این سطح و بهتر از سطح دیگر از میبینم منقولست که زلیخا روزی
حمامی کرد خون او که بر زمین ریخت بطرها که جاریست یوسف یوسف در آن
نوشته بودی دیگر منقولست که روزی غضبناک شد بر یوسف خادم خود را
امر کرد که او را چند تازیانه بزند خادم تازیانها را بر زمین میزد بیخود که



زلیخا میشنید بخواطر خادم گذشت که او را یک تازیانه بزند که اثر آن ببیند
او باشد تا آنکه زلیخا نگه به پیش او در آن دیدن تازیانها نکنا پس او را یک تازیانه
زد زلیخا از خلوت خوی بیرون آمد بخادم صیحه زد که بار دیگر یکبار تازیانه زدن که این
تازیانه که الان دیدی ابران بر دل من واقع شد و گویا مرا زدی نه یوسف را
منقولست که روزی بر سر راه یوسف نشسته بود پیش کنیزان او را خبر کردند که یوسف
نزدیک رسید زلیخا گفت ای یوسف بگو کیستم که از غیر و مرا ذلیل کرده
که ساعتی توقف کن و از من غایب مشو یوسف فرمود ای زلیخا مال و جمال تو چه شد
گفت در راه تو رفتند گفت چشمهای تو چه شد گفت بگریه بر فراق تو رفتند
گفت عشق تو چه شد گفت در سینه من چنانکه بود گفت برهان و دلیل تو
گفت تازیانه خود را بمن ده چون یوسف تازیانه را داد زلیخا آهی کشید و
در آن دمید تازیانه از نفس او سوخت یوسف تازیانه از دست خود انداخت عنان
فرس را بر گردانید و فرار کرد زلیخا گفت تو بدین غرور چو لبت مثل زن نشیمه
من از چهل سال این آتش را در سینه خود حفظ کردم و مثل تو منهزم نشدم
از شیخ بهاء ره در حاشیه عالیه بر تفسیر قاضی بیضاوی منقولست که مردی بود جاریه
داشت که مفرط در محبت او بود روزی جاریه را مرض عارض شد و حاجت بطبخ
طعامی برای او بود بهود دیگر را بار گذاشته نزدیک طبخ شد طعام را
بمعرفه هم میزد در این بین ناله جاریه بگوش او رسید دل او مشغول جاریه

شد مغز از دست او افتاد و بیخود دیگر با هم میبودند تا آنکه کثیر کوچ کرد
او در عقب پس از آنکه چادر برپا کرد بهوش ملتفت حال خود شد از کثیر هم
نظیر این منقولست که در سفر مکه اتفاق افتاد که عزه که محبوبه او بود با
شوهر خود همراه بود و کثیر بیخبر بود تا آنکه دید که کثیر بدین راه مشغول
تراشیدن بود ناگاه عزه را بالای سر خود دید به عقل او از مشاهده او برید
و انگشتان خود را عوض تیر میتراشید خونجاری شده احساس نمیکرد از
بعضی اهل تاریخ حکایت شده که کثیر عزه رافضی بود و خلفای بنی امیه
معتبر از او قصیده بودند روزی بر عبد الملک بن مروان داخل شد با او
گفت بحق علی بن ابیطالب قسم میدهم که از خود عاشق تر دیده
وقتی در بعضی بیابانها سیر میکردم مردی را دیدم که دامهای خود نصب کرده
با او گفتم چرا اینجا نشسته گفت گرسنگی مرا و اهل مرا هلاک کرده دام زده
شاید از برای کفایت امروز خود و عیال چیزی بیابم گفتم هرگاه صید کنی
چیزی از برای من هم نصیبی قرار میدهی گفت بلی تا در سخن بودیم که دام بر
اثنا در عنبره و ترفتیم نزد صید بند آن را گشود و رها
کرد از این گفتم چه باعث شد بر این گفت چون شباهتی بلیلی محبوبه من
داشت بر او رقت کردم و شروع کرد بگفتن این ابیات یا شبه لیلی
فانت لذا الیوم من خشیة لصدیق اقول وقد اطلقتها من وثاقها

لانت



لانت لیلی لو عرفت عتیق فعیناک عیناها وجیدک جیدها ولکن عظم
الساق منک دقیق و چون قصیده شروع بد باید ذکر امر کتب ادب
فی کلاءة الرحمن انت مضی فی غیر وامان لا تخافی من ان تفاجی بسوء
ما تغنی الحمام فی الاغصان و بعضی اینجا بیت را زیاد و نقصان نقل کرده اند
و در آخر آن از کثیر نقل کرده که بسر وقت در نزد او ماندم و تعجب داشتم از کار او
در هر آهوئی که صید میکرد و بجهت خوشحالی کردن او و حلقه کردم و در عشق
از او راست گوتر ندیدم از بعضی ثقات منقولست که در سفر گذارم بقبیله
از بنی عذره افتاد در بعضی بیوتات ایشان نازل شدم زنی دیدم که از جمال تمامه
کمال پوشیده حسن او و کلام او مرا خوش آمد روزی بیرون آمده و در قبیله
دو مرد میگردم تا آن جوان خوش روئی که آثار حزن بر او بود دیدم و او ضعیف تر
از هلال و نحیف تر از خلال بود آتشی بر دیگی برافروخت ابیاتی چند میخواند
و اشکهای او بر خد او جاری بود از ابیاتی که از او حفظ کردم این بود
فلا عنک لی صبر ولا فیک حیلة ولا عنک لی بد ولا عنک مهرب ولی الف
باب قد عرفت طریقها ولکن بلا قلب الی این اذهب فلو کان لی قلبان عشت
بواحد وافردت قلبا فی هواک یعذب از حال آن جوان پرسیدم گفتند
زنی را که بود در خانه او نازل شده دوست میدارد و از زن چند سال است
که از او احتجاب میکند امر دکوید بجوانم برگشتم وانچه دیدم بود برای

ذکر کردم گفت آن جوان پسر عم من است با او گفتم این زن مهمان را حرمتی نیست ترا
بخدا قسم میدهم که امروز نظر او را از عود مریغ مدار زن گفت صلاح
او در این است که مرا نه بیند من چنین گمان نکردم که این از خجل است پس بعد
او را قسم دادم تا آنکه با اکراه قبول کرد با او گفتم الان بوعده خود وفا
کن پدر و مادرم فدای تو باد گفت برو پیش رو من از عقب تو میایم من سبقت
کردم بجانب جوان و گفتم بشارت باد ترا بحصول آنچه میخواهی که حالا این جا
تو میاید من با او در تکلم بودم که زن از خیمه خود بیرون آمد و دامن میکشید
و با قدمهای او بر انگیخته بحدیکه خود او در غبار پوشیده شد چون گفتم
همین است که میاید چون نظر بغبار کرد فریادی زد و برو با تش در افتاد پس
او را نشاندم و آتش از سینه و روی او میکردم زن برگردید گفت

من لا یطیق مشاهدة تراب نعالنا کیف یطیق مشاهدة جمالنا یعنی
کسی که طاقت دیدن غبار کفش ما را ندارد چگونه طاقت دیدن جمال ما را دارد
از عتبی محکی است که گفت روزی تشنه بودم و در نزد من جمعی از اهل ادب
بودند و اخبار [illegible] را یاد میکردند تا آنکه سخن باحوال محبین رسید هر کس چیزی
گفتند در میان جمع شیخی بود ساکت چون کلام قوم باخر رسید شیخ گفت شما را
خبر دهم بچیزی که هرگز نشنیده باید مرا دختری بود و جوانی عاشق او شد و شیفته او
و آن جوان بر زن مغنیه عشق داشت و آن مغنیه بدختر من عشق داشت پس روزی





من در مجلس آن جوان و مغنیه حاضر شدم دیدم مغنیه با این کلام تغنی میکرد

علامة ذل الهوی علی العاشقین البکا ولا سیما عاشق اذا لم یجد مشتکی

آن جوان با او گفت احسنت والله یا سیده پس گفت آیا اذن میدهی که
من عمر خود را [illegible] مغنیه گفت بلی عمر در حالتیکه راشد باشی پس سر خود را بر
وساده گذاشت پس او را حرکت دادیم تا که مرده بود با بجهت مغموم شدیم
و سرور ما مکدر شد و از هم جدا شدیم چون بمنزل خود رفتم اهل من مرا
نشناختند بجهت در غم و قلق آمده بودم ایشان را با آنچه شده بود در آن مجلس
جوان خبر کردم دختر من این کلام را شنید [illegible] و بمجلسی که من داشتم رفت
من از پی او رفتم دیدم وساده گذاشته همان نحو که از امر جوان [illegible] او
حکایت کردم پس او را حرکت دادم دیدم که مرده است او را تجهیز کرده صبح ما جنازه
دختر و دیگر جنازه جوان را برداشته در بین راه جنازه سیمی دیدیم [illegible]
او پرسیدیم تا که معلوم شد که آن هم جنازه مغنیه بود که چون دختر مرا شنیده
بود و همان نحو کرده و مرده بود پس هر سه را دفن کردیم ببلد من [illegible]
و نظیر این حکایات عجیبه دیگر در کتب [illegible] مذکور لکن در مقصود ما همین
کفایت میکند و از کلام توبه که محبت مفرطه بلیلی اخیلیه داشت این است

ولو ان لیلی الاخیلیة سلمت علی ودونی جندل وصفائح لسلمت تسلیم البشاشة
او زقا الیها صدی من جانب القبر صائح مقصود اینکه اگر لیلی اخیلیه سلام

کند بر شوهر وقتیکه من مرده در زیر سنگهای هین باشم هر اینه من هم تسلیم
میکنم یا صیحه کننده از قبر با صیحه میزند در معنی در بحث لو شرطیه این
دو بیت را نقل کرده و از شراح اینه منقولست که از صاحب کتاب جلیس وانیس
حکایت کرده اند که لیلی اخیلیه با شوهر خود نزدیک قبر توبه فرود کردند
شوهر گفت ای لیلی این قبر توبه است مر او را سلام کن لیلی گفت مقصود از سلام
بر او چیست گفت میخواهم تکذیب کنی او را یا او نگفته ولو ان لیلی
الاخیلیة سلمت الی آخر بیته والله از اینجا مفارقت نباید بکنی تا بر او سلام
کنی پس لیلی گفت السلام علیک یا توبة الشاب الفاضل ولو ان لیلی فاربا قلنه
یعنی یا توبه بگو که این کلام گفتی پس کجا شد پس گفتی پس ناگاه طایری
در اینجا از قبر بیرون آمد و بسینه لیلی زد و فریادی زد و برد پس دو فرشد
بجانب قبر توبه پس قبر توبه زخمی شد و قبر لیلی هم دو زخمی و هر دو
دراز شده و هم پیچیده اند و در بعض کتب دیگر که این حکایت بنظر رسیده
چنین مذکور است که لیلی بر ناقه سوار بود پس از جانب قبر توبه آوازها بلند شد
آمد شتر لیلی رمید پس کاسه سر بر زمین افتاد و حکایت دیگر نقل نموده
و اینهم عجیب است شاعر گوید چنان خوش است محبت که گر ضرر شود بعضی هم
نتوانسته کاری کرد و از این باب است قول مجنون ولو وقفت لیلی بقبری
وقد عفت معالمه واستقبحت لسلام لحنت لها بالتحیة رمتی و ربّت

بترجیع

[illegible]



بترجیع السلام عظامی هنالک ویدو لو تلتقی اصداؤنا بعد موتنا
ومن دون رمسینا من الارض سبسب لظل صدی صوتی وان کنت رمة
لصوت صدی لیلی یهش و یطرب و از اشعار مجنون بنی عامر است امر علی
الدیار دیار سلمی اقبل ذا الجدار وذا الجدارا وما حب الدیار شغفن قلبی
ولکن حب من سکن الدیارا و در باب نحول و ضعف بدن عاشق مبالغات
غریبه در اشعار شعرا واقع شده چنانچه بعض شعرا عرب گفته لو اننی علقت فی
رجل نملة لسارت و لم تعلم بانی علقت ولو نمت فی عین البعوض معارضا
لما علمت ای ازاو نبهت ولو وضعوا فی وسط حبة خردل لبانت خوافیها
الجسم لا یبت ابو الطیب گفته کفی بجسمی نحولا اننی رجل لولا مخاطبتی ایاک
لم ترنی از جناب بلدی منکی ابیات کل الهوی صعب و لکننی بلیت بالاصعب من اصعبه
انحلنی الحب فلو زج بی فی مقلة الوسنان لم تنتبه وکان لی فیما مضی تم
والیوم لو شئت تمنطقت به مجملا احوال عشاق و اینچه شعر در باب محبت
هم بافته اند واضح و منتشر از این بیت که مخفی مانده و مقصود از اشاره باب
اجمال بزبان خط و خال و نزد اینها نعالم حسن و جمال و نزد ایشان چشم با ابرو
یا بروی و یا پریشانی طره گیسوان و بنظر با اینکه بعضی از جهال اجبال کرده
پاکند که تا عشق مجازی حاصل نشود دل از هوی منزه نگردد و هو فرد
نکرد بعشق حقیقی نتوان رسید چو مجاز قنطرهٔ حقیقت است زیرا که بر هر کران

لا ترجیع ... امر علی جدار دیار لیلی

تصدیق دارد و واضح است که اینجا الا شیطانیه یعنی هواهای نفسانیه
و غلبه قوای شهوانیه است و از عالم حقیقت دور و حجاب تصدیق ایشان اند
و اگر مرضی نباشد بدان این محبتها چون محبت خدا و دوستان او نیست نشود
و چه با عشق که میشود این محبت مجازیه جامع همه محبات و محبت حقیقیه شود
نشود که جامع شود و محال آنکه ضد چگونه فطرة ضد می شود با آنکه بعد
از انس بان عسر الزوال خواهد بود و چرا کسانیکه اولیاء الله بوده اند از انبیا
و اولیا از اینگونه قناطر نداشته اند مجملاً غرض از اشاره باین مرتبه از محبت
اینست که آدم بهوش آمده چشمی بعالم حقیقت و محبت و محبت حقیقیه را
از این عوالم التفات کند و تا آن محبت از این شئون مختلفه نظر نه نشسته باشد
ادعا آنرا نکند و از دیگری هم تصدیق او را نکند برا که عالم شهود و امثله
حسیه در درک عالم حقیقت و این عالم از معرفت دخیل است و شاید اینکلام
که المجاز قنطرة الحقیقة اگر از صاحب معرفتی صادر شده باشد ناظر باینمعنا
باشد پس اگر طالب محبت حقیقیه دید که دوستان برای دوستی مردم خود هم
بقطع علاقه نقار خبر دیدی و از داعیه و فجانی شود و موتوا قبل ان تموتوا
بیاورد و اگر شنید که دوستی بیاد دوستان یا انشناخت و از برنج
با ایشان با کیچه و کفیکر خوهم در مقام تذکر و با حبیب چنان باشد چنانچه
اولیاء الله انصال و پیکانها را اگر در حرب در بدن مبارکش داخل شده بود



در وقت نماز که احساس الم از تیغ فرو نمیکرد بجهة آنکه دلش بعالم قدس مشغول
بود بیرون میکردند و اگر فهمید که نتوانند شد که دوستی مجازی نتواند
مشاهده غیب انعال محبوب نماید بجهت اینکه محبت خسیسه نیز کجا تواند بود
که با دعوی محبت خالق عالم مصور بنی آدم خداوند واهب النعم اثری از آن تماشا
ملک و جبروت را بعین بصیرت مشاهده کند و خودداری نماید چنانچه حضرت
موسی علی با آنکه میدانست که خدا منزه از صفات جسمانیین و ارکان و زمان
و سمت و جهت او هام و عقول است و ساعت جلال کنه ذات مقدسش راهی
نیست چه جای آنکه برؤیت بصریه ادراک شود بجهت اصرار قوم بعد از رب ارنی
گفتن و جواب لن ترانی شنیدن بمشاهده اثری بیهوش افتاد و چنانچه در قرآن
مجید است و خر موسی صعقا و بر این تنبیه از عالم شهود بر اند بود که متذکر
عالم حقیقت شود و انچه در کلام منظوم یا منثور از ارباب معرفت و بصیرت
در باب محبت آمده اگر چه بظاهر در محبت مجازیه است لکن منظور ذکر
مقام محبت خدا و دوستان خدا است چنانچه شیخ بهاء الدین عاملی ره گفته
کل من لم یعشق الوجه الحسن قرب الرحل الیه والرسن و بفارسیه فرموده
دل که خالی شد ز عشق آن نگار سنگ استنجای شیطانش شمار سینه
خالی ز مهر گلرخان کهنه انبانی بود پر استخوان و بدانکه بسیاری از ضعفاء العقول
و بیبصیرتها چنین خیال کرده اند که از خلص اهل محبتند و هر چه از ایشان

صادر نمیشود از لوازم محبت و حال آنکه اصلاً بلکه از شرع و دین
طرایق استشمام نکرده اند ضوابط و قواعد ظاهریه و باطنیه شرع
انور را از عبادات و وظایف و تهذیب اخلاق و تطهیر نفوس و قلوب
از دست داده اند باراء فاسده و اهواء کاسده خود هر بیباکی و صباع حمقا
مردم از عوام و ارباب ثروت و مکنت کالانعام بل اضل باشد عبادتی جعلی
و اختراع کرده اهانت اهل دین و شرع را سرمایه عزت دنیویه خود نموده اند
و با غیر محبت دنیا در نظرها خود را با وضاع دیگر مینمایند اگر کسی
حماقت ندانسته ایام کمی با ایشان بسر برد میفهمد که جز اطاعت نفس و شیطان
و علاقه شدیده بدنیا و مخالفت خدا بلکه عدم اعتقاد بثواب و زجر الهی بلکه
بمطلق حلال و حرام و شرایع چیزی ندارند و تفصیل احوال این جماعت
و افعال و اقوال خبیثه صادره از ایشان و آنچه از اهل بیت اطهار در ذم
و لوم و تبری از ایشان وارد شده این اوراق گنجایش آن ندارد برخی از آن ازنده را
پس ای برادر با تمیز و ایمان عزیز از هر کس دعوی محبت خدا شنیدی غلط بلکه
مجرد ادعا با عدم عصمت شاهد حضور و بینه در کار است اگر چه
تکذیب او نشود در ظاهر و قول او تا ممکن باشد با حسن وجه حمل شود
پس کرم معیار صحت ضوابط شرع و آداب دین در ظهر با سیما تهذیب اخلاق و
تطهیر قلب از امراض مهلکه و اغراض نفسانیه را که در اخبار از آفات دین





با اصول کفر شمرده شده فی الجمله چون حسد و کبر و عجب و حرص و غضب و امثال
اینها را ملازم شده از اهل محبت او نیست و ضعف وجود و عدم آثار و
علامات که شمرده شد مراتب حب او متفاوت است و از اینجا است که اکل طیبات
منافاتی با محبت خدا ندارد چنانچه فرموده یا ایها الرسل کلوا من الطیبات
و اعملوا صالحا و دیگر فرموده احل لکم الطیبات بلکه محبت اکل و شرب
و ملبس و مسکن اگر در آن غرض جز اطاعت خالق و تقویت و صلاح بدن
نباشد راجع بمحبت خدا است و با این ناظر است دعای نبوی اللهم انی اعوذ بک من
جوع یضجع علی الفراش و یشغلنی عن طاعتک و همچنین محبت زن و جماع
بسبب تعفف و تکثیر نسل و نحو اینها چنانچه منقول است که سلیمان بن داود
با خود در دنیا هزار زن منکوحه و مملوکه داشت همه قصد کثیر و سعید
حرّه و بعضی گفته اند که چنین بوده که در یک شب بر همه طواف کرد و از نحو
انبیا و رسل محبت زن معروف تا آنکه فرموده که از دنیای شما سه چیز را دوست
دارم طیب و زنها و قرة العین من یعنی سرور چشم در نماز است و اینجا
وجوهی در آن تصور میشود چون اولا از دنیا سه چیز فرموده و نماز که از امور
آخرت است و در اخبار بیان فرموده با تغییر اسلوب و این مقام مجال تفصیل
زمام کلام ندارد مجملاً محبت الحباب با این وجه راجع بمحبت نفسانیه
والبشر بان نحو محبوب خدا است و همچنین سایر ائمه و نحو آن محبت اولاد

بجهت فوايد منكره دنيويه بر جوانب ايشان چنانچه اشاره بان شد با محبت
محبت ايشان و تعفف و حفظ عرض خود با اداء ديون خود با سعه عيال
با اعانت محتاجين و حج و بر بارحام و صله ايشان و بنا خيرات زمينها و مدارس
و منع انهار بجهت حظوظ نفسانيه از مع محبت خدا است و اخبار بسيار در اين
باب وارد شده منقولست كه جمعى از امام جعفر صادق عليه السلام استفسار از حال
بعض عباد خود فرمودند عرض كردند يابن رسول الله قد تخلى عن الدنيا
واقبل على العبادة يعنى از دنيا اعراض نموده بعبادت ذكر كرده حضرت فرمودند
من اين ياكل پس از كجا امر او ميگذرد گفتند الاخ يعطيه فقال ان
ثواب ذلك الاخ اكثر من ثوابه مع عبادته يعنى برادرى دارد كه با او عطا ميكند
حضرت فرمودند كه ثواب ان برادر بيشتر از ثواب اوست با عبادت او و بسا باشد
كه توسعه در ماكول و ملبوس و مسكن باعتبار عوارض خارجه مصلحت دين
بداز منه و امكنه باشد مطلوب شود چنانچه از جناب امام حسن و امام جعفر
صادق و امام رضا عليهم السلام منقولست كه چون بكيران شما جد بزرگوار
ايشان سيد اوليا بان نحو سلوك نميفرمودند مجمل كلام انكه انچه واقع ميشود
لله اگر چه محبت مال و اولاد باشد منافى با محبت خدا نيست در بلى
اگر اينها را بجهت توصل باغراض فاسده دنيويه بخواهد با محبت خدا جمع
نميشود و اما محبت ولد و امثال ان نه بجهت اين و ان بلكه بجهت اقتضاى طبيعت

جزئيه



بشريه ظاهر است كه منافى با محبت خدا نباشد چنانچه بعضى از اجله
تصريح بان كرده و نسبت تصريح باخبار داده و ميتوان استشفا از بعض اخبار
كرد نشتر نمود بلى ميتوان گفت كه مقام بلند در محبت اين است كه اينها نباشد
و انها خود راه ندهد مگر لله در قصه برخ اسود كه حضرت موسى با او
استسقا نمود بامر خدا چنين حكايت شده كه خدا وحى بموسى فرمود كه ان
برخا نعم العبد الا ان فيه عيبا قال يا رب وماذا قال يحب نسيم الاسحار
ومن يحبها لا يسكن الى شئ ولا يانس بشئ يعنى بدرستيكه برخ خوب بنده ايست
مگر انكه در او عيبى هست موسى عرض كرد اى پروردگار من چيست ان
عيب حق باو شد كه خوش مى ايد او را نسيم سحرها و كسى كه او را دوست دارد
ساكن و مطمئن بچيزى نميشود و انس بچيزى نميگيرد و بدانكه محبت خدا
اس اساس مراتب قبول اعمال ظاهره و باطنه منقولست كه پسرى بخانه
بعد از انكه ايه انما وليكم الله را در شان ولى خدا جناب امير المؤمنين عليه السلام
بجهت تصدق بخاتم در حال ركوع نازل ديد گفت كه انگشترها بسيار
تصدق كردم در بين نماز بر انكه نازل شود بمن انچه نازل شد بعلى ابى طالب
پس نازل نشد و بمقام بلند محبت في الجملة ناظر است انچه در اخبار
امده كه ضربة على يوم الخندق افضل من عبادة الثقلين و در بعضى صحت
فضل هر يك از علما و يقين وجهى منقولست فايده ثالثه در رضا و تسليم

بدانکه از ثمرات و علامات محبت رضا بفعل محبوبست چنانچه گذشت
و همچنین شطری از اخبار متعلقه باین مقام در مطاوی اخبار سابقه
مذکور شد و در این مقام بایراد بعضی از اخبار و شطری از آثار بجهت رعایت
اختصار اقتصار میرود مخفی نماند که رضای خدا از بنده عین بهشت و نعیم است
ثمره و اصل نعیم امت است چنانچه در قرآن مجید بعد از ذکر جنات تجری من تحتها
الانهار فرموده و رضوان من الله اکبر و عارف بقواعد علم بلاغت
سوق این جمله میفهمد که رضا را چه علو مقام در کار است از جنات در بین
نبوی ص مرویست که فرمود چون روز قیامت شود میرویاند خدا از برای بعضی
از امت من بالها چند پس پرواز میکنند از قبرهای خود بسوی بهشت
پس سیر میکنند در بهشت بدون مانعی و متنعم میشوند هر چه میخواهند
و ملائکه بایشان گویند آیا حساب را دیدید گویند حسابی ندیدیم پس گویند
آیا از صراط گذشتید گویند صراطی ندیدیم پس گویند آیا جهنم را دیدید
میگویند چیزی ندیدیم ملائکه گویند شما از امت کدام پیغمبرید می
گویند از امت محمد ص گویند شما را بخدا قسم خبر دهید تا را چه بوده عملهای
شما در دار دنیا گویند دو خصلت در ما بود پس خدا ما را باین منزلت بفضل
رحمت خود رسانید پرسیدند چه بود آن خصلتها گویند ما وقتیکه در خلوت
بودیم حیا میکردیم که او را معصیت کنیم و بکم و بیش از آنچه از برای ما مقدر



فرموده بود راضی بودیم ملائکه گویند حق است از برای شما این مقام مؤلف گوید
که مراد از ندیدن صراط تواند بود که مشاق و آلام آن باشد تا آنکه
با آیه شریفه و ان منکم الا واردها و آنچه بمضمون آنست منافات نداشته باشد
و تواند شد که مراد چیز دیگر باشد والله العالم دیگر از رسول خدا
مرویست که فرمود اعطوا الله الرضا من قلوبکم تظفروا بثواب الله تعالی یوم
فقرکم و فاقتکم والافلاس یعنی بدل از خدا راضی شوید تا آنکه ظفر یابید
بثواب خدا ایتیم در روز فقر و احتیاج و افلاس خود مرویست که از حضرت
موسی ع سوال کردند که از پروردگار خود سوال کن چیزی را که اگر ما آنرا بعمل
آوریم از ما بان سبب راضی شود پس خدا بسوی او وحی نمود و فرمود بگو بایشان راضی شوند
از من تا من از ایشان راضی شوم و نظیر این از خاتم انبیا مرویست که فرمود
من احب ان یعلم ما له عند الله عز و جل فلینظر ما لله عز و جل عنده فان الله
ینزل العبد منه حیث انزله العبد من نفسه یعنی کسیکه دوست داشته باشد که
بداند که چه از برای او نزد خدای عز و جل هست پس نظر کند چه عمل و کار از برای
خدا در نزد خود او هست پس بدرستی که خدا نازل میکند بنده را از جود در
مکانی که نازل کند او را بنده از نفس خود و از این قبیل است آنچه در حدیث
خدا وارد شده که هر که راضی شود از خدا بکمی از رزق راضی میشود خدا
از او بکمی از عمل منقولست که بعضی از انبیا در مناجات خود گفت ای رب

[illegible]

اىّ خلقك احبّ اليك قال من اذا اخذت حبيبه سالمنى قال فاىّ خلقك
انت عليه ساخط قال من يستخيرنى فى الامر فاذا قضيت سخط قضائى يعنى
پروردگارا من كدام خلق تو دوسترست بسوى تو فرمود كسيكه اگر بگيرم اورا
بكيرم محبوب او را صبر كند و راضى من باشد گفت كدام خلق خود را بر او غضب كننده
فرمود كسيكه طلب خير خود را در امرى از من ميكند پس چون قضا و حكم كنم
قضاى مرا كراهت داشته باشد مروى كه موسى گفت يا ربّ دلنى على امر فيه رضاك
حتى اعمله فاوحى الله تعالى انّ رضائى فى كرهك و انت لا تصبر على ما تكره
قال يا ربّ دلنى عليه قال فانّ رضائى فى رضاك بقضائى يعنى اى پروردگار
من هدايت كن مرا بر امرى كه در آن رضاى تست تا آنرا بعمل آورم پس
وحى فرمود كه بدرستى كه رضاى من در كراهت تست و تو صبر نميكنى
بر آنچه ناخوش دارى آنرا و در بعض نسخ سقيمه كه نقل حديث شده
لفظ ما ساقط است يا بر نحو و انت تصبر على ما تكره بنا بر ظاهر مراد
آنكه رضاى من در كراهت تست و اينكه بر مكروه صابر باشى يا آنكه تو صبر ميكنى
بر مكروه گفت پروردگارا هدايت كن فرمود پس بدرستى كه رضاى
من در رضاى تست بقضاى من منقولست كه در اخبار داود است
ما لاوليائى والهمّ بالدنيا انّ الهمّ يذهب حلاوة مناجاتى من قلوبهم
يا داود انّ محبتى من اوليائى ان يكونوا روحانيين لا يغتمّون يعنى





دوستان مرا با هم و حزن دنيا چه كار بدرستى كه هم ميبرد شيرينى
مناجات مرا از دلهاى ايشان اى داود بدرستى كه دوستان من از اولياى من كه
روحانى باشند غم نخورند و راه ندهند در نهج البلاغه از جناب امير المؤمنين
روايت كرده كه فرمود طوبى لمن ذكر المعاد و عمل للحساب و قنع بالكفاف
و رضى عن الله سبحانه خوش باد مر كسيكه ياد كند معاد را و عمل كند
براى حساب و قانع شود بقدر كفاف و راضى شود از خدا سبحانه بسند صحيح
از ابى حمزه ثمالى از جناب سيد سجاد مرويست كه فرمود الصبر و الرضا عن الله
راس طاعة الله و من صبر و رضى عن الله فيما قضى عليه فيما احبّ او كره
لم يقض الله عزّ و جلّ له فيما احبّ او كره الّا ما هو خير له يعنى صبر و رضا
از خدا سر و جزء عمده طاعت خداست و كسيكه صبر كند و راضى شود
از خدا در آنچه خدا بر او حكم و تقدير فرموده در آنچه محبوب باشد يا مكروه
خداوند عزّ و جلّ قضا و حكم نميكند از براى او در آنچه دوست دارد يا كراهت
دارد آنرا مگر چيزى را كه از براى او خير باشد و نيز بسند قوى از آنجناب
مرويست كه فرمود الزهد عشرة اجزاء اعلى درجة الزهد ادنى
درجة الورع و اعلى درجة الورع ادنى درجة اليقين و اعلى درجة اليقين
ادنى درجة الرضا يعنى زهد و بى ميلى بدنيا ده جزء است بالاترين درجه
زهد پست ترين درجه ورع و پرهيزكاريست و بالاترين درجه ورع پست ترين

درجهٔ یقین است و بالاتر از درجهٔ یقین پست تر درجهٔ رضا است و ابن بابویه
بسند قوی از جناب امام محمد باقر ع منقولست که فرمود احق خلق الله
ان یسلم قضاء الله عز وجل من عرف الله عز وجل ومن رضی بالقضا
اتی علیه القضا وعظم الله اجره ومن سخط القضا مضی علیه القضا
واحبط الله اجره یعنی سزاوارترین مخلوق خدا در اینکه تسلیم کند
قضای خدای عز وجل را کسی است که خدای عز وجل را بشناسد و کسی که راضی
بقضا باشد قضا بر او نازل میشود و خدا بزرگ میکند اجر او را
و کسی که قضا را ناخوش دارد قضا بر او نازل میشود و باطل میکند
خدا اجر او را و بسند صحیح از لیث مرادی از جناب امام جعفر صادق ع
منقولست که فرمود ان اعلم الناس بالله ارضاهم بقضاء الله عز وجل
یعنی بدرستی که داناترین مردم بخدا راضی ترین ایشانست بقضای خدا
عز وجل و در حدیث معتبر از آن حضرت ع مرویست که فرمود راس طاعة الله
الصبر والرضا عن الله فیما احب العبد او کره ولا یرضی العبد عن الله
فیما احب او کره الا کان خیرا له فیما احب او کره و ترجمهٔ این خبر از خبر سابق
سجادی ظاهر است و در خبر معتبر مرویست که از آن حضرت ع سوال کردند بچه
دانسته میشود ایمان مؤمن فرمود بالتسلیم لله والرضا فیما ورد علیه
من سرور او سخط یعنی بانقیاد از برای خدا و رضا بانچه بر او وارد شود

از خوشی



[illegible]

از خوشی و ناخوشی و در روایت قویه عبد الله بن ابی یعفور از جناب
بزرگوار آنحضرت ع فرمود لم یکن رسول الله ص یقول لشیء قد مضی لو کان غیره
یعنی چنین نبود پیغمبر خدا که بفرماید در چیزی که گذشته باشد اگر
غیر این بود یعنی بهتر بود یا بر طبق خواهش بود و در حدیث دیگر از آن حضرت ع
مرویست که فرمود لقی الحسن بن علی ع عبد الله بن جعفر فقال یا عبد الله
کیف یکون المؤمن مؤمنا وهو یسخط قسمه ویحقر منزلته والحاکم
علیه الله وانا الضامن لمن لم یهجس فی قلبه الا الرضا ان یدعو الله
فیستجاب له یعنی ملاقات فرمود جناب امام حسن ع با عبد الله بن جعفر
پس فرمود یا عبد الله چگونه مؤمن مؤمن میباشد و حال آنکه ناراضی
بقسم و نصیب خود و پست کنندهٔ منزلهٔ خود است و تواند بود که ضمیر
قسم بخدا راجع و ضمیر منزله بقسم راجع باشد یعنی با این حال چگونه
مؤمنست و حال آنکه حکم کنندهٔ بر او خدا است و من ضامنم از برای
کسیکه اضمار نکند در دل خود مگر رضا را اینکه بخواند خدا را پس
مستجاب شود دعای او از ابی حمزهٔ ثمالی مرویست که گفت سمعت ابا عبد الله ع یقول
العبد بین ثلث بلاء وقضاء ونعمة فعلیه للبلاء من الله الصبر فریضة
وعلیه للقضاء من الله التسلیم فریضة وعلیه للنعمة من الله الشکر فریضة
محصل معنی آنکه بنده از این سه چیز منفک نیست بلا و قضا و نعمت.

صبر نزد بلا و تسلیم و رضا نزد قضا و شکر از برای نعمت خدا فرض است
بر او و در مصباح الشریعه از همین مصباح شریعت غراء ع روایت شده
که فرمود صفة الرضا ان یرضی المحبوب والمکروه والرضا شعاع نور
المعرفة والراضی فان عن جمیع اختیاره والراضی حقیقة هو
المرضی عنه والرضا اسم یجتمع فیه معانی العبودیة وتفسیر الرضا
سرور القلب سمعت ابی محمد الباقر ع یقول تعلق القلب بالموجود شرک
وبالمفقود کفر وهما خارجان عن سنة الرضا والعجب ممن یدعی العبودیة
لله کیف ینازعه فی مقدوراته حاشا الراضین العارفین عن ذلک یعنی
صفت رضا این است که بپسندد خوش و ناخوش را و رضا شعاع نور معرفت است
و راضی از جمیع اختیارات خود فانی است یعنی تسلیم محض است و راضی در حقیقت
راضی کردیده شده از او است و رضا اسمی است که جمع شده است در آن
معانی بندگی از برای خدا و تفسیر معنی رضا دلخوشی است و شنیدم از پدر
امام محمد باقر ع که میفرمود دل بستگی با چیز هست شرک است و با چیز نیست
کفر است و این دو از طریقه صابرین بیرون هستند و عجب است از کسی که دعوی
بندگی از برای خدا میکند چگونه با خدا منازعه میکند در تقدیرات
خدا مکر اهل رضا و معرفت که از این منازعه مستثنی شده میباشد و با این حدیث اخر
ناظر است این حدیث در اینجا امده که خداوند عز و جل میفرماید انا الله لا اله





الا انا من لم یصبر علی بلائی ولم یرض بقضائی فلیتخذ ربا سوائی
یعنی منم خدا غیر از من خدائی نیست هر که صبر بر بلاء من نکند و راضی بقضای
من نباشد پس خدای غیر از من اخذ کند و این تهدید تاکیدی است که مخفی نبوده
نیست مجمل المراتب صابرین مرتبه عالیه است شیخ سعید شهید
ثانی ره میفرماید که مرتبه رضا خیلی بلند تر است از مرتبه صبر بلکه نسبت صبر
برضا در نزد اهل حقیقت نسبت معصیت است بطاعت بجهة انکه محبت مقتضی
لذت بردن از بلا است چون در بلاء محبوب یاد او است و بواسطه او
زیاد میشود و صبر مقتضی ناخوش داشتن بلا و سخت شمردن انست
و کراهت انست منافات دارد پس محبت و صبر متنافی خواهند بود دیگر
انکه صبر اظهار تجلد است و تجلد در مذهب محبت از اشد منکرات و اظهر
علامات عداوت است چنانچه کفته شده و یحسن اظهار التجلد للعدی
ویقبح الا العجز عند الاحبة و از اینجا است که اهل حقیقت کفته اند الصبر
من اصعب المنازل علی العامة واوحشها فی طریق المحبة وانکرها فی طریق
التوحید و از برای رضا سه درجه است درجه اولی و از درجه متقین است
این است که ادراک موقع بلا و احساس الم از آن نموده اکر چه بطبع ناکوار است
لکن بعقل در ان راغب باشد بجهة طلب ثواب نظیر طالب فصد و حجامة
از طبیبی که علم بتفاصیل مرض و دارد زیرا که با ادراک الم رغبت بان

میکند نظر بصلاح حال خود و باین وسیله منت فصاد و حجام را میکشد
و هم چنین کسیکه بطلب حج مسافرت میکند اگرچه مشاق سفر را ادراک
میکند لکن محبت ثمرهٔ سفر او را راغب بتحمل مشاق نموده جزع و انزجار نمیکند و دوم
مرتبهٔ مقربین است مانند اینست که ادراک الم را هم بهیچ نحو میکند لکن این الم
چون دوست او خواسته و مطلوب محبوب او است دوست میدارد و بآن راضیست
چنانچه اهل عشق مجازی جمیع مراد و مطلوب ایشان در هوای محبوب ایشانست و در نظم
و نثر اینان مقصد این مدعی بسیار است سیم درجهٔ رضا اینست که احساس الم هیچ وجه
نکند بلکه چنان در بحر محبت فرو رفته که حواس او از احساس الم از کار
افتاده چنانچه مشاهده میشود که در مقام حرب و معرکهٔ قتال بسا باشد
شجاع بطل را جراحت و اسیب میرسد و مطلع نمیشود مگر بعد از انطفاء
نایرهٔ حرب و تقضی قتال و با مشاهدهٔ دم چنانچه منقولست که جناب
امیرالمؤمنین ع حرو برا بلباس بدن خود مباشر میشد تا انکه جناب امام
حسن ع در باب پوشیدن زره با ان سرور تکلم کردند فرمودند یا بنی
والله لا یبالی ابوک اعلی الموت وقع ام وقع الموت علیه والله لابن
ابیطالب آنس بالموت من الطفل بثدی امه یعنی ای فرزند قسم بخدا اگر باک
ندارد پدر تو که بر مرگ واقع شود یا مرگ بر او واقع شود قسم بخدا هر آینه
پسر ابیطالب مانوس تر است بمرگ از طفل به پستان مادرش و از این قبیل





بسا باشد از برای طالب علم و معرفت اتفاق میافتد که هر گاه شوق
بهر نیت که باشد بمقصد نرسد یا رشد درک الم علی مقدار الشوق میشود
چنانچه فرو رفته گان دریای زخارف دنیا هم نه انقدر الام از جوع
و عطش و سرما و گرما و نحو اینها در تحصیل مدعا دارند که توان وصف
کرد الا انکه بجهت شدت شوق بسا باشد که ادراک الم نمیکنند و این
مراتب از رضا را هم مراتبی است مختلفه در شدت و ضعف و ارتفاع
اینمراتب اینست که در بعض کلمات ماثوره از جناب امیرالمؤمنین ع
اشاره باینست الهی لو ادخلتنی نارک لما قلت انها نار و اقول انها
جنة لان جنتی رضاک فابرز ما ان لنبی اعرف ان رضاک فیه یعنی
بخدا من اگر داخل کنی مرا در اتش نمیگویم که ان اتش است و میگویم
ان بهشت من است بجهت انکه بهشت من رضای تست پس هر جا که باز
کنی مرا امید انم که رضای تو در انست و مقامات غنا و تسلیم این بزرگوار
و هم چنین سایر ارباب عصمت و طهارت ع امری نیست که محتاج به بیان
باشد و اما انچه از طایفهٔ از اخبار ظاهر استفاده میشود که از اهل بیت
عصمت سلام الله علیهم فی الجمله جزع واقع میشده پس امری بوده که منافات
با رضا داشته باشد بلکه بیکی از محامل موجهه باید حمل شود چنانکه
کلینی ره در کافی بسند متصل بقبیلهٔ عشیر و اینکرده که گفت

ابا عبد الله ع اعود ابنا له فوجدته على الباب فاذا هو مهتم حزين فقلت
له جعلت فداك كيف الصبي فقال والله انه لما به ثم دخل فمكث ساعة
ثم خرج الينا وقد اسفر وجهه وذهب التغير والحزن قال فطمعت ان يكون
قد صلح الصبي فقلت كيف الصبي جعلت فداك فقال قد مضى لسبيله
فقلت جعلت فداك لقد كنت وهو حي مهتما حزينا وقد رايت حالك الساعة
وقد تغيرت تلك الحال فكيف هذا فقال انا اهل بيت نجزع قبل المصيبة
فاذا وقع امر الله رضينا بقضائه وسلمنا لامره محصل مضمون آنکه بعیادت
پسری از برای جناب صادق ع رفتم آنجناب را دیدم در خانه مهموم و محزون
با غم گفتم فدایت شوم طفل چونست بعد از آن جناب از حال او داخل شد
پس از ساعتی بیرون آمد بی تغیر و حزن من بآن طمع کردم که صبی خوب شده خبر
گرفتم فرمود درگذشت گفتم فدایت شوم تا زنده بود مهموم بودی و در این
حال که مرده بغیر آن حالی فرمود ما اهل بیتی هستیم که جزع میکنیم پیش
از مصیبت و چون امر خدا واقع شود راضی بقضاء او و منقاد امر او هستیم
و از کمال الصدوق ره بسند متصل محمد بن عبد الله کوفی روایت شده
که گفت چون وفات اسمعیل پسر جناب صادق ع در رسید آنحضرت جزع کرد
جزع شدیدی و پس از آنکه چشم او را بست پیرهن شسته با تازه طلبید
و پوشید و شانه زد و بیرون آمد مشغول امر و نهی شد بعضی عرض کردند



که ما گمان کردیم که تا مدتی از شما منتفع نتوانیم شد بجهت جزعی که کردید
فرمود انا اهل بیت نجزع ما لم تنزل المصیبة فاذا نزلت صبرنا و در کافی
بسند متصل از علاء بن کامل روایت کرده که گفت کنت جالسا عند ابی
عبد الله ع فصرخت الصارخة من الدار فقام ابو عبد الله ع ثم جلس
فاسترجع وعاد فی حدیثه حتی فرغ منه ثم قال انا لنحب ان نعافی فی
انفسنا واولادنا واموالنا فاذا وقع القضاء فلیس لنا ان نحب ما لم یحب
الله لنا یعنی خدمت جناب صادق ع نشسته بودم پس صدای زنی از خانه بلند
شد حضرت برخاست پس نشست و مشغول سخنی که در آن بود شد تا آنکه
از آن فارغ شد پس فرمود بدرستی که ما هر آینه دوست میداریم عافیت در
نفسها و اولاد و اموال را پس بعد از وقوع قضا از برای ما نیست که دوست
داریم چیزی که خدا از برای ما دوست نداشته باشد و قریب باین مضمون
از جناب امام محمد باقر ع در مرسله یونس بن یعقوب وارد شده و شیخ طوسی
بسند متصل از زراره روایت کرده که گفت پسری از امام جعفر صادق ع
مریض بود او مستولی شد و ابو جعفر ع نشسته بود و در آخر حد فرمود چون بمیرد
و فات کرد آنحضرت فرمود لنا ان نجزع ما لم ینزل امر الله فاذا نزل امر الله
فلیس لنا الا التسلیم پس روغن طلبید و مالید و سرمه کشید و طعام
طلبید با آنکه با او بودیم تناول فرمود پس فرمود هذا هو الصبر الجمیل

پس امر به غسل او فرمود و جبّه خز و عمامه خز پوشید و بیرون آمد و بر او
نماز کرد و ظاهر شد که مراد از جزع در این اخبار شدّت اهتمام در تو
ولد باشد که مبادا از مراتب عالیه حقوق ایشان چیزی کم شود با آنکه جزع
بر کردد بامر یکه ناظر بمحبت عاقبت باشد چنانچه در خبر علا و یونس آمده
و تواند بود که مقصود امر دیگر باشد و الّا این جزع ناشی از ضعف تعلق
از وقوع واقعه اولی بود و تو عست و چگونه چنین امری تجویز در حق مثل
ایشان شود با وجود اخبار وارده در مذمت جزع و علو مقام ایشان در حسن
الاخبار بسند متصل از جناب امام محمد تقی از پدر بزرگوارش و او هم
از والد ماجدش جناب امام موسی روایت کرده که چون خبر وفات اسمعیل
که اکبر اولاد بود بجناب امام جعفر صادق ع رسید حضرت اراده اکل داشت
و ندمای او جمع شده بودند حضرت تبسم کرد و طعام طلبید و با ندمای خود
نشست بهتر از سایر ایام اکل کرد و ندما را ترغیب میکرد و طعام پیش روی
ایشان میگذاشت و ایشان متعجب بودند که اثر حزن در روی مبارک او
نمی دیدند چون فارغ شد گفتند یا ابن رسول الله عجب است که با مصیبت این پسر
باین احوالی فرمود و مالی لا اکون کما ترون و قد جاء فی خبر اصدق الصادقین
انی میت و ایاکم ان قوما عرفوا الموت فلم ینکروا ما یخطفه الموت منهم و
سلموا الامر لخالقهم عز و جل یعنی چرا چنین نباشم و حال آنکه آمده است خبر





راست گوینر راستگویان که من و شما میمیریم بدرستی که قومی شناختند
پس انکار نکردند آنچه را که مرگ میرباید از ایشان و تسلیم کردند از برای امر خالق
خود عز و جل بهرحال امر در مراتب رضا و تسلیم اهل بیت نبوت واضحتر از آن
است که محتاج ببیان داشته باشد عمده چیزیکه عاطفت تام بمحبت و محرک
سلسله شوقست تتبع آثار دیگران از رجال و نسوان و تدبر در علو مقام
تسلیم و رضای ایشان و در مطاوی عواید گذشته رجال جمعی از ارباب
همت اثبات شده کان هذا فی الجملة در سلک تحریر منسلک شد و بجمل اخصر اکتفا
و میسر مشاهده احوال نادره از خواص فرید اطلاع حاصل مرو نسبت که حضرت
یونس ع بجبرئیل گفت بنما بمن عابدترین اهل زمین را پس باو نمود مردی را
که بمرض جذام دستها و پاهای او قطع شده بود و چشم و گوش او نابود
شده و او میگفت الهی متعتنی بهما ما شئت و سلبتنیهما ما شئت و ابقیت لی فیک
الامل یا بر یا وصول یعنی الهی بهره مند کردی مرا باین نعمتها که دادی
انقدر که خواستی و از من گرفتی انقدر که خواستی و امیدم را قطع نکرده
از خود ای نیکی کننده و ای بسیار نوازش کننده از شخصی حکایت است که گفت
قصد عبادان کردم و اول امر خود کردم تا گاه مردی را دیدم که نابینا بود و مرض
جذام داشت بیهوش افتاده بود و موران گوشت او را میخوردند سر او را
برداشتم و در دامن خود گذاشتم و با خود سخن میگفتم چون بهوش آمد گفت

من هذا الفضولی الذی یدخل بینی و بین ربی فو حقّک لو قطعتنی اربا
اربا ما ازددت لک الا حبّا یعنی کیست این فضولی که در این میان خود را داخل
کرده مرا با خدای تو عتاب میکند پس قسم بحق خدا اگر جدا کنی مرا اندام
اندام زیاد نمیکنم از برای او مگر دوستی را منقولست که شخصی مرضی در مدت
شصت سال بر او مستولی بود چون شدت کرد در او ان شدت اولاد او باو
کفتند با اراده مردن داری تا مارا استراحتی حاصل شود از اینچه در آن بود
هستی کفت نه کفتند چرا اراده داری کفت اینست وجه این نیست که بنده من ام
و اراده در امر بنده با سید آقای اوست و حکم حکم اوست کویند فتح
موصلی را مرض شد بعد عارض شد و با مرض فقر هم شد باو رو کرد پس کفت
الهی و سیدی ابتلیتنی بالمرض و الفقر هذه فعالک بالانبیاء و الرسل
فکیف لی ان اؤدی شکر ما انعمت علیّ یعنی ای خدا ای سید من مبتلا
کردی مرا بمرض و فقر پس این سلوک از کارهائیست که بر پیغمبرهای خود
میکنی پس من چگونه بتوانم شکر این نعمت بجا آورم از رابعه عدویه پرسیدند
کیف شوقک الی الجنة فقالت الجار ثم الدار یعنی چگونه است شوق تو
ببهشت کفت اول همسایه است بعد خانه دیگری از او سؤال شد چه وقت
بنده راضی از خدا میشود کفت وقتیکه خوشحالی او بمصیبت مثل خوشحالی
او بنعمت باشد منقولست که عابدی زمان طویلی بعبادت خدا بسر برده

پس



پس در خواب دید که باو کفته شد که فلان زن رفیقه تست در بهشت
پس عابد او را سراغ کرد تا شهر غیاث نو کرد عمل او را مطلع شود خود
بپا میداشت و آن زن میخوابید و روزها عابد روزه میکرفت و آن زن
افطار میکرد تا آنکه با آن زن کفت غیر از اینچه من دیدم آیا عملی دیکر از برای
تو نیست کفت نه و بجز آنچه دیدی غیر از این اطلاع ندارم عابد باو
میکفت بخاطر بیاور تا آنکه زن کفت خصلة واحدة هی یعنی یک صفت
محقرة هم هست و آن اینست که اکر در شدت باشم آرزوی رخا را نمیکنم
و اکر در مرض باشم آرزوی صحت نمیکنم و اکر در آفتاب باشم آرزوی بودن
در سایه را نمیکنم عابد هر دو دست خود را بر سر زد و کفت آیا این خصلت
محقره است نیست والله خصلت عظیمه که بنده کان از آن عاجز مانده اند
منقولست که عمران بن حصین رض که از صحابه رسول خدا بود مستسقی شد
و مدت سی سال بشکم بر زمین افتاده و قادر بر ایستادن و نشستن هیچیک
نبود و از برای قضاء حاجت سوراخی در سریر او کرده بودند روزی برادر
او علا براو داخل شد و کریست عمران کفت چرا کریه میکنی علا کفت
بانچه که ترا باین حالت عظیمه می بینم کفت کریه مکن که آنچه را خدا دوست
دوست میدارم پس کفت خبر دهم ترا بچیزی شاید خدا ترا بآن نفع بخشد
لکن تا من زنده ام از من بروز مده بعد از مردن که ملئکه مرا زیارت میکنند

ومن انس با بها میگیرم و سلام بر من میکنند و بتسلیم ایشان از ایشان میشوم
واز اینجا باید دانست که این بلا عقوبت نیست چون سبب این نعمت بزرگ شده
پس کسیکه چنین چیز بیند در بلاء خود مشاهده کند چگونه بان بلا
راضی نشود از شخصی حکایت شده که گفت از هر مقامی بحالی رسیده ام
مگر از رضا بقضا که از ان غیر از بوی چیزی ندارم و طمین بود اگر همه
خلق را داخل بهشت کنند و مرا در آتش راضی هستم منقولست که از بعض
عارفین سوال شد که ایا بمنتهای رضا رسیده گفت اما بمنتهی پس نه
ولکن باین مقام از ان رسیده ام که اگر مرا جسر جهنم کند و خلق را از من
عبور کنند بسوی بهشت بعد از ان جهنم را از من پر کنند هر اینه دوست
میدارم این معنی را از حکم او و راضی هستم باین از قسمت او از شخصی
منقولست که گفت داخل شدیم بر سوید بن شعبه پس دیدیم که توبی افتاده
و گمان نکردیم که در زیر ان کسی باشد تا انکه بعد که ظاهر شد که
سوید است دیدیم زوجه او با او گفت فدای تو باد اهل من طعامی بتو
رسیده و نزد بی سوید گفت خواب طول کشید و طرفه یعنی استخوان سرین
پشت کرده واز فلان وقت که از ابا بامی چند معین کرد بی طعام و شراب
مانده ام و دوست نمیدارم اینکه بقدر سر ناخنی از این که شده منقوص گشت
که شقیق بن ابرهیم چون از خراسان امد ابرهیم بن ادهم از او پرسید چگونه گذاشتی





فقراء اصحاب خود را گفت چنین گذاشتم ان اعطوا شکروا و اذا منعوا
صبروا یعنی اگر عطائی بایشان رسد شکر میکنند و اگر نرسد صبر میکنند
و گمان کرده که این منتهای مدح است ابرهیم گفت هکذا ترکت کلاب بلخ
عندنا یعنی هم چنین حال سگهای بلخ در نزد ما است شقیق پرسید فقرا در نزد
تو چونند ای ابا اسحق گفت الفقراء عندنا ان منعوا شکروا و اذا
اعطوا اثروا یعنی فقراء در نزد ما اگر چیزی بایشان نرسد شکر میکنند و اگر
برسد غیر را بر خود اختیار میکنند پس سر او را بوسه داد و گفت راست گفتی
ای استاد خاتمه کتاب در اجر تسلیه مصاب است بدانکه تسلی دادن مصیبت
زده گان بفعل یا قول اهتمام نمودن در رفع و یا تقلیل هم و غم و حزن
ایشان از مستحبات مؤکده در مله بیضا واز اهم مهمات در شرع اسلام است بعث
مثل اینکه بر او بخواند انچه را خدا عز و جل از برای صابرین مقرر فرموده
و اینکه امر مستند بخداوند لله الملک است و بخواند انها از انچه در این باب
اشاره بان شده و مثل دعا کردن از برای میت و ذکر محاسن او و بعض فقها
متاخرین تصریح فرموده اند بجواز تسلی دادن بدو غیر هم مثل اینکه
بمصاب بگوید که این مصیبت اختصاص بتو ندارد بلکه من هم با تو در اندوه
و حزن شریک هستم و تسلی بعد از دفن میت و قبل از دفن هر دو مستحب
چنانچه مشایخ ثلثه رضوان الله علیهم باسانید صحیحه از هشام بن الحکم

[illegible]

در اجر تسلیه مصاب

روایت کرده اند که گفت دیدم موسی بن جعفر ع را که تعزیه میکرد پیش از
دفن و بعد از آن و آنچه در مرسل ابن ابی عمیر از جناب صادق ع اعلام که تعزیه
اهل مصیبت بعد از دفنست محمول بر تاکد استحباب این وقت است مثل
مرسل صدوق از آن جناب که فرمود التعزیة الواجبة بعد الدفن و آنچه
در کافی از اسحق بن عمار از آن بزرگوار نقل کرده که فرمود لیس التعزیة الا
عند القبر ثم ینصرفون لا یحدث فی المیت حدث فیسمعون الصوت پس محمول
بر اینست که تعزیه مجرد اجتماع نزد قبر حاصل میشود پس سزاوار است که بعد
از دفن زود برگردند برای تعزیه در انجا نمانند مبادا عذاب و صیحه از قبر
بشنوند و فزع کنند مجملا اعراد حصر تعزیه با بوقت نیست بلکه میشود آنکه گفت
که قبل از دفن و بعد از آن در مصیبت واحد هر دو مستحب باشد و خبر
موسی ع هم ناظر با این باشد و بدانکه در تعزیه مجرد دیدن صاحب مصیبت
کفایت میکند چنانچه در مرسل صدوق از جناب صادق ع که فرمود کفاک
من التعزیة ان یراک صاحب المصیبة بان ناطقست بلکه عموما تسلی هم شاهد است
خصوصا از بعض ناس و تعزیه از برای زن و مرد در حق هر یک از زن و مرد نیست
و نسبت شکلی تاکیدان بیشتر است و هم چنین نسبت بیتیم و بدانکه جمعی
از اجله اصحاب نشستن برای تعزیه را مخذ بد کرده اند و بعضی بسه روز
بدی یا سه و شیخ طوسی ره ادعای اجماع بر کراهت زاید بر اینکرده و محمد بن





ادریس حلی ره ابن مطلبرا باشد انکار منع فرموده و قول حلی را بعضی اختیار
کرده اند نظر بعموماتست مگر آنکه موجب بدعت گردد و اندوه فراموش شده گردد
و تفصیل مقام بنقض و ابرام بکتب فروع الیق است و اخبار در باب تسلیه
بسیار است در زجر هیئت مرویست در کافی از جناب صادق ع از رسول خدا ص
مرویست که فرمود من عزی مصابا کان له مثل اجره من غیر ان ینتقص
من اجر المصاب شیء و ترجمه این خبر چون ترجمه حدیث ذیل است از جابر بن
عبد الله انصاری رض منقولست که گفت قال رسول الله ص من عزی مصابا
کان له مثل اجره من غیر ان ینقص الله من اجره و من کفن مسلما کساه
الله من سندس و استبرق و حریر و من حفر قبرا لمسلم بنی الله عز و جل له
بیتا فی الجنة و من انظر معسرا اظله الله فی ظله یوم لا ظل الا ظله یعنی فرمود
پیغمبر خدا ص که هر که تسلی دهد مصیبت زده را میباشد از برای او تسلی
دهنده مثل اجر مصیبت زده بدون اینکه خدا از اجر مصیبت زده چیزی
کم کند و کسیکه تکفین مسلمانی کند میپوشاند خدا او را از سندس و استبرق
و حریر و کسیکه بکند قبر مسلمانی بنا میکند خدای عز و جل از برای او
خانه در بهشت و کسیکه مهلت دهد بیچیزی را جا میدهد خدا او را در
سایه رحمت خود در روزی که سایه جز سایه رحمت او نیست و در مرفوعه
جابر است من عزی حزینا البسه الله عز و جل من لباس التقوی و صلی

علی روحه فی الارواح یعنی کسیکه تسلی دهد محزونی وانده ناکی را
بپوشاند خدای عز وجل اورا از لباس پرهیزکاری و رحمت فرستد
روح او در میان روحها و نیز از ابن مسعود منقولست که رسول خدا فرمود
من عزی مصابا فله مثل اجره یعنی هر که تسلی دهد مصابی را پس از برای
اوست مثل اجر آن مصاب از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش منقولست
که رسول خدا فرمود دانید چه است حق الجار قالوا الا قال ان استعانک
اعنته وان استقرضک اقرضته وان افتقر عدت علیه وان اصابه خیر
هنأته وان مرض عدته وان اصابته مصیبة عزیته وان مات تبعت
جنازته ولا تستطیل علیه بالبناء فتحجب عنه الریح الا باذنه واذا اشتریت
فاکهة فاهد له فان لم تفعل فادخلها سرا ولا یخرج بها ولدک لیغیظ
بها ولده ولا تؤذه بریح قدرک الا ان تغرف له منها یعنی آیا میدانید
که چیست حق همسایه گفتند نه فرمود اینست که اگر یاری خواهد یاریش دهی
اورا واگر از تو قرض خواهد باو بدهی واگر محتاج شود براو بذل
کنی واگر خیری باو برسد اورا تهنیت و مبارکباد گوئی واگر مریض شود
بعیادت وی بروی واگر مصیبتی باو برسد اورا تسلی دهی واگر
بمیرد از عقب جنازه او بروی و بنای خانه خود را طولانی نکنی که باد را
برساند وحایل باد و نسیم از او نشود مگر باذن او واگر میوه بخری

یغیظ

نصیبی



نصیبی هم از برای او مهیا کن واگر ممکنی نیست آن میوه را مخفی از آن
داخل خانه خود کن و ولد تو میوه را بیرون نیاورد که مثل آن اولاد
او میل کند و غبطه باو برد یا آنکه فرمود ولد او در غیظ رود و اذیت
نکن همسایه را به بوی دیگ خود مگر آنکه بهره از آن برای او برداری
حکیم بن معویة بن حیدة قشیری از پدرش از جدش رضه منقولست که خدمت
رسول خدا عرض کرد چیست حق همسایه من بر من فرمود ان مرض عدته
ونحو حدیث اول را ذکر فرمود از عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم
از پدرش از جدش رضه از رسول خدا منقولست که فرمود من عاد مریضا
فلا یزال فی الرحمة حتی اذا قعد عنده استنقع فیها ثم اذا قام من
عنده فلا یزال یخوض فیها حتی یرجع من حیث خرج ومن عزی اخاه
المؤمن من مصیبة کساه الله عز وجل من حلل الکرامة یوم القیمة
یعنی هر که عیادت کند مریضی را پس همیشه در رحمت است تا آنکه وقتیکه
نزد او نشیند فرو میرود در رحمت پس چون بپا میشود از نزد مریض پیوسته
فرو رفته در رحمت است تا آنکه برگردد از جائیکه بیرون رفته و کسیکه
تسلی دهد برادر مومن خود را از مصیبتی بپوشاند خدای عز وجل اورا
از حلهای کرامت در روز قیامت دیگر از انس و دیگر و پیشکه بعد از سوال
از نصایح در تعزیت فرمود هو سکن للمؤمن ومن عزی مصابا فله مثل اجره

یعنی نصائح ارام و ثبات بهشت است برای مؤمن و کسیکه تسلی دهد مصاب را
پس از برای اوست مثل اجر او و مخفی نماند که بسا باشد این نصائح مطلوب
مرجوح بالعرض شود چنانچه در بلاد عجم که این اوقات متعارف بکنند
میشود که موجب کسر قلب مصاب ببعض جهات الا نشود و با این حالت ترک ان
سزاوار است و در خبر ابی برزه از ان سید عالم ص مروی است که فرمود من عزّی
ثکلی کسی بردا فی الجنة یعنی کسیکه تسلی دهد زن فرزند مرده را
میپوشد برد در بهشت و کلینی در کافی بسند خود از جناب امیر المؤمنین ع
روایت کرده که فرمود من عزّی الثکلی اظله الله فی ظل عرشه یوم لا ظل
الا ظله یعنی کسیکه تسلی دهد ثکلی را جا میدهد خدا او را
در سایه عرش خود در روزیکه سایه نیست مگر سایه او و صدوق
در فقیه مرسلا و در ثواب الاعمال مسندا از رسول خدا ص روایت
کرده که فرمود التعزیة تورث الجنة یعنی تسلی دادن موجب دخول بهشت است
و در خبر انس است که فرمود من عزّی اخاه المؤمن من مصیبة کساه الله
عزّ و جل حلة خضراء یحبر بها یوم القیمة قیل یا رسول الله ما یحبر بها
قال یغبط بها محصل انکه کسیکه تسلی دهد برادر مؤمن خود را
از مصیبت او میپوشاند او را خدای عزّ و جل حله سبزی که غبطه باو برده
میشود در روز قیامت و بدانکه غبطه انست که کسی تمنّی وارد رو کند





مثل نعمتی که کسی دارد بدون اینکه از او زایل شود بخلاف حسد که اراده
از روی زوال ماخوذ است و غبطه در امر مباح مباحست و در ثواب
و مستحب راجحست و هم چنین در حسنات مرجوحه مرجوح و در کافی بسند خود از
سکونی از جناب امام جعفر صادق ع از رسول خدا ص روایت کرده که فرمود
من عزّی حزینا کسی فی الموقف حلة یحبر بها و در ثواب الاعمال همین
خبر را بسند دیگر از سکونی روایت کرده بلفظ یحبر و در کافی هم
بسند دیگر از اسماعیل جزری از جناب صادق ع از رسول خدا ص
روایت شده الا انکه در انجا یحبا بدل یحبر وارد شده و در مرفوعه
محول از جناب صادق ع روایت کرده و مؤمنا بدل حزینا ذکر کرده
مرویست که حضرت داود ع گفت یا الهی ما جزاء من یعزی الحزین والمصاب
ابتغاء مرضاتک قال جزاؤه ان اکسوه رداء من اردیة الایمان استره به
من النار وادخله به الجنة قال یا الهی فما جزاء من شیّع الجنایز
ابتغاء مرضاتک قال جزاؤه ان تشیعه الملئکة یوم یموت الی قبره
وان اصلی علی روحه فی الارواح یعنی الهی چیست ثواب کسیکه
تسلی میدهد محزون و مصیبت زده را بجهة طلب رضای تو گفت جزای
او اینست که میپوشانم او را ردائی از رداهای ایمان که ستر کنم او را
بان رداء از اتش و داخل کنم او را بسبب ان در بهشت گفت خدایا

چیست جزاء کسیکه تشییع جنازه کند بجهة طلب رضای تو فرمود
جزاء او اینست که متابعت کنند او را ملائکه در روز کردن
تا بقبر او و اینکه صلوات و رحمت بفرستم بر روح او در میان ارواح
مرویست که حضرت موسی از خداوند علی اعلی سؤال کرد ما لعائد
المریض من الاجر قال ابعث له عند موته ملائکة یشیعونه الی قبره
ویؤانسونه الی المحشر قال یا رب فما لمعزی الثکلی من الاجر قال
اظله تحت ظلی ای ظل العرش یوم لا ظل الا ظلی یعنی چیست از برای
عیادت کننده مریض از اجر فرمود اینکه میفرستم از برای او در وقت
مردن او ملائکه چند را که متابعت کنند او را تا قبر او و با او انس
گیرند تا محشر بپا شود عرض کرد ای پروردگار من پس چیست از برای
تسلی دهنده زن فرزند مرده از اجر فرمود جا میدهم او را در
سایه عرش روزی که دیگر سایه نیست جز این سایه رحمت و باز جز
لغو ناظر است الخبر در کافی بسند خود از ابی الجارود از جناب امام ابی
جعفر الباقر ع روایت کرده که فرمود کان فیما ناجی به موسی ربه قال
یا رب ما لمن عزی الثکلی قال اظله فی ظلی یوم لا ظل الا ظلی و در ثواب
الاعمال بسند دیگر هم روایت شده مرویست که حضرت ابرهیم ع گفت
ای پروردگارا جزاء من بل الدمع وجهه من خشیتک قال صلواتی و رضوانی





قال فما جزاء من یصبر الحزناء ابتغاء وجهک قال اکسوه ثیابا من
الایمان یتبوأ بها الجنة ویتقی بها النار قال فما جزاء من سدد الارملة
ابتغاء وجهک قال اقیمه فی ظلی وادخله جنتی قال فما جزاء من یتبع
الجنازة ابتغاء وجهک قال تصلی ملائکتی علی جسده وتشیع روحه
یعنی ای پروردگار من چیست جزاء کسیکه ترکند اشک روی او را
از خوف تو فرمود رحمت من و رضای من جزاء او است گفت پس چیست جزاء
آنکه صبر وادارد اهل حزن و اندوه را بجهة طلب رضای تو فرمود میپوشانم
او را لباسی چند از ایمان که جا گیرد بسبب آن در بهشت و حفظ کند
خود را بان از آتش گفت پس چیست جزاء آنکه زنان بیشوهر را توجه و نیکی
کند فرمود مقام او را در سایه رحمت خود قرار میدهم و داخل میکنم
او را در بهشت خود گفت پس چیست جزای آنکه در عقب جنازه گردد
بجهة طلب رضای تو فرمود صلوات میفرستند ملائکه من بر جسد او
ومشایعت میکنند روح او را و شیخ صدوق ره از جناب صادق ع
مرسلا روایت کرده که فرمود اذا بکی الیتیم اهتز له العرش فیقول الله
تبارک وتعالی من هذا الذی ابکی عبدی الذی سلبته ابویه فی صغره فو عزتی
وجلالی وارتفاعی فی مکانی لا یسکته عبد مؤمن الا وجبت له الجنة
یعنی هرگاه گریه کند یتیم عرش بحرکت میاید پس خدای تعالی میفرماید

بااینکه خود را مالک است که اینکه بگریه اندازد بنده مرا که دید

و مادر او را در طفولیت گرسنه ام پس قسم بعزت و جلال و رفعت

خودم که ساکن میکنم او را بنده مؤمنی مگر اینکه بهشت برای او واجب

واجب میگردانم این نام رساله روایت فرموده بعضی با نیم بشمول که هرمناد

کردن کشند بر سر یتیمی تفضلی و بر مؤمن خدای عز و جل در روز قیامت

نور عطا میکند با و ورد بعضی ببعض هر موی که دست او بر آن گذشته

حسنه نوشته میشود و در بعضی اخبار که فرمایند و بلا لطفت الا او

و مسح سر او را لازم و نقل آن برطرف میکنند و در بعضی دیگر

نشاندن او بر خوان و مسح سر او را لازم میکنند و با انکه احادیث عامه

در فضیلت تفریح هم و تنفیس کرب مؤمن و ادخال سرور بر او بسیار است

و میتوان بکمجلد از آنها جمع و تالیف نمود از آنجمله سید رضی در نهج

البلاغه از جناب امیر المؤمنین ع روایت کرده که فرمود من کفارات

الذنوب العظام اغاثة الملهوف و التنفیس عن المکروب یعنی از

جمله چیزهائیکه کفاره گناهان بزرگست یاری دادن مظلوم پناه برنده

و زایل کردن کرب اندوه صاحب حزن است و شیخ صدوق ره از جناب امام

جعفر صادق ع از پدران طاهرین خود از رسول خدا در جمله حدیث

مناهی روایت کرده که فرمود و من فرج عن مؤمن کربة فرج الله عنه





اثنتین و سبعین کربة من کرب الاخرة و اثنتین و سبعین کربة من

کرب الدنیا اهونها المغص یعنی کسیکه تفریج کند و برطرف کند

از مؤمنی کربه را و اندوهی را تفریج میکند خدا از او هفتاد و دو کربه را

از هموم آخرت و هفتاد و دو کربه از کربهای دنیا که آسانتر آنها

مغص است و مغص بغین معجمه ساکنه و صاد مهمله و بتحریک هم گفته میشود

چنانچه عامه غین را فتحه میدهند درد و پیچ شکم است و مطلق

هم توان مراد بود و ممکن است که بعین مهمله و ضاد معجمه وارد شده

باشد که بمعنی پریشانی است و محتمل آنکه بمهملتین مفتوحتین باشد

چنانچه از بعض نسخ حدیث نقل شده و آن سستی است که در عصب و رگها

عارض میشود و جوانی که بسیار راه رود و از جناب امام رضا مرویست

که فرمود من فرج عن مؤمن فرج الله قلبه یوم القیمة یعنی کسیکه

تفریح کند از مؤمنی اندوه او را تفریح میکند

خدا از او دل او را در روز قیامت و نیز از جناب امام رضا مرویست

که فرمود اوحی الله الی داود ع ان العبد من عبادی لیاتینی بالحسنة

فادخله الجنة قال یا رب و ما تلک الحسنة قال یفرج عن المؤمن کربته

ولو بتمرة فقال یا رب حق لمن عرفک ان لا یقطع رجاءه منک یعنی

وحی فرمود خدا بداود که بدرستی که بنده از بندگان من هر اینه

مرحوم ن نیلپیر مصنف ثکلیف

روایت در حجت بعبارات بعض ایام و اعمال صادق ع

حسنه میکند پس داخل میکنم او را در بهشت داود گفت ای پروردگار
من چیست آن حسنه فرمود تفریح میکند از مؤمن کربه را اگرچه بدانه
خرمائی باشد پس داود گفت ای پروردگار سزاوار است از برای
کسی که ترا بشناسد اینکه امید خود را از تو قطع نکند و بدانکه از امور
که در این مقام مدلول عمومات تسلیه و شمول این اخبار عامه تعزیت و تحیه و
مصرح بر در نصوص خاصه است اتخاذ طعام از برای اهل مصیبت است
بر اقارب و جیران و دیگر این سزاوار است که در ایام عزا طعام از برای
اهل مصیبت بفرستند و احادیث بسیار در این باب وارد شده کلینی
بسند حسن با ابرهیم هاشم بلکه صحیح علی المختار از جناب صادق ع روایت
کرده که فرمود چون جعفر بن ابیطالب کشته شد رسول خدا ص امر فرمود
جناب فاطمه ع را که طعامی از برای اسما بنت عمیس اخذ و مهیا کند تا سه روز
نزد او و زنان برود و سه روز بماند پس جناب صادق ع فرمود جرت
بذلک السنة ان یصنع لاهل المصیبة طعاما ثلثا یعنی پس جاری شد
سنت باین که از برای اهل مصیبت طعامی عمل آورند تا سه روز و از ابی
بصیر از آنجناب ع روایت کرده که فرمود ینبغی لجیران صاحب المصیبة ان
یطعموا الطعام عنه ثلثة ایام یعنی سزاوار است از برای همسایگان صاحب
مصیبت اینکه اطعام طعام کنند از جانب او در سه روز و بسند صحیح





از زراره از جناب امام محمد باقر ع روایت کرده که فرمود یصنع للمیت
الطعام للماتم ثلثة ایام بیوم مات فیه یعنی عمل آورده میشود از برای
میت طعام از برای ماتم سه روز با روزی که در آن وفات کرده یا از آن
روز بعد من یوم مات در حدیث دیگر زراره و فرق بعضی وجوه
بر متامل ظاهر است و لفظ ماتم را جوهری بزنان مجتمع شده تفسیر کرده
و گفته است که نزد عامه بمعنی مصیبت است و بعضی معاصر تفسیر کرده اند
و از محاسن برقی بسند متصل از زراره مروی است که گفت شنیدم از جناب
صادق ع که فرمود چون جعفر بن ابیطالب کشته شد رسول خدا ص بر اسماء
بنت عمیس داخل شد تا آنجا که فرمود فقال اجعلوا لاهل جعفر طعاما
تجری بها السنة الی الیوم یعنی قرار دهید از برای اهل جعفر طعامی
پس جاری شد سنت تا امروز و در خبر دیگر رسول خدا ص فرمود ابعثوا
الی اهل جعفر طعاما فجرت السنة و ظاهر این اخبار منافات دارد با
اتخاذ اهل مصیبت طعام ماتم را چنانچه از عمر بن علی بن الحسین
منقولست که چون حسین بن علی علیهما السلم کشته شد زنان بنی هاشم سیاه
و مسوح یعنی پوستها پوشیدند و از گرما و سرما شکوه نمیکردند
و علی بن الحسین علیهما السلم طعام ماتم از برای ایشان عمل میاوردند و بعضی
امر با طعام اقارب و جیران مقید کرده اند بفرضی که میت وصیت

باین قصد نکرده باشد از مال خود والا ساقط است و اند بدانکه
از برای اهل میت سه روز ضیافت مستحب است چنانچه در کافی بسند صحیح علی الظاهر
از حضرت زراره یا غیر او روایت کرده که جناب امام محمد باقر ع وصیت
فرمود بهشتصد درهم از برای ماتم خود را و بگوید و کان یری ذلک
من السنة لان رسول الله ص قال اتخذوا لآل جعفر طعاما
فقد شغلوا یعنی آنجناب این معنی را از سنت پیغمبر ص میدانست
بجهت اینکه رسول خدا ص فرمود اتخاذ کنید از برای اهل جعفر طعامی
پس بتحقیق که مشغول شده اند یعنی بحزن و اندوه و اولی تفویض
این وصیت بغیر اهل مصیبت است نظر باشتغال ایشان و بدانکه اکل در
نزد اهل مصیبت مکروه است شیخ صدوق ره در فقیه فرموده قال
الصادق ع الاکل عند اهل المصیبة من عمل اهل الجاهلیة والسنة
البعث الیهم بالطعام کما امر به النبی ص فی آل جعفر بن ابی طالب لما
جاء نعیه و بعضی عنوان مسئله را اکل از طعام اهل مصیبت کرده اند
و ما یتخذ است لال کرده اند و آنرا تقیید کرده اند بطعامی که خود
مهیا کرده باشند نه آنچه هدیه فرستاده شده باشد و ظاهر خبر
کراهت اکل در نزد ایشانست اگرچه از طعام هدیه یا غیر آن باشد
نه منع از طعام ایشان مطلقا اگرچه در نزد ایشان نباشد لکن از دلیل





خبر با باشد تقیید فهمیده شود و ظهر حال از کراهت مطلقه نیست نعم
باکی نیست تا مرجح ظاهری نباشد و بدانکه علامه ره در منتهی
باین خبر در باشتغال مصاب بمصیبت خود استدلال کرده بر عدم استحباب
اصطناع خود اهل مصیبت طعام را از برای اجتماع مردم و در آن
تامل است مخفی نماند که از عموم ادله و خصوص تعلیل فقد شغلوا
در بعضی زیاره رجحان اهتمام در جمیع امور مقصوده از مصاب صحیح
میشود پس سزاوار است که خادم خود را برای خدمت او بفرستد و
در هر باب او ساعی باشد مثل اینکه محفل عزای او را فرش اندازد
و قهوه و تنباکو و قلیان حاضر کند و هم چنین و اما اقوال که در
نزد تسلی گفته میشود پس از جناب امیر المؤمنین ع مرویست که فرمود
هرگاه رسول خدا ص تعزیه و تسلیه میداد میفرمود آجرکم الله و رحمکم
و اگر تهنیت میداد میفرمود بارک الله لکم و بارک علیکم و در مقام
تسلی مثل جبر الله وهنکم و عظم الله اجرکم و رحم الله متوفیکم و
احسن الله لکم العزاء و نحو اینها بهر زبانی که باشد همه خوبست و داخل
عموم است اگرچه بالفاظ خاصه وارده بهتر باشد و بیست که چون
خبر وفات پسر معاذ بمعاذ رسید فخر خلایق و فخر کاینات ص باو نوشتند
بسم الله الرحمن الرحیم من محمد رسول الله ص الی معاذ سلام علیک فانی

مرجح تسلیه مصاب

اقوال تسلیه

تعزیه نامه معاذ

احمد الله الیک الله الذی لا اله الا هو اما بعد اعظم الله لک الاجر
والهمک الصبر و رزقنا و ایاک الشکر ان انفسنا و اهالینا و اموالنا
و اولادنا من مواهب الله الهنیئة و عواریه المستودعة فتمتع بها الی
اجل معلوم و تقبض لوقت معدود ثم افرض علینا الشکر اذا
اعطانا و الصبر اذا ابتلانا و کان ابنک من مواهب الله الهنیئة
و عواریه المستودعة متعک الله به فی غبطة و سرور و قبضه منک
باجر کثیر الصلوة و الرحمة و الهدی ان صبرت و احتسبت فلا تجمعن
علیک مصیبتین فیحبط لک اجرک و تندم علی ما فاتک فلو قدمت
علی ثواب مصیبتک علمت ان المصیبة قصرت فی جنب الله عن الثواب
فتنجز من الله موعوده و لیذهب اسفک علی ما هو نازل بک فکان قد
صح والسلام در اخبار اهل بیت طاهره علیهم السلام آمده که چون رسول خدا
وفات فرمود و ثوبی بر روی او کشیده شده بود در آن خانه جناب امیر
المؤمنین و سیده نسا و سبطین امامین حسن و حسین علیهم السلام بودند
که جبرئیل ع آمد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت الرحمة کل نفس ذائقة
الموت و انما توفون اجورکم یوم القیمة فمن زحزح عن النار و ادخل
الجنة فقد فاز و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور ان فی الله عز
و جل عزاء من کل مصیبة و خلفا من کل هالک و درکا لما فات فبالله





عز و جل فثقوا و ایاه فارجوا فان المصاب من حرم الثواب هذا آخر وعظ
من الدنیا از جابر بن عبدالله رض منقولست که چون رسول خدا وفات
فرمود ملئکه اهل البیت ع را تعزیت میگفتند آواز ایشان شنیده میشد
و شخص دیده نمیشد چنین میگفتند السلام علیکم یا اهل بیت الرحمة
و رحمة الله و برکاته ان فی الله عز و جل عزاء من کل مصیبة و خلفا من کل
فائت فبالله فثقوا و ایاه فارجوا فانما المحروم من حرم الثواب و السلام
علیکم و رحمة الله و برکاته از بعضی روات بلا منقولست که چون رسول
خدا وفات کرد و اصحاب او دور او جمع آمده میگریستند که مردی با ریش
عظیم الجثة با صباحت بیاد داخل شد گام برداشت از گردن ها مردم تجاوز
میکرد و میگریست پس ملتفت باصحاب رسول خدا شد و گفت ان فی
الله عزاء من کل مصیبة و عوضا من کل فائت و خلفا من کل هالک
فالی الله فانیبوا و الیه فارغبوا و نظره الیکم فی البلاء فانظروا فان
المصاب من لم یجبر این بگفت و برگردید صحابه بعضی از بعضی پرسیدند
آیا این مرد را میشناسید علی ع گفت بلی این برادر رسول خدا خضر است
در کافی بسند خود از یونس بن یعقوب روایت کرده که گفت امر فرمود ابو عبدالله
ع ان اتی المفضل و اعزیه باسماعیل و قال اقرا المفضل السلام و قل له انا
قد اصبنا باسماعیل فصبرنا فاصبر کما صبرنا انا اردنا امرا و اراد الله عز

وجل امرا فسلمنا لامر الله عز وجل شیخ صدوق ره روایت کرده که جناب
صادق علیه السلام نزد قومی که مصیبت زده بودند پس فرمود جبر الله وهنکم
واحسن عزاکم ورحم متوفیکم پس بر گردید و مر مسلمانان گفتند هر که در
کافی از آن حضرت روایت کرده که مردی برادرش مصیبت رسیده او تسلی داد پس فرمود
الله خیر لابنک منک وثواب الله خیر لک من ابنک یعنی خدا بهتر است
از برای پسر تو از تو و ثواب خدا بهتر است از برای تو از پسر تو پس چون شد
جزع او بعد از آنکه خبر رسید عود باو کرد و فرمود باو که وفات رسول الله
فما لک به اسوة فقال انه کان راهقا وفی بعض النسخ مرهقا فقال
انه کان امامه ثلث خصال شهادة ان لا اله الا الله ورحمة الله وشفاعة
رسول الله فلن تفوته واحدة منهن ان شاء الله و ایضا در کافی بسند
خود از ابن مهران روایت کرده که گفت کتب ابو جعفر الثانی الی رجل
ذکرت مصیبتک بعلی ابنک وذکرت انه کان احب ولدک الیک وکذلک الله
الله عز وجل انما یاخذ من الوالد وغیره ازکی ما عند اهله لیعظم به اجر
المصاب بالمصیبة فاعظم الله اجرک واحسن عزاک وربط علی قلبک انه
قدیر وعجل الله علیک بالخلف وارجو ان یکون الله قد فعل ان شاء الله
شیخ ابو جعفر طوسی ره بسند خود از اسحق بن عمار روایت کرده که گفت
جناب امام جعفر صادق علیه السلام بعبد الله بن الحسن وقتیکه او واهل بیت او را





گرفته بودند بر وجه تعزیه و تسلیه نوشتند بسم الله الرحمن الرحیم الی
الخلف الصالح والذریة الطیبة من ولد اخیه وابن عمه اما بعد فلئن کنت
قد تفردت انت واهل بیتک ممن حمل معک بما اصابکم ما انفردت بالحزن
والغیظ والکآبة والیم وجع القلب دونی ولقد نالنی من ذلک من الجزع
والقلق وحر المصیبة مثل ما نالک ولکن رجعت الی ما امر الله جل وعز
به المتقین من الصبر وحسن العزاء حین یقول لنبیه صلی الله علیه وعلی آله
الطیبین فاصبر لحکم ربک فانک باعیننا وحین یقول لنبیه حین مثل
بحمزة وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به ولئن صبرتم لهو خیر
للصابرین فصبر رسول الله ص ولم یعاقب وحین یقول وامر اهلک بالصلوة
واصطبر علیها لا نسئلک رزقا نحن نرزقک والعاقبة للتقوی و
حین یقول الذین اذا اصابتهم الی المهتدون وحین یقول انما یوفی
الصابرون اجرهم بغیر حساب وحین یقول لقمان لابنه واصبر علی ما اصابک
ان ذلک من عزم الامور وحین یقول عن موسی ع وقال موسی لقومه استعینوا
بالله واصبروا ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین
وحین یقول الذین آمنوا وعملوا الصالحات وتواصوا بالحق وتواصوا
بالصبر وحین یقول ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من
الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرین وحین یقول والصابرین

مرجع نامه تسلیت مصائب

والصابرات وحين يقول واصبر حتى يحكم الله وهو خير الحاكمين و
امثال ذلك من القرآن كثيرة واعلم اى عم وابن عم ان الله جل وعز لم يبال
بضر الدنيا لوليه ساعة قط ولولا ذلك ما كان اعداؤه يقتلون
اولياءه ويخوفونهم ويمنعونهم واعداؤه آمنون مطمئنون عالون ظاهرون
ولولا ذلك لما قتل زكريا ويحيى بن زكريا ظلما وعدوانا في بغي من
البغايا ولولا ذلك لما قتل جدك علي بن ابي طالب ع لما قام بامر الله جل
وعز ظلما وعمك الحسين بن فاطمة اضطهادا وعدوانا ولولا ذلك لما
قال الله جل وعز في كتابه ولولا ان يكون الناس امة واحدة لجعلنا لمن
يكفر بالرحمن لبيوتهم سقفا من فضة ومعارج عليها يظهرون ولولا ذلك
لما قال في كتابه ايحسبون انما نمدهم به من مال وبنين نسارع لهم في الخيرات
بل لا يشعرون ولولا ذلك لما جاء في الحديث لولا ان يحزن المؤمن لجعلت
للكافر عصابة من حديد فلا يصدع رأسه ابدا ولولا ذلك لما جاء
في الحديث ان الدنيا لا تساوي عند الله جل وعز جناح بعوضة ولولا
ذلك ما سقى كافرا منها شربة ماء ولولا ذلك لما جاء في الحديث لو ان مؤمنا
على قلة جبل لابتعث الله له كافرا او منافقا يؤذيه ولولا ذلك لما جاء
في الحديث انه اذا احب الله قوما او احب عبدا صب عليه البلاء صبا
فلا يخرج من غم الا وقع في غم ولولا ذلك لما جاء في الحديث ما من جرعتين

احب



احب الى الله عز وجل ان يجرعهما عبده المؤمن في الدنيا من جرعة غيظ
كظم عليها وجرعة حزن عند مصيبة صبر عليها بحسن عزاء واحتساب
ولولا ذلك لما كان اصحاب رسول الله ص يدعون على من ظلمهم بطول
العمر وصحة البدن وكثرة المال والولد ولولا ذلك ما بلغنا ان
رسول الله ص كان اذا خص رجلا بالترحم عليه والاستغفار استشهد
فعليكم يا عم وابن عم وبني عمومتي واخوتي بالصبر والرضا والتسليم
والتفويض الى الله جل وعز والرضا والصبر على قضائه والتمسك
بطاعته والنزول عند امره افرغ الله علينا وعليكم الصبر وختم لنا
ولكم بالسعادة وانقذنا واياكم من كل هلكة بحوله وقوته انه سميع
قريب وصلى الله على صفوته من خلقه محمد واهل بيته صلوات الله عليهم
اجمعين و بیشتر مضامین این تسلیات بعنوان چیز نسبتی که در مطاوی
مباحث سابقه مذکور شده با نتیجه ترجمه هر یک مفصلا بترد
با اینکه میل طباع باختصار وایجاز در غالب بیشتر از اطاله و اطناب است
و بدانکه تسلی دهنده را در غایت مناسب مقام و مقتضای حال در اقوال
صادره از او و افعال که متعلق و مربوط بتسلی و چیز مطلوب خارج
از این مجال ضرور و ناچار است پس بسا باشد در خصوص مقام اینچه را
او تسلی دهنده اگر چیزی نادر و ثابت یا حدیث باشد منتج خلاف مقصود

مصیبت را تسلیم

شود آنکه اثری ببار نکند یا در بارهٔ مبتلی موهم بعض خیالات
گردد و یا اکثار کلام در تسلی مناسب مقام نباشد از جهت اینکه خلل یا
خارجه و یا باشد که کلمات خارج از مقام تسلی اگرچه بحیثیت ما
علمیه باشد موجب کسر قلب مصیبت‌زده شود چون مشعر بعدم اعتنا
و مبالات بمصیبت و اندوه او است پس اینکه در این زمانها اهل الخطر
می‌بینی که کثیری از منتحلین علم و ارباب عمایم که نصیبی و بهره از ثمرات
علم بلکه فی الحقیقه از خود علم ندارند مجالس مصیبت مردم را محل قیل
و قال و داد و فریاد خود می‌کنند از رسوم و آداب شرعیه و عرفیه خارج است
و بسا باشد که این قیل و قال را در عقب جنازه می‌کنند که جای تذکر
مضمون اذا حملت جنازة فكن كانك المحمول است و مقام بر زبان راندن
هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله اللهم زدنا ایمانا
و تسلیما و تنبه قلب بمضامینها است و بسا باشد که در محفل عزا
تلاوت آیات کتاب خدا می‌شود و مع هذا قاری را مجالی نمی‌دهند
و استماع آیات اگر عقلا و نقلا مطلوب است اگرچه شبهه در وجوب دارد
می‌دهند با اینکه در کتاب مجید آمده انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله
وجلت قلوبهم و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا و علی ربهم یتوکلون
و دیگر آمده و اذا قرئ القرآن فاستمعوا له و انصتوا اگرچه مفسر





بسکون خلف الامام باشد و با این وقاحت و بی‌شرمی خود را از اهل
علم و کمال می‌دانند و بسا باشد که منظور ایشان از بحث ندارند مگر
مراء و جدال و اظهار فضل و کمال در مجالس الرجال چنانچه در حدیث جعفری ع
اشاره بصنفی از طلبه با این نحو شده موذیا ممارئا متعرضا للمقال
فی اندیة الرجال بتذاکر العلم و صفة الحلم قد تسربل بالخشوع
و تخلی من الورع و با اینها افتخار نیز فرموده و گاه باشد که می‌دانند
که صاحب مصیبت باینگونه مجلس و این نحو مقال راضی نیست
مع هذا مبالات نمی‌کنند بجهة تسلی دهنده وظایف شرعیه را با
التفات موره را رعایت کنند و بسبب یکمشت حب خود را در چنین مصیبت
نمی‌دارند بلکه در مقامی که سکوت مناسب است سکوت کنند و اگر
مجال تکلم است از آیات و احادیث شریفه در اجر و ثواب و فجایع معرض
هم و غم و هم چنین از وجه اعتباری بی‌بنائی و فنای آن و آنچه مربی بندگان
خدا گشته و نحو اینها از آنچه در این رساله مندرج شده باشد
بمقتضای حال و مقام چیزی بر مصاب بخوانند و اگر در مزاح و مطایبات
تسلی و تفریح همی از برای مصاب حاصل شود باکی ندارد که از این قبیل
حکایات در میان آورد و لکن اگر موجب ضحک و قهقهه دیگران شود
که مصاب را بواسطه آن بیند یا مجلس عزا ببزم شادی گراید و ...

نباید که مزاح کنند و میلی در این مقام بمطایبه داشته باشند البته
ترک کنند و مناسبت کلامی که در این مقام از تسلی دهنده مناسبست
بنا او در زمان هیبت کبری و مصیبت عظمی است که عبارت از زنده
و شاید بسخط و غضب خدا است و همچنین عقبات برزخیه که اهون
و ایسر انجام کند پس در این باب البته میسر شود از آیات قرانیه و احادیث
معصومین تلاوت نماید که موجب تسهیل مصیبت و تسلی مصاب
شد در عیون الاخبار بسند متصل از جناب امام محمد جواد از والد
ماجدش جناب امام همام علی بن موسی الرضا از والدین بزرگوارش
علیهم السلام مروی است که فرمود رای الصادق علیه السلام رجلا قد اشتد جزعه
علی ولده فقال یا هذا جزعت للمصیبة الصغری و غفلت عن المصیبة
الکبری لو کنت لما صار الیه ولدک مستعدا لما اشتد علیه جزعک
فمصابک بترکک الاستعداد له اعظم من مصابک بولدک یعنی
جناب صادق فرمود بمرد جزع میکنی از برای مصیبت کوچک و
غافل شده از مصیبت بزرگ اگر تو آماده و مهیا میبودی بولد تو
رسیده باشی هر اینه جزع تو بر او شدید نمیبود پس مصیبت تو بسبب
مهیا نشدن از برای مرگ بزرگتر است از مصیبت تو بولد تو و همچنین
از اهم و انسب امور است تسلی دهنده بیاد مصائب و نوائبی که بر انبیا

مردی را دید که سخت جزع در مصیبت ولد خود میکند با و گفت





وارد آمده خصوصا آنچه در زمین کربلا در روز عاشورا
بر جگر گوشه رسول و شفیع روز حشر خدا خامس اصحاب کسا صلوات الله علیهم
و رضا الذی بکی فی مصیبته الارض والسما و الحوت فی البحر و الطیر
فی الهواء سید الشهدا ابی عبد الله الحسین علیه و علی اولاده و
اصحابه الاف التحیة والثنا واقع شد و آنچه قبل از این و بعد از این
بر صبایا و حرم محترم رسول خدا و مخدرات سرادق عصمت و
طهارت روی داد از نهب اموال و گردانیدن ببلاد و حاضر نمودن
در محافل اهل کفر و عناد از آل ابی سفیان و آل زیاد ضاعف الله
علیهم و علی اشیاعهم اللعن و العذاب الالیم ابد الابدین مصیبت ظاهر
که آسان شد این مصائب بر هر که شنیده باشد و درد و غم کم شود و از صدوق
در علل مسندا از ابی بصیر از جناب صادق منقول است که فرمود
بدرستی که اسماعیل رسول و پیغمبر بود مسلط کرد خدا بر او قوم
او را پس خراشیدند پوست روی و فروه سر او را پس رسولی از خداوند
عالمیان نزد او آمد و گفت پروردگار تو ترا سلام میرساند و میفرماید
که بتحقیق دیدم آنچه بتو شد و مرا باطاعت تو امر کرده هر چه خواهی
مرا امر کن گفت مرا بحسین اسوه و اقتدا است و بر تو واضح است که بیاد
او در هر نوع نوع با صنف صنف و شخص شخص از مصائب وفر

نوح نوح همو وغمو وکوه کوه مصائب بکوه از ذره وار از نظر
اعتنا واعتبار ساقط وازمقام مبالات هابط میکند پس
مر را ازمقام مصیبت خود منصرف نموده زمام اندوه ومصیبت را
بان سمت منعطف نماید تا انکه با این هم خود را در عداد مستجیر
بمضمون نفس المهموم لظلمنا تسبیح معدود واکی کریه کند یا بکریه
انداز د و در نظم من بکی علی الحسین او ابکی او تباکی وجبت له الجنة
منتظم ومنسلک کرداند پس تسلی دهنده اکی نذکر این مصیبت
عظمی وداهیه کبری را سبب تسلی قرار دهد هم باجر ذکر این مصیبت
فایز وهم ثواب تسلی دادن را حایز خواهد شد ودر غایت تامیر
از قایل اولی کذشت که مناسب خوبی مصاهر نذکر با این نیز عاصم
ومصیبت تامر است پس هر دو را شاید که مصائب خاطر را هر چه
باشد از یاد ببرند واین مصیبت که بر اهل الله هو و منسی فواید و
نمیشود بیاد حزن طویل الی ان یجلی ابدا حتی یقوم بامر الله قائمهم

لوانهم اذ ینادی بالطفاف وقد تجمعوا حوله والکل سامعه
نرجون بعدی شفیعا وهو خصمکم ویل لمن خصمه بالحشر شافعه





مهما نسیت فلا انسی الحسین وقد کرت علی قتله الافواج
والزمر کم قام فیهم خطیبا منذرا وتلا ایاتنا اغنت
الایات والنذر قال انسبوا وجدی احمد وسلوا
ما قال فی فلم یکن بکم الخبر دعوتمونی نصرا بن نصر کم
واین ما خطت الاقلام والزبر صلیتم وناعن الماء المباح
وقد اضحت تناوله الاوغاد والحمر هل من مغیث یغیث
الال من ظلما بشربة من مبیر ماله خطر هل راحم یرحم الطفل
الصغیر فقد جف الرضاع وما للطفل مصطبر هل
من نصیر محامی او اخی حسب برعی النبی فما حاموا ولا نصروا
باو بلهم من رسول الله کو نجرا ولد اله وکریمان له اسروا
ما ظنهم برسول الله لو نظرت عینا ما صنعوا لو انهم نظروا

فذا بدلوا الودّ في القربى ببعضهم كانما ودّهم في الذكر بغضا

كان فرضهم من جدهم سبب للبعد عنه وان القرب بعدهم

لو انهم امروا بالبغض ما صنعوا فوق الذي صنعوا لو جد جدهم

اوصى النبي بقدر الآل امته فاسئلوا صلوهم وبئس الرفد رفدهم

صورة خط المصنف دام عزه واقباله واذ قد بلغ
زمام الكلام بتأييد القادر العلام وبركات امنائه عليهم السلام
الى هذا المقام فبالحري ختام الايجاز وقلة الاطالة ان يختم
به الرسالة حامدا لله مصليا على خاتم الرسالة وآله الطيبين
الاماجد ارباب العصمة والجلالة واصحاب الشرف والعلو والنبالة
متبرئا الى الله تعالى من اعدائهم الضالين الغاوين المتمادين
في الغي والضلالة وكتب ذا جامعه الراجي من سيده ومولاه جميع
ما يرجو وتمام مواهبه وعطاياه في نظام امر دينه وصلاح
دنياه في يوم الاربعاء تاسع شهر محرم الحرام شهر الكآبة والحزن و
البكاء على سبط الانام عليه وعلى آله الصلوة وعلى اعدائهم
باشد السخط والانتقام المنتظر في سلك شهور سنة ١٢٥٦ سبع وعشرين

صح عن خط مصنف دام عزه وعلاه

بعد



بعد الالف والمائتين من الهجرة النبوية حامدا مصليا مسلما
متوقع از برادران مومنین خصوصا مشتغلین بفوائد این کتاب
آنکه مولف ضعیف را در حیات و ممات از دعای خیر یاد نموده و از
اهداء ثواب بعض از سور قرآن بروح ... شاد نمایند
مضایقه نفرمایند ختم الله لنا ولکم بالحسنی والحمد لله رب العالمین
وصلی الله علی جمیع من اختار من خلقه سیما علی خیرهم واکملهم
محمد وآله الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین تمت افل
السادات في الخلائق ابن الحاج محمد صادق
الحسيني الخوانساري
في سنة ١٢٨٠
من الهجرة





